

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

«نظام پزشکی» و نظام خمینی

اویک: تسلیم خمینی

خمینی هیولایی که ذوب می شود

«برطبق قانون اساسی ...»

مرداد شصت و پنج

دیپلماسی ملی دکتر مصدق

بمب گذاری در اماکن عمومی

اندکی راست روی!

• شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه ...

• گاه شمار مرداد ۱۳۶۵

منوچهر هزارخانی

محمدحسین تقدی

د. ناطقی

ایمان

م. الف. موج

عبدالعلی معصومی

ابوذورداسی

مهدی سامع

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

شماره ۲۲ - مرداد ۱۳۶۵

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

فهرست

۳	منوچهر هزارخانی	* «نظام پزشکی» و نظام خمینی
۱۵	محمد حسین نقدی	* اوپک: تسلیم خمینی
۲۲	د. ناطقی	* خمینی هیولایی که ذوب می شود
۳۲	ایمان	* «بر طبق قانون اساسی...»
۴۹	م. الف. موج	* مرداد شصت و پنج
۵۱	عبدالعلی معصومی	* دیپلماسی ملی دکتر مصدق
۹۱	ابوذر ورداسبی	* بمب گذاری در اماکن عمومی
۹۵	مهدی سامع	* اندکی راست روی!
۹۷		* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...
۱۰۲		* گاهشمار مرداد ۶۵

«نظام پزشکی» و نظام خمینی

منوچهر هزارخانی

مقاومت پزشکان ایران در برابر زورگویی رژیم را، که به اعتصاب روز ۲۳ تیرماه انجامید، به یک اعتبار می‌توان مهمترین رویداد اجتماعی از آغاز سال جاری تا کنون دانست. اهمیت این رویداد در آن است که، برای نخستین بار، تمامی اعضای یک صنف را به میدان کشید و مسأله دفاع از موجودیت مستقل و حفظ منافع صنفی را، در مقابل تجاوز بی‌حد و مرز رژیم به هر نوع حریم فردی و اجتماعی، در مقیاس کشوری مطرح کرد. حال اگر در نظر بگیریم که حرفه پزشکی از جمله «مشاغل آزاد» است و معمولاً در این گونه مشاغل، حفظ موقعیت فردی دست کم به اندازه دفاع از حقوق و منافع جمعی کشش و جاذبه دارد، و نیز توجه کنیم که پزشکان از نظر گرایشهای سیاسی - اجتماعی طیف بسیار وسیع و متنوعی را تشکیل می‌دهند که از تمایل تعصب‌آلود حزب‌اللهی تا هواداری از مبارزه مسلحانه با رژیم را می‌پوشاند، اهمیت این حرکت جمعی بیشتر نمایان می‌شود.

نگاهی به پیشینه ماجرا

کشمکش میان رژیم و نظام پزشکی کشور، گاه به صورت پوشیده و پنهان و گاه به شکل تند و آشکار، سالهاست که ادامه دارد. رژیم، به اقتضای ماهیت انحصارطلب و سلطه‌جویش، همواره می‌خواسته تا با کاربرد زور و ایجاد رعب در میان پزشکان، بر این نهاد مستقل صنفی تسلط پیدا کند. نظام پزشکی نیز، که از حمایت اکثریت قاطع پزشکان کشور برخوردار است، تا کنون با شیوه‌های مختلف مقاومت منفی همه

تلاشهای رژیم و هوادارانش را خنثی کرده است. رژیم، در آغاز خواست که با «وضع قانون» - البته در حدی که در بازار شام کنونی «قانون» می‌تواند معنی داشته باشد - نظام پزشکی را درهم بریزد و «نظام پزشکی» دیگری، با شکل و شمایل «انجمنهای اسلامی» به وجود بیاورد، ولی با ایستادگی جامعه پزشکی کشور این تلاش بی‌نتیجه ماند. پس از آن خواست تا با تحمیل عوامل خود به هیأت مدیره نظام پزشکی، کنترل این نهاد را از بالا به دست بیاورد. این تلاش نیز، در انتخابات دیماه ۶۳ نظام پزشکی، ناکام ماند (نگاه کنید به گزارشی در این زمینه در ماهنامه «شورا»، شماره ۳ و ۴، بهمن ماه ۶۳). زمانی هم به این فکر افتاد که با تشکیل «انجمنهای تخصصی» در رشته‌های گوناگون پزشکی و گردآوری همه آنها در «انجمن انجمنها»، در واقع بافت نظام پزشکی را متلاشی کند و از اجزاء آن سازمانی مطابق میل خود به وجود بیاورد. اما این حربه هم کارگر نشد و نظام پزشکی همچنان، به عنوان تنها نهاد مورد اعتماد پزشکان، پابرجا ماند. تاکتیک شناخته شده تشکیل «انجمن اسلامی» - که در اداره‌ها، کارخانه‌ها، دانشگاه‌ها و... توانسته بود با ایجاد محیط خفقان و رعب تسلط نسبی ایادی رژیم را تأمین کند - در مورد پزشکان هم به کار رفت، اما نه تنها کارآیی نداشت بلکه باعث انزوای هرچه بیشتر این انجمنها و طردشان از سوی پزشکان کشور شد. بدین ترتیب، پس از شکست کامل هر نوع تلاشی برای تسلط بر جامعه پزشکی کشور، رژیم به اجبار به نوعی همزیستی غیر مسالمت آمیز - توأم با انواع دخالتها، زورگوییها و تحمیلها - با نظام پزشکی تن درداد و لایحه «نظام پزشکی» دولت در کمیسیون مجلس ماههای متمادی خاک خورد تا این که طرح دوباره آن در مجلس رژیم، در تیرماه سال جاری، اعتصاب گسترده پزشکان و واکنش خشن و تروریستی سردمداران رژیم را برانگیخت.

ادعاهای رژیم

می‌دانیم که رژیم برای تخطئه هر خواست حق طلبانه یا هر حرکت اجتماعی که در جهت منافع ضد میهنی و ضد مردمیش نباشد، انبانی تهمت و افترا دارد که با گشاده دستی بی نظیری خرجشان می‌کند. از این اتهامها بعضی عام و قابل مصرف در همه مواردند و بعضی دیگر خاص و قابل کاربرد در موارد مشخص. پزشکان کشور از «رحمتهای اسلامی» رژیم، از هر دو نوع آن، بهره‌مند شدند. بجاست نگاهی به این ادعاها، که ممکن است برای پاره‌بسی مردم

از همه جا بی‌خبر ایجاد شبهه کند، بیفکنیم و نادرستی آنها را در مقابل چشم همگان روشن کنیم.

۱- توطئه استکبار جهانی!

برخورد سردمداران رژیم به حرکت اعتراضی پزشکان، از این نظر که تکرار صدهزار باره اتهامهایی است که از فرط استعمال دیگر کهنه و حتی خنده‌دار شده است، شاید ارزش بررسی نداشته باشد. با این همه ما اصرار داریم بی‌پایگی این هوجبگریها را برای صدهزارمین بار نشان دهیم. به‌نوشته روزنامه «جمهوری اسلامی» در شماره ۲۳ تیرماه، «دادستان کل کشور طی اطلاعیه‌یی، ضمن محکوم نمودن این حرکت ضد انقلابی، به‌گردانندگان این حرکت ضد مردمی هشدار داد که دستخوش بازیهای سیاسی نشوند و متوجه پیامدهای سوء سیاسی این اقدام تحریک‌آمیز باشند. دادستان کل کشور... اعلام نموده است که در صورت وقوع چنین اقدامی با آنها برخورد قاطع انجام خواهد گرفت». فعلاً کار نداریم که محکوم کردن یا نکردن یک حرکت امری است که اصلاً به «دادستان» مربوط نیست و در حوزه اختیارات دادگاه است، فقط توجه داریم که این «نهی از منکر»، چون قبل از حرکت اعتراضی پزشکان صادر شده، لحنی نسبتاً ملایم دارد و فقط اتهامهایی نظیر «ضد انقلاب» و «ضد مردمی» در آن به‌کار رفته است! اما در اطلاعیه وزارت کشور، که پس از اعتصاب پزشکان صادر شده، اتهامهای سنگین‌تری به پزشکان زده شده است. در این اطلاعیه، که با روضه‌خوانی سنتی عوامل رژیم شروع شده و در روزنامه «جمهوری اسلامی» ۲۴ تیر به‌چاپ رسیده، آمده است: «در شرایطی که ایثارگریهای رزمندگان اسلام می‌رود [!] تا طومار ننگین صدام و صدامیان را درهم پیچد و عوامل اصلی تجاوز و تجاوزگری [!] را به‌نابودی کشاند و در شرایطی که خون پاک شهیدان مظلوم در حال به‌ثمر رسیدن است و پیروزی نهایی را نوید می‌دهد، عده‌یی فرصت‌طلب و عامل نفوذی استکبار جهانی در کسوت مقدس پزشکی و تحت عنوان نظام پزشکی دست به تحریکاتی زده و برای امپریالیسم جهانی زمینه‌سازی می‌کنند...». نخست‌وزیر خمینی از وزیر کشورش هم دقیق‌تر است و از «شیطان بزرگ» به‌صراحت اسم می‌برد. او، در حکم انتصاب منافی به‌ریاست نظام پزشکی، به‌وی گوشزد می‌کند: «توجه دارید که برخورد جنابعالی به‌عنوان نماینده دولت و در این سمت، با معدود افراد سودجو و ضدانقلاب که شرف اجتماعی و حرفه‌یی و نام و لباس مقدس [!] پزشکی را در شرایط اوج ایثار و ایستادگی ملت بزرگ در مقابل استکبار به‌ارزشها و امتیازات آمریکایی فروخته‌اند، قاطع و انقلابی خواهد بود».

از مجموع این یاوه‌گوییها چنین برمی‌آید که، به‌ادعای نوچه‌های خمینی، حرکت اعتراضی پزشکان یک حرکت ضد انقلابی است و توسط عده‌ی عامل نفوذی استکبار جهانی، که روپوش مقدس پزشکی را به‌ارزشها و امتیازات آمریکایی فروخته‌اند، جهت زمینه‌سازی برای امپریالیسم جهانی به‌راه انداخته شده است. این ادعای رژیم است، حال ببینیم واقعیت امر چیست.

رژیم پس از شکست تمام تلاشهای غیر قانونی، دست‌آخر به «قانون» پناه برد و لایحه مدفون شده در کمیسیون را دوباره در مجلس مطرح کرد. طبق این لایحه اکثریت اعضای هیات مدیره نظام پزشکی از طرف رژیم منصوب می‌شوند. با طرح دوباره این لایحه در مجلس، پزشکان دوباره اعتراض کردند و خواستار مذاکره با رژیم برای جرح و تعدیل آن شدند. رژیم به‌اعتراض پزشکان اعتنایی نکرد و پزشکان اعتراض خود را به‌صورت کتبی، به‌شکل طومارهایی با اسم و امضا، برای مقامهای دولتی فرستادند، ولی دولتیان نه تنها توجهی به‌محتوای اعتراض نکردند، بلکه حتی حاضر نشدند در مقابل دریافت طومارها رسید بدهند. آن‌گاه بود که هیات مدیره نظام پزشکی، در مقابل این بی‌اعتنایی رژیم، ضمن مشورت با مسئولان نظام پزشکی در شهرستانها، تصمیم گرفت برای دفاع از حق پزشکان در انتخابات هیات مدیره نظام پزشکی، از پزشکان کشور بخواهد که یک روز دست از کار بکشند. نظام پزشکی حتی نخواست لفظ «اعتصاب» را برای این حرکت اعتراضی به‌کار ببرد، و برای آن که هیچ بهانه‌ی به‌دست رژیم و ایادیش ندهد، از پزشکان کشور خواست تا در روز تعطیل کار نه تنها رسیدگی به موارد فوری (اورژانس) را تعطیل نکنند، بلکه آن را به‌طور رایگان انجام دهند، سپس این تصمیم‌گیری جمعی را پیش از درآمدن به‌مرحله اجرا، از طریق یک نامه رسمی به‌اطلاع وزارت کشور رساند. روزنامه «جمهوری اسلامی» در شماره ۲۴ تیرماه - یعنی فردای اعتصاب پزشکان - در گزارش‌گونه‌ی با عنوان «باج خواهی طبیبانه»، که یک صفحه تمام از روزنامه را اشغال کرده و در آن سعی در تخطئه اعتراض پزشکان شده است، از قول «عده‌ی از مسئولان نظام پزشکی» که مورد سؤال روزنامه قرار گرفته‌اند می‌نویسد: «مهمترین شکل نظام پزشکی لایحه جدید نظام پزشکی است که به‌مجلس برده شده است. لایحه جدید نظام پزشکی سازمان انتخابی نظام پزشکی را مبدل به یک سازمان انتصابی می‌کند و به‌عبارت دیگر تشکیلاتی که منتخب پزشکان است به یک تشکیلات کاملاً دولتی و شعبه‌ی از وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی تبدیل خواهد شد و لذا پزشکان به این مسأله شدیداً اعتراض دارند». البته، همان‌طور که در بالا یادآور شدیم، این اختلاف تازه نیست و فشار رژیم برای تسلط بر نظام پزشکی - و در نتیجه مقاومت و اعتراض پزشکان - پیشینه‌ی طولانی دارد که وارد شدن در جزئیات آن از

حوصله این نوشته بیرون است. فقط می‌خواهیم یادآوری کنیم که در گذشته نیز این اعتراضها وجود داشته و همواره از طرف پزشکان، به‌صورت باز و آشکار ولی آرام و مسالمت‌جویانه عنوان می‌شده، به‌طوری که حتی در روزنامه‌های دولتی انعکاس می‌یافته است. ذکر یک نمونه کافی است: روزنامه «اطلاعات» در شماره ۵ بهمن ماه سال گذشته (یعنی شش ماه پیش از توطئه «عوامل نفوذی استکبار جهانی»!) نامه سرگشاده‌یی از سوی پنجاه تن از پزشکان و اعضای جامعه داروسازان ایران، شعبه زنجان، خطاب به رفسنجانی را به چاپ رسانده که در آن گفته شده است: «نظر به این که لایحه تدوین و تصویب قوانین نظام پزشکی در دست تهیه است و از آن‌جا که سرنوشت کل جامعه پزشکی با نظام پزشکی مرتبط است، پیشنهاد می‌شود که هر طرح و لایحه‌یی که تقدیم مجلس شورای اسلامی می‌شود قبلاً به‌نظرخواهی عموم پزشکان کشور و نظام پزشکی گذاشته شود تا موجبات دلگرمی قاطبه پزشکان فراهم گردد». بنابراین می‌توان گفت که حرکت اعتراضی پزشکان نه از نظر پیشینه، نه به‌لحاظ شکل و نه از حیث محتوا، هیچ نداشت که بتواند تعبیرهای هذیان‌گونه سردمداران رژیم (توطئه استکبار جهانی، زمینه‌سازی برای امپریالیسم و...) را توجیه کند. حال اگر رژیم، برای تخطئه یک حرکت آرام صنفی به‌خاطر دفاع از یک خواست بحق، خود را مجبور به وارد کردن اتهامهایی چنین سنگین می‌بیند، آیا نشانه آن نیست که زیر پایش را در جامعه آن‌قدر سست و لرزان احساس می‌کند که یک حرکت اعتراضی صنفی را به‌اندازه «توطئه امپریالیسم جهانی» برای موجودیتش مخاطره‌آمیز می‌داند؟

۲- «سودجویی» پزشکان

این هم از اتهامهای کلاسیک و ثابتی است که ایادی رژیم هر از چندگاه، برای وادار کردن پزشکان به سکوت، علم می‌کنند. شکل این شانتاژ هم دیگر برای رژیم به‌صورت «استاندارد» در آمده است و نمونه‌های فراوانی از آن را در روزنامه‌های وابسته به رژیم، در ماههای آخر سال گذشته، به‌سهولت می‌توان یافت: عده‌یی از مردم «مستضعف» به‌روزنامه فلان نامه می‌نویسند و تمام گرفتاریها و نارساییهای عظیم درمانی در سراسر کشور را به‌حساب «سودجویی» و «پول‌پرستی» پزشکان می‌گذارند. طبعاً «دولت مستضعفان»، که خود نخستین مسئول و علت این نابسامانی است، از چنین تهمتی نه تنها بدش نمی‌آید، بلکه از آن استقبال می‌کند و به آن دامن می‌زند تا از این راه مسئولیت خود را کاملاً لوٹ کند. بی‌تردید در میان پزشکان هم — نظیر صاحبان هر نوع شغل و حرفه دیگر — عناصر سودجو وجود دارند. بحث بر سر این نیست. بحث بر سر این است که اولاً میزان «سود»ی که همین پزشکان

سودجو می‌برند به‌هیچ‌وجه قابل قیاس با دزدیهای کلان «تجار محترم» خمینی یا لفت و لیسهای بی‌حساب و کتاب «روحانیین» قدرتمدار نیست و درثانی تعمیم این «سودجویی» به‌کل جامعه پزشکان، برای تخطئه حرکت آنان، نامی جز شانتاژ ندارد و شانتاژ، همه می‌دانند، یکی از حربه‌های شناخته شده (و رسوا شده) رژیم خمینی است. در برابر موج لجن‌پراکنی‌هایی از این نوع بود که، در بهمن ماه گذشته، سازمان مرکزی نظام پزشکی این اطلاعیه را - که از جمله در «اطلاعات» ۲ بهمن ۶۴ به چاپ رسیده - منتشر کرد: «پیرو اطلاعیه مورخ ۶۴/۳/۲۳ مندرج در روزنامه‌ها و پیرو بخشنامه‌های مورخ ۶۴/۴/۳ و ۶۴/۷/۸ به‌عنوان مؤسسات پزشکی خصوصی، بدین وسیله به اطلاع هموطنان عزیز می‌رساند که جامعه پزشکی کشور خدمتگزار مردم و در خدمت مردم می‌باشد و هرگونه القای شبهه‌یی در این مورد که اذهان را مشوب و روابط انسانی و معنوی متقابل را مخدوش سازد مردود است. با قاطعیت متذکر می‌شود که همکاران ما، در ارتباط با هزینه‌های درمانی و پزشکی، علی‌رغم افزایش هزینه‌ها در همه سطوح، جز آن‌چه در ضوابط ابلاغ شده به مؤسسات پزشکی مندرج است توقع و انتظار دیگری ندارند و دریافت اضافه بر آن را، به‌هر عنوان، موجه نمی‌دانند. بنابراین برای رفع هرگونه توهم از بیماران محترم تقاضا دارد صورت حساب هزینه‌های درمانی خود را از مؤسسات پزشکی دریافت دارند و چنان‌چه *احیاناً* اجحافی مشاهده یا حتی تصور اجحاف کردند، مراتب را با قبض رسید به نظام پزشکی اعلام فرمایند تا در اسرع وقت مورد رسیدگی قرار گیرد. بدیهی است چنان‌چه در این زمینه شکایتی مستند واصل نشود، مسموعات یا شکایات غیر مستند و یا درج شکواییه‌های واهی در روزنامه‌ها به هیچ‌وجه قابل بررسی نخواهد بود». این اطلاعیه چند خطی خود به اندازه کافی گویاست و از توطئه‌یی که برای بی‌اعتبار کردن پزشکان به‌راه انداخته شده است، پرده بر می‌دارد. اما بد نیست نظر سریعی هم به‌وضع نرخ‌گذاری خدمات پزشکی بیندازیم تا بی‌اساس بودن اتهام‌های ایادی رژیم در این زمینه، کاملاً روشن شود. همان‌طور که در اطلاعیه نظام پزشکی هم آمده است، می‌دانیم که طی هفت سالی که از روی کار آمدن رژیم خمینی می‌گذرد، هزینه زندگی چندین برابر شده و افزایش قیمت‌ها در بسیاری از موارد به ده یا بیست برابر رسیده است. با این همه نرخ خدمات پزشکی هنوز همان است که چند سال پیش از انقلاب معین شده بود. چند سال پیش، هنگامی که همین دکتر منافی حزب‌اللهی وزیر بهداری بود، وزارت بهداری دفترچه‌یی حاوی نرخهای جدید خدمات پزشکی چاپ کرد که در واقع رونویس دقیق تعرفه‌های یک مؤسسه خصوصی بیمه در کالیفرنیا بود. این امر بر پزشکان کشور گران آمد. آنان، که به‌اصل دفترچه مزبور دست یافته بودند، دفترچه وزارت بهداری را «دفترچه آمریکایی» خواندند

و پذیرش آن را به عنوان مأخذ رسمی، توهین به حیثیت جامعه پزشکی ایران تلقی کردند. سپس خود نظام پزشکی، برای ایجاد تعادل در نرخ خدمات پزشکی در رشته های مختلف و جلوگیری از اجحاف پاره یی از متخصصان، دفترچه مستقل و کاملی حاوی نرخهای درمانی در همه رشته ها تنظیم و به پزشکان ابلاغ کرد. این نرخ گذاری جدید را همه مؤسسات پزشکی، ولو ایراد یا اعتراض هم به آن داشتند، به طور کامل به مرحله اجرا گذاشتند و همین امر وزن و اعتبار نظام پزشکی را بالا برد. در حال حاضر در زمینه خدمات پزشکی سه نوع نرخ وجود دارد و اجرا می شود: اول نرخهای زمان شاه، دوم نرخهای «دفترچه آمریکایی» و سوم نرخهای نظام پزشکی. البته این سیستم چند نرخی در همه رشته ها - و نه تنها در رشته پزشکی - و در تمام بخشها - و نه تنها بخش خدمات - وجود دارد؛ اما آنچه در این مورد خاص جالب است، این است که خود دولت، برای پرداخت هزینه های محدود بیمه شدگانی که بتوانند از سدهای غیر قابل عبور بیمه های اجتماعی بگذرند، نرخهای زمان شاه را اجرا می کند که ضریب آن (یعنی K) ۱۰ تومان است. بدین ترتیب هزینه یک شب بستری شدن در اتاق عمومی بیمارستان، با تمام هزینه های غذایی و دارویی و آزمایشگاهی، مبلغی معادل ۱۸۰ تومان (یعنی کمتر از قیمت یک کیلو گوشت) می شود. به بیان دیگر دولت برای بیمارانی که بتوانند با تحمل هزار منت و مشقت به حق غیر قابل دسترسی بیمه دست پیدا کنند، بیش از ۱۸۰ تومان برای هر شب نمی پردازد و تقاضای اضافه بر این مبلغ را از طرف مؤسسه پزشکی «اجحاف» می خواند. پزشکان نیز، به حق، یادآوری می کنند که با افزایش سرسام آور قیمت ها در حال حاضر، با چنین مبلغی حتی در مسافرخانه های درجه ۳ خیابان ناصر خسرو هم نمی توان جا برای خوابیدن پیدا کرد، هزینه های غذا و دارو و آزمایشگاه به کنار. در مورد تهیه وسایل پزشکی نیز زورگویی دولت کمتر از این نیست. دولت اجازه وارد کردن وسایل پزشکی را به وارد کنندگان به شرطی می دهد که اولاً بخشی از وسایل وارد شده را به دولت بدهند و در ثانی بقیه آن را به خریدارانی که دولت تعیین می کند بفروشند. وضع غذایی بیمارستانهای خصوصی از این هم سیاه تر است، زیرا تا چند ماه پیش این بیمارستانها، برای تأمین غذای بیماران، سهمیه آذوقه دریافت می کردند، ولی در حال حاضر هیچ سهمیه یی به آنها داده نمی شود و از این رو مجبورند مواد غذایی را از بازار آزاد تهیه کنند. این وضع، البته برای هیچ مؤسسه پزشکی قابل تحمل نیست. از این رو بیمارستانهای خصوصی اندک اندک به سمت آن رانده می شوند که آشپزخانه را به کلی تعطیل کنند و از خانواده ها بخواهند غذای بیمارانشان را از منزل بیاورند. در زمینه نیازهای دارویی - این را دیگر همه مردم به طور روزمره می بینند - وضع در همه جا خرابتر از خراب است و در

بیمارستانهای خصوصی خرابتر از خرابتر! علت آن است که علاوه بر کمبود شدید دارو، که مسأله‌ی عمومی و همه‌جایی است، توزیع داروهای موسوم به «کمیاب» (یعنی اکثر داروهای مورد نیاز روزمره در بیمارستانها) در انحصار هلال احمر رژیم و داروخانه‌های وزارت بهداشتی است. بنابراین خالی ماندن داروخانه‌های بیمارستانهای خصوصی، حتی از ابتدایی‌ترین مواد مورد نیاز مثل سرم، جای شگفتی ندارد. به‌همین مناسبت هم هست که از یکی دو ماه پیش به‌این طرف، در این بیمارستانها، فهرست تمام داروهای مورد نیاز بیمار را، به صورت نسخه، به‌دست خانواده بیمار می‌دهند تا از هر جا که توانست تهیه کند و به بیمارستان برساند. این مختصری از وضع بیمارستانهای خصوصی و «سودجویی» پزشکان است، اما برای این که خواننده تفاوت بین «سودجویی» پزشکان و «محترم» بودن تجار خمینی را خوب درک کند بد نیست یادآوری کنیم که به‌گفته وزیر برنامه و بودجه رژیم در روز ۸ شهریور در لرستان، درآمد بخش بازرگانی در حال حاضر معادل بودجه کل کشور است!

۳ - «امتیازهای غیر عادلانه» پزشکان

اتهام سیاسی (ضد انقلاب، عامل نفوذی استکبار، ...) و اتهام «سودجویی» برای قرار دادن بیمار در مقابل پزشک، تنها ترفندهای رژیم برای اعمال فشار بر پزشکان نیستند. به‌رخ کشیدن «امتیاز»های پزشکان از طرف سردمداران رژیم و پامنبری‌خوانهای مطبوعاتیشان نیز حربه دیگری است که فراوان به‌کار گرفته می‌شود. هدف این تاکتیک اخیر، که از عقده حقارت روستایی - آخوندی حاکم بر کل «امت حزب‌الله» سرچشمه می‌گیرد - زشت کردن چهره پزشکان و، در نتیجه، قرار دادن عامه مردم در مقابل آنان است. روزنامه «جمهوری اسلامی» در شماره ۲۵ تیر، در مقاله‌ی با عنوان «طب تجاری»، می‌نویسد: «در حال حاضر امتیازات غیر عادلانه پیشماری در اختیار پزشکان قرار داده شده است. در حالی که خانواده بخشی از پزشکان آن‌چنانی در آمریکا و اروپای غربی به‌سر می‌برند، فرزندان آنها، بدون هیچ استثنا و بدون هیچ ضابطه‌ی جز "فرزند پزشک بودن" از ارز دولتی برخوردارند... علاوه‌براین، عناصر تاجرپیشه پزشکان هرساله با دریافت مقادیر کلان ارز، به تفریحات تابستانی و زمستانی در نقاط خوش آب و هوای جهان می‌پردازند...». قلمزن «جمهوری اسلامی» بدین ترتیب خواسته است با برانگیختن احساس محرومیت مردم به‌جان آمده از ستم رژیم، توجه آنها را از علت اساسی و منحصر به‌فرد این محرومیت - یعنی وجود رژیم ستمگر خمینی - منحرف کند و به‌سمت

پزشکان کشور سوق دهد، اما در واقع پته رژیم آبروباخته خمینی را روی آب انداخته است. اگر ادعای قلمزن رژیم درست باشد، اگر «امتیازات غیر عادلانه بشمار» به پزشکان داده شده باشد، تازه باید گفت چشم «اسلام عزیز» و رژیمی که مدعی دفاع از مستضعفان و محرومان و اجرای «عدل الهی» است روشن که به اقرار خود چنین آشکارا ترویج فساد می‌کند! اگر خانواده عده‌یی از پزشکان «آن چنانی» [لابد یعنی «طاغوتی»] در آمریکا و اروپا به سر می‌برند و رژیم هم به فرزندان آنها، بدون هیچ استثنای و بدون هیچ ضابطه‌یی ارز دولتی می‌دهد، بی‌تردید به سبب پیوندهای ماهوی عمیق و ریشه‌داری است که رژیم با افراد «آن چنانی» در خود سراغ کرده است. اگر «عناصر تاجرپیشه پزشکان هر ساله با دریافت مقادیر کلان ارز» - آن هم در این زمان که کفگیر رژیم به ته دیگ ذخایر ارزی خورده - به تفریحات زمستانی و تابستانی می‌روند، بی‌شک با رضایت و توافق سردمداران رژیم، با گذرنامه «جمهوری اسلامی» و با ارزی که «دولت خدمتگزار مردم» در اختیارشان می‌گذارد به این سفرهای تفریحی می‌روند و تردید نباید کرد که دعای خیر «امام امت» هم بدرقه راهشان است! در واقع توسل ایادی رژیم به این نوع حربه‌های غیر شرافتمندانه برای فاسد جلوه دادن پزشکان، پیش از هر چیز و بیش از هر چیز پرده از فساد درونی رژیم برمی‌دارد. در نهایت، اگر ادعاهای ایادی رژیم را هم بپذیریم، تازه به پزشکان «آن چنانی» تنها در حد قربانیان فساد که رژیم خمینی به آن دامن می‌زند می‌توان ایراد گرفت. اما مسئول و عامل و مروج فساد رژیم خمینی است، و این امر برای هم‌میهنان ما نیاز به اثبات یا توضیح ندارد. همه آنها، در صحنه‌های گوناگون زندگی، به‌طور روزمره این فساد را از نزدیک احساس می‌کنند. رژیم از «امتیازات غیر عادلانه» پزشکان زیاد و راجی می‌کند ولی از انواع تحمیل‌هایی که به آنها می‌کند هیچ نمی‌گوید. نمی‌گوید که همه پزشکان را به‌زور وامی‌دارد که چند هفته در سال کارشان را تعطیل کنند و به‌جبهه بروند تا در شرایطی که امکان هیچ نوع درمانی وجود ندارد، ادای رسیدگی به قربانیان جنگی را در بیاورند که خود رژیم مسئول مستقیم و منحصر به فرد ادامه آن است. نمی‌گوید که پزشکان را به‌صورت جاسوس می‌خواهد و از آنها انتظار دارد نه تنها رزمندگان مجروح مقاومت را مداوا نکنند، بلکه آنها را، کت بسته، تحویل آدمکشان رژیم بدهند. نمی‌گوید که همه آن «امتیازات غیر عادلانه» را هم به طمع خریدن وجدان پزشکان به آنها می‌دهد و حاضر است امتیازهایی هزاران بار «غیر عادلانه» تر هم به آنها اضافه کند تا فساد ذاتی خود را به‌درون جامعه پزشکی کشور تزریق کند؛ و به‌ویژه نمی‌گوید که در تلاش دائمش برای خرید وجدان پزشکان، تا کنون کمترین موفقیتی نداشته است. نیاز چندان هم به‌گفتن رژیم نیست، اینها حقایقی است که هم خود پزشکان و هم عموم

هم‌میهنان ما از آن خبردارند.

بعد از اعتصاب

پس از برگزاری موفقیت آمیز اعتصاب پزشکان، عوامل رژیم و روزنامه‌های وابسته‌اش از یک سو کوشیدند تا این اعتصاب را ناموفق جلوه دهند، ولی از سوی دیگر تمام خشم و نفرت خود را از این حرکت «ناموفق» بیرون ریختند. روزنامه «جمهوری اسلامی»، ارگان حزب حاکم، چند روز متوالی با چاپ اطلاعیه‌هایی از «انجمنهای اسلامی» کذایی، که در واقع نقش اهرم فشار «حزبالله» را در مؤسسات گوناگون بازی می‌کنند، کوشید اقدام خودسرانه و قلدرمنشانه دولت را در انحلال هیأت مدیره نظام پزشکی مورد تأیید «افکار عمومی» جلوه دهد. سفارش دهندگان این آگهیهای قالبی حتی لازم دیده بودند از کارکنان شرکت ایران خودرو، جامعه اسلامی فارغ‌التحصیلان هند، کارکنان برق منطقه‌یی تهران، ایران تایلر، تربیت بدنی، شرکت واحد و... نیز تأییدیه بگیرند. اما بازتاب گسترده این اعتصاب در خارج کشور و پشتیبانی وسیع و بی‌دریغی که بزرگترین و نیرومندترین سازمانهای صنفی پزشکی در کشورهای گوناگون و در سطح بین‌المللی، از پزشکان ایران کردند، همه تمهیدهای تبلیغاتی رژیم را بی‌اثر کرد و سردمداران رژیم را — که خود بیش از هرکس به‌پوشالی بودن وضعشان آگاهند و با دیدن هر جرعه کوچکی انتظار انفجار را می‌کشند — سخت به‌وحشت انداخت. دستگیریها وسیع‌تر شد، عده‌یی از پزشکان را از دانشگاه بیرون کردند، تهمت پراکنیهای ایادی رژیم شدت یافت. به‌پزشکان دستگیر شده فشار آوردند که هرگونه پیوند بین خود و «خارج کشور» را تکذیب کنند. بیچاره‌ها نمی‌دانند که بیش از یک سوم کل پزشکان ایرانی به‌خارج کشور رانده شده‌اند و طبعاً در مقابل زورگویی رژیم به‌همکارانشان ساکت نمی‌نشینند. نمی‌دانند که جنبش مقاومت مردمی، به‌حکم تعهدی که در مقابل همه لایه‌های سرکوب شده میهن دارد، خود را موظف به‌دفاع از خواسته‌های بحق آنها می‌داند و ادای این وظیفه را مشروط به‌ایجاد ارتباط سازمانی نمی‌کند. به‌واقع نیز پیوند سازمان یافته‌یی در این میان وجود ندارد، آنچه هست و عمل می‌کند، پیوند همدردی بین بخشهای مختلف مردمی است که، همه، از شرایط اسارتباری که رژیم خمینی به‌آنها تحمیل کرده است رنج می‌برند. بی‌تردید این پیوند عاطفی توانایی آن را دارد که به‌هماهنگی عملی بینجامد و رژیم نیز از بهم پیوستن همین مقاومتها، در سطوح مختلف، نگران است.

به‌هر حال موج گسترده دستگیری مسئولان نظام پزشکی و ایراد فشار بر پزشکان معترض، در حرکت اعتراضی وقفه انداخت. اعتراض هفته دوم انجام نشد، ولی

پزشکان، برای اعتراض به زندانی کردن همکارانشان — و نیز بی‌تردید برای رفع اتهام «سودجویی» — تصمیم گرفتند روز دوشنبه هفته سوم همه مراجعان به بیمارستانها و مطبها را به‌طور رایگان معاینه کنند. در این میان لایحه «نظام پزشکی» دولت نیز در مجلس رژیم به تصویب رسید، ولی ۱۵ روز بعد شورای نگهبان رژیم لایحه تصویب شده را مغایر ۳ اصل از «قانون اساسی» رژیم دانست و آن را رد کرد. اینک سردمداران رژیم — که خیال می‌کردند با «فتح» نظام پزشکی کار را به‌پایان رسانده‌اند — دچار سرخوردگی شده‌اند. همان منافی حزب‌اللهی که اعتراض پزشکان به‌زورگویی رژیم را توطئه و «انگیزه گردانندگان این حرکت را خیانت به مردم و جمهوری اسلامی» می‌خواند (روزنامه «جمهوری اسلامی» ۲۵ تیر)، پس از رأی منفی شورای نگهبان رژیم تغییر لحن داد و در مصاحبه با خبرنگاران، در اظهار نارضایتی نسبت به رأی مزبور، به استدلال همان پزشکان معترضی متوسل شد که پیش‌تر، خود و همقطاران می‌کوشیدند مردم را در مقابل آنها قرار دهند. او گفت: «اگر پزشک احساس امنیت شغلی نکند، نمی‌تواند به خوبی و سهولت به مداوا و معالجه بیمار بپردازد، زیرا از آن بیم دارد که با شکایت هر بیماری موظف به رفتن به کلانتری و دادگستری و نهایتاً اتلاف وقت یا پرداخت جریمه شود» («جمهوری اسلامی»، ۲۲ مرداد). مگر پزشکان معترض به‌زورگویی و شانتاژ رژیم همین حرف را نمی‌زدند؟ مگر منافی و همقطاران، آن زمان که می‌خواستند نظام پزشکی را «اسلامی» کنند، همین حربه شکایت نویسی بیمار و کشاندن پزشکان به کلانتری و دادگستری را به‌کار نمی‌گرفتند؟

در مقابل نیز به‌نظر می‌رسد که حرکت اعتراضی پزشکان، پس از یورش سنگین و وحشیانه رژیم، تا حد زیادی فروکش کرده است. بعید نیست که هیأت مدیره نظام پزشکی، برای به‌کرسی نشاندن خواست بحق پزشکان، به‌فکر استفاده از تضاد بین جناحهای حاکمیت افتاده و، بنابراین، حرکت اعتراضی را با پشتگرمی به وعده‌های صد تا یک غاز «جناح مخالف» شروع کرده باشد. ممکن هم هست که «جناح مخالف» در حاکمیت، با انگیزه تسویه حساب با جناح دیگر، قصد بهره‌برداری از حرکت پزشکان را داشته و در آغاز وعده حمایتی به آنان داده، ولی بعد، در مقابل شدت هجوم رژیم، پس زده باشد. این که گروه موسوی — محتشمی — خوئیینها یکه تاز مبارزه با پزشکان از آغاز تا پایان بودند، و این که پشتیبانی لفظی و آبی گروه بازرگان از حرکت اعتراضی پزشکان در آغاز کار (با همه اما و اگرهایی که در این حمایت لفظی به‌کار برده بودند) دوامی نداشت و با شروع بگیر و ببندهای رژیم مدعیان «دفاع از حاکمیت ملی» خفان گرفتند، نشانه‌هایی در جهت تقویت چنین گمانی است، به‌هرحال اگر چنین فرضی — ولو به‌طور نسبی و محدود — صحت داشته

باشد، باید گفت که پزشکان در تجربه ملموس خود دست کم به یک نتیجه گرانبها رسیده‌اند: این که دل خوش داشتن به وعده‌های مشتی فرصت‌طلب، که از «مخالفت» هیچ هدفی جز سهم‌خواهی در قدرت ندارند، نتیجه‌ی جز ناامیدی و سرخورگی نمی‌تواند به دنبال داشته باشد. در زمینه سیاسی کم نبوده‌اند کسانی که به همین امید واهی، قدم به میدان گذاشتند و خیلی زود قربانی توهم خویش شدند. نعل همه آنها هم‌اکنون در داخل و خارج کشور روی زمین مانده است. اما اگر بنده‌بازان سیاسی هیچ مایه‌ی از خود نداشتند و تنها به امید استفاده از موقعیت و بازی با «تضاد جناح‌ها» می‌خواستند تجارت قدرت کنند، جامعه پزشکان کشور از نیرویی واقعی برخوردار است و به همین سبب نیز تا کنون توانسته است در برابر تحمیل‌های رژیمی که هیچ زمره مخالفتی را تحمل پذیر نمی‌داند، مقاومت کند. حملات لفظی دیوانه‌وار ایادی رژیم درست نشانه ضعفشان در مقابله با خواسته‌های بحق پزشکان است. مقاومت در برابر زورگویی رژیم، با هر شیوه و به هر نحو که برای پزشکان میسر باشد، بدون دل سپردن به جلوه کرم‌های شب‌تابی که می‌خواهند نقش چراغ راهنما را بازی کنند، سرانجام رژیم را به عقب‌نشینی و خواهد داشت. رژیم خمینی قدرت مقابله با جمع متحد و همبسته پزشکان کشور را ندارد.

اوپک: تسلیم خمینی

محمد حسین تقدی

آخرین اجلاس وزیران سازمان کشورهای صادر کننده نفت (اوپک) که از ۸ تا ۱۶ مرداد در ژنو تشکیل شده بود، سرانجام پس از چند بار تمدید، با امضای توافقنامه‌یی در مورد تعیین سقف تولید برای ۱۲ کشور از ۱۳ کشور عضو، پایان یافت. این توافقنامه تمام کشورهای عضو، به‌استثنای عراق، را متعهد می‌سازد تا موقتاً، از اول سپتامبر تا آخر اکتبر (۲۵ مهر تا ۱۵ آبان)، به‌آخرین سقف تولید خود تا پاییز سال ۶۴ بازگردند. ۱۳ کشور عضو موافقت کرده‌اند که عراق مستثنی از این قاعده باشد و علاوه بر ۱/۲ میلیون بشکه در روز که سقف تولید قبلیش بود، بتواند در حد ظرفیت تولید و فروش خود نفت به‌بازار عرضه کند. بنا به‌گزارش خبرگزاری‌ها این توافق به‌دنبال یک سری ملاقات سیاسی محرمانه بین آقازاده وزیر نفت خمینی و زکی‌یمانی وزیر نفت عربستان و براساس پیشنهاد غیرمنتظره ایران صورت گرفته است. بر اساس این توافق، کشورهای عضو اوپک متعهد می‌شوند که در فاصله زمانی اول سپتامبر تا آخر اکتبر ۸۶، مجموعاً روزانه حداکثر ۱۶ میلیون بشکه نفت (به‌اضافه تولید اضافی عراق که حدود ۵۰۰ تا ۸۰۰ هزار بشکه در روز است) به‌بازار عرضه کنند. توافق همچنین کشورهای عضو را متعهد می‌سازد که از فروش نفت با تخفیف‌های غیر قانونی خودداری نمایند. اوپک همچنین از دیگر تولید کنندگان نفت دعوت کرده است تا عرضه نفت به‌بازار جهانی را کاهش دهند. اگر اعضای اوپک به‌تعهدهایشان وفادار بمانند، در فاصله دوماهه سپتامبر و اکتبر ۸۶، مجموعاً حدود ۱۶/۵ تا ۱۶/۸ میلیون بشکه نفت به‌بازار عرضه خواهند کرد، رقمی که حدود ۳ میلیون بشکه از عرضه فعلی اوپک کمتر است. اگر دیگر تولید کنندگان نفت نیز به‌درخواست اوپک پاسخ مثبت دهند، باید عرضه نفتشان را حدود ۸۰۰

هزار تا یک میلیون بشکه در روز کاهش دهند. مجموع این کاهش تولید، باید سطح اضافه عرضه نفت را، که در زمان تشکیل اجلاس اوپک بیش از ۲ میلیون بشکه در روز بود، به صفر برساند و توازن جدیدی را در بازار بین‌المللی به نفع کشورهای صادر کننده نفت ایجاد کند. لوکمان، رئیس سازمان کشورهای صادر کننده نفت، پس از آخرین اجلاس وزیران نفت عضو سازمان، ابراز امیدواری کرده است که تا اکتبر آینده، سطح قیمتها به رقمی بین ۱۵ تا ۱۸ دلار در بشکه برسد. عتیبه وزیر نفت امارات متحده عربی هم گفته است که اجلاس آینده اوپک باید به مسأله تعیین قیمت رسیدگی و در باره آن اتخاذ تصمیم کند. به دنبال توافق غیر منتظره ژنو نیز قیمتها در بازار آزاد نفت به طور محسوسی بالا رفت و مثلاً بلافاصله پس از اعلام توافق اوپک، در بازار نیویورک، قیمت نفت تحویل سپتامبر به ۱۵ دلار در بشکه افزایش یافت. ولی در روزهای بعد روند افزایش قیمت ادامه نیافت بلکه معاملات با نوسان، در قیمتهای بین ۱۳ تا ۱۴ دلار انجام شد.

این توافق و اما و اگرها و آرزوها و اظهار نظرهای اطراف آن، در واقع توافق بر سر آتش‌بس موقت در جنگی است که، چندین سال (از آغاز جنگ ایران و عراق) به طور اعلام نشده و از دی ماه ۶۴ به بعد به صورت رسمی و اعلام شده، بازار بین‌المللی نفت، درگیر آن بوده است؛ جنگ نفتی که بر خلاف قواعد عمومی بازار، طرفین آن تولید کنندگان و مصرف کنندگان نبوده‌اند، بلکه عملاً درگیری تمام عیاری بوده است بین دو گروه از تولید کنندگان. بهتر است بگوییم جنگ بین خمینی بوده است با تولید کنندگان دیگر نفت، اساساً در جهت منافع مصرف کنندگان یعنی کشورهای عمده صنعتی غرب، جنگی که قبل از اعلام رسمی آن، قیمتهای رسمی نفت را از ۳۴ دلار در بشکه به ۲۸ دلار رساند و سپس، از دیماه گذشته به بعد، در مدتی کمتر از ۸ ماه به بشکه‌یی کمتر از ۸ دلار کاهش داد. جنگ نفت را نیز خمینی آغاز کرده بود، بدون آن که اعلام کند: با زیرپا گذاشتن تعهداتش در برابر بقیه اعضای اوپک، با حراج نفت، با تخفیفهای باور نکردنی در قیمتها، با تعویض «نفت قاچاق» با اسلحه قاچاق، و این همه به معنی تحمیل زیانهای هنگفت به دیگر تولید کنندگان نفت بود، به معنی مجبور ساختن آنان به کاهش سطح تولیدشان، به معنی ایجاد مشکلات روزافزون اقتصادی برای دیگر تولید کنندگان و همه آنها برای ارضای توسعه طلبی و، بالاتر از آن، جهت مقابله با مقاومت سازمان یافته در داخل، برای ادامه حکومت وحشت و وقاحت. برای ترسیم آن چه خمینی بر دیگر تولید کنندگان نفت تحمیل کرده بود، ذکر یک نمونه کافی است. عربستان سعودی با ذخایر نفتی بی‌پایان و با ظرفیت تولیدی بیش از ۱۲ میلیون بشکه در روز، تولید روزانه بالای ۱۵ میلیون بشکه‌اش را برای حفظ سطح قیمتها، به کمتر از سه میلیون بشکه در روز

رساند. همین نسبت کاهش در تولید به‌دیگر صادر کنندگان نفت عضو اوپک نیز تحمیل شد، اما اشتباهی خمینی تسکین ناپذیر بود و اگر در راه ارضای این تمایل جنون‌آسا، «استکبار جهانی» بیشترین سود را هم می‌برد، چه‌باک.

اما طبیعی بود که دیگران هم در مقابل اشتباهی سیری ناپذیر خمینی بی‌تفاوت نمانند. وقتی که تمام راههای مسالمت‌آمیز برای سر عقل آوردن خمینی بی‌نتیجه ماند و عاقبت دیگران نیز دریافتند، هم‌چنان که سالها پیش مقاومت انقلابی ایران دریافته بود، که خمینی تنها زبان زور را می‌فهمد، در تابستان گذشته مقامات دولتی عربستان سعودی، از جمله ملک فهد و شیخ یمانی، هشدار دادند چنان چه تعهدشکنیها ادامه یابد، آنها آماده‌اند با کنار گذاشتن سهمیه‌بندی مقابله به‌مثل کنند. آنها حتی پیش‌بینی کردند که این کار به‌معنی کاهش قیمت نفت به‌زیر ۲۰ دلار در بشکه در عرض چند ماه است. ما در اوایل پاییز گذشته، در مقاله‌یی در باره نفت که در «شورا» به‌چاپ رسید، پیش‌بینی کردیم که تا بهار ۶۵ قیمت نفت به حدود ۲۰ دلار در بشکه خواهد رسید. ارزیابی ما این بود که با توجه به‌اشباع بازار نفت و با توجه به‌کندی روند توسعه اقتصادی کشورهای صنعتی و، در نتیجه، پایین آمدن سطح مصرف جهانی، قیمت نفت در یک روند نزولی قرار دارد. با این حال تصور می‌شد که خمینی، لااقل به‌خاطر ادامه حیات رژیمش هم که شده، به‌موقع بر سر عقل خواهد آمد و یک توافق اصولی را برای کاهش سطح تولید و حفظ سطح قیمت خواهد پذیرفت. این محاسبه ما البته ناتوانی مطلق خمینی و رژیمش را در تصمیم‌گیری منطقی بر سر مسائل اقتصادی و بیماری علاج ناپذیر بحران‌زایی آن را دست کم گرفته بود. در واقع هم اگر اندک احساس مسئولیتی در خمینی و سردمداران رژیمش وجود داشت، کافی بود که هشدار یمانی و ملک‌فهد را جدی بگیرند. آنها اگر به‌موقع دست از لجاجت برداشته بودند، می‌توانستند با همکاری دیگر اعضای اوپک به‌تشبیت قیمت‌ها در سطحی بالاتر از ۲۰ دلار امیدوار باشند و مخصوصاً از نزول قیمت‌ها جلوگیری کنند. اما گذشت زمان نشان داد که خمینی در سر‌اشیب سقوط به‌آن درجه از ناتوانی رسیده است که دیگر حتی منافع بلافصل رژیمش را هم نمی‌تواند تشخیص دهد، چه رسد بدان‌که بخواهد آنها را حفظ کند. این ناتوانی بالاخره باعث شد که در دیماه ۶۴، جنگ نفتی که رژیم خمینی به‌تولید کنندگان عضو اوپک تحمیل کرده بود وارد مرحله جدیدی شود. عربستان سعودی با اعلام پایان دوره سهمیه‌بندی، با اسلحه خمینی به‌میدان آمد و با افزایش عرضه نفت و رسمیت بخشیدن به‌قیمتهای بازار آزاد، روند کاهش قیمت‌ها را تسریع کرد. هدف اعلام شده هم برسر عقل آوردن تولید کنندگان غیر اصولی، یعنی ایران در درون اوپک و انگلیس تولید کننده بیرون اوپک، بود. مضحک آن که در همین زمان دست‌اندرکاران رژیم خمینی و نمایندگان

مجلسش بودجه‌یی را به تصویب رساندند که براساس فروش بیش از ۲ میلیون بشکه در روز به قیمت بشکه‌یی ۲۸ دلار تنظیم شده بود، در حالی که قیمت‌ها عملاً به زیر ۲۰ دلار در بشکه رسیده بود و خمینی حتی برای فروش یک میلیون بشکه نفت در روز هم با مشکلات روزافزونی روبرو بود. با این همه از آن پس تا آخرین اجلاس اوپک، سه بار کوشش اعضای سازمان صادر کنندگان نفت، به خاطر لجاجت جنون‌آسای خمینی، بی‌نتیجه به پایان رسید و سقوط آزاد قیمت‌ها تا زیر ۸ دلار ادامه یافت، اما بالاخره جنگ نفت، با قبول شکست و درخواست آتش بس موقت از طرف خمینی، موقتاً متوقف گردید. داستان این شکست، کم شباهت به چگونگی پایان دردناک ماجرای گروگانگیری کارمندان سفارت آمریکا در تهران نیست، با این تفاوت که اگر در آن ماجرا خمینی با چنگ و دندان نشان دادن به «شیطان بزرگ»، علاوه بر دهها میلیارد دلار ثروت ایران، آبرو و حیثیت و شرف ملتی را به گرو گذاشت، این بار در مقابل با آن چه خود «ایادی استکبار جهانی» می‌نامد، یکی از آخرین برگ‌ها در بازی سرنوشت محتومش - برگ نفت - را به بازی گذاشت و در شرط‌بندی بر روی آن یکجا باخت، چطور؟

در دیماه گذشته، رژیم خمینی که با هشدارهای عربستان و دیگر اعضای اوپک، از عملی شدن تصمیم عربستان دایر بر ترک فرمول سهمیه‌بندی و اعلام خاتمه دوران قیمت‌های رسمی تعیین شده، سخت به وحشت افتاده بود، به یک جنجال تبلیغاتی وسیع دست زد و خواهان قطع کامل عرضه نفت کشورهای عضو اوپک به بازار جهانی شد. ولی این درخواست را در زمانی مطرح کرد که خود در به در به دنبال مشتری نفت می‌گشت و تن به هر خواری قابل تصویری می‌داد. در آن زمان، که هنوز قیمت‌ها حول و حوش بشکه‌یی ۲۰ دلار بود، او به قیمت‌های زیر ۱۵ دلار هم رضایت می‌داد و اولین معاملات با قیمت زیر ۱۰ دلار هم روی نفت ایران صورت گرفت. با همین جنجال تبلیغاتی دجال‌گونه بود که خمینی سه بار پی در پی کنفرانس اوپک را به شکست کشاند. همراه با این پیشنهاد، اما، خمینی درخواست افزایش سهمیه تولید نفت را هم کنار نگذاشته بود. در حقیقت خمینی در برابر درخواست بعضی دیگر از کشورهای عضو اوپک، از جمله عراق، خواستار افزایش سهمیه تولیدی معادل ۲ بشکه در برابر هر یک بشکه افزایش تولید عراق بود. ولی این زورگویی و دودوزه بازی خمینی و شانتاژهای سیاسی و تهدیدهای نظامی و تظاهر ضد استکباریش را دیگر کسی جدی نمی‌گرفت. در عمل نیز تهدید حمله به منابع نفت کویت، دعوت حجاج به تظاهرات ضد دولتی در عربستان سعودی و دعوت به بستن شیرهای نفت بر روی کشورهای صنعتی، سرنوشتی بهتر از آن درخواست‌های چهارگانه خمینی و مجلسش برای آزادی گروگانهای آمریکایی نیافتند. خاطرتان هست که علاوه بر تهدیدهای جوراجور، از

جمله محاکمه گروگانها، فقط چند روز قبل از امضای آن «موافقتنامه» شرم‌آور و آزادی گروگانها، بیچاره رجائی معدوم ۲۴ میلیارد دلار از آمریکا مطالبه کرده بود و به یقین فراموش نکرده‌اید که ماجرا چگونه پایان یافت. این بار هم توافق ژنو برای خمینی دست کمی از «موافقتنامه» الجزایر ندارد. رژیم خمینی، که تا آخرین روز کنفرانس بر درخواست قطع کامل جریان صدور نفت پای می‌فشرد، به ناگاه پیشنهاد سقف تولیدی نزدیک به ۱۷ میلیون بشکه در روز را مطرح کرد. این مقدار همان رقم درخواستی عربستان در یکسال پیش است. از این گذشته خمینی به قبول درخواست حریف دیرینه‌اش، عراق، تن در داد و درخواست افزایش ۲ بشکه در برابر هر یک بشکه اضافه تولید عراق را به ناگاه کنار گذاشت. این تسلیم، اما، فقط در برابر عراق نبود. رژیم خمینی که همیشه به سهمیه تولید کویت و مخصوصاً عربستان اعتراض داشت، بر سهمیه این دو کشور نیز صحنه گذاشت و عملاً دست عربستان را در عرضه دلخواه نفت به بازار جهانی بازگذاشت. بدین معنی که عربستان، به رغم سهمیه ۴/۳۵ میلیون بشکه‌اش در روز، تا پاییز گذشته بارها، برای جبران اضافه تولید ایران و جلوگیری از کاهش قیمت نفت، تولید خود را تا زیر ۳ میلیون بشکه کاهش داده بود. ولی اینک، عملاً و بنا به پیشنهاد خمینی، سقف تولید ۴/۲۵ میلیونی تضمین شده‌یی را برای خود حفظ می‌کند. علاوه بر این خمینی بار دیگر متعهد شده است که از عرضه نفت با تخفیفهای غیر قانونی و مبادله نفت ارزان با کالا دست بردارد. این تعهد البته شانس زیادی برای محترم شمرده شدن ندارد، اما در توازن قوای درون اوپک می‌تواند بسیار با معنی باشد. خمینی، با این توافق، خود سند تسلیم بی‌قید و شرط در جنگ نفت را پیشنهاد و امضا کرده است. منتها این بار، شکست از یک ابرقدرت و «شیطان بزرگ» نیست، تسلیم در برابر حریفان همسنگ و عقب‌نشینی از سنگری است که به معنای از هم پاشیدگی نهایی اوست. خمینی و دجالکهای اطرافش اینک باید از انبان اندیشه پوسیده‌شان توجیه و تعبیرات جدیدی برای توضیح پایان خفت‌بار این دور از مبارزه «ضد امپریالیستی» شان بیرون بکشند، کاری که البته این شایدان در آن تبحری تام دارند. رفسنجانی تازه کشف کرده است که سقوط قیمت نفت خود یک نعمت آسمانی است، درست مثل امامش که شروع جنگ را نعمت آسمانی خوانده بود، با این استدلال که کاهش قیمت نفت باعث خودکفایی می‌شود. ولی شاید این بار رئیس مجلس خمینی اشتباه نکرده باشد، زیرا کاهش درآمد نفتی کار مقاومت را تسهیل و سقوط رژیم را تسریع و کشور را آماده حرکت به سوی خودکفایی خواهد کرد و چه نعمتی از این بالاتر.

پاسخ این سؤال هم که چرا خمینی این تسلیمنامه سراسر خفت را پذیرفته، یا درست‌تر بگوییم پیشنهاد کرده است، مشکل نیست. او راه چاره دیگری نداشته است.

خاطرتان هست که هر تصمیم شاه، در آخرین سال حکومتش، از بیرون اشتباه‌ترین تصمیم ممکن به نظر می‌رسید. ولی واقعیت آن بود که آن بیچاره هم در عمل چاره دیگری نداشت. حالا هم داستان، همان داستان است، با این تفاوت که این بار صفیر گلوله‌های مجاهدین هم هست که خمینی را کور و کر و دیوانه کرده است. جنگ نفت و بحران اقتصادی ناشی از آن هم قبل و بیشتر از دیگر صادر کنندگان، به‌رژیم آسیب رسانده است. براساس محتاطانه‌ترین آمارها، کاهش درآمد نفتی ایران در شش ماهه اول سال جاری مسیحی نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از ۴۲/۱ درصد بوده است (یعنی کاهش درآمد ارزی به‌زیر ده میلیارد دلار در سال، و این تازه ارقام مربوط به دیمه ۶۴ تا خرداد ماه ۶۵، یعنی زمانی است که هنوز بهای نفت بالای ۱۵ دلار در بشکه بود. همان‌طور که گفتیم در ماههای بعد بهای نفت تا ۸ دلار در بشکه نیز سقوط کرد). این کاهش درآمد برای حریفان مستقیم خمینی بسیار کمتر، از جمله برای عربستان سعودی معادل ۱۵/۹ درصد، برای عراق ۲۵/۹ درصد و برای کویت ۱۷/۵ درصد بوده است. اگر در نظر داشته باشیم که حداقل احتیاج ارزی رژیم خمینی، فقط برای ادامه جنگ، حدود ۷ میلیارد دلار در سال است و اگر افزایش تصاعدی مقاومت مسلحانه انقلابی را در همین مدت و عوارض و مشکلات و احتیاجات نظامی خمینی برای مقابله با آن را (مثلاً رژیم اخیراً، فقط برای شناسایی و زیر نظر گرفتن رفت و آمدها و ارتباطات نیروهای مقاومت در نوار مرزی، یک قلم هزار دستگاه جیب خریداری کرده است) بدان اضافه کنیم، چند و چون گردابی را که خمینی در آن افتاده است، کما بیش دریافته‌ایم. احتمالاً خمینی حساب کرده است که یک موافقت، حتی موقت، در اوپک می‌تواند باعث افزایش سریع قیمت نفت شود و بعد، با شروع فصل زمستان و افزایش تقاضا، امکان خواهد یافت که، طبق معمول، بازی را گذاشتن تعهداتش به‌صدور بیشتر نفت با قیمت‌های بالاتر به‌بازار پرداخته و تا حدودی کمبود فاحش ارزی را جبران کند. اما خمینی این بار هم کور خوانده است، زیرا اولاً افزایش قیمت نفت و تثبیت این قیمت، حتی در سطح ۱۵ تا ۱۸ دلار، نه فقط مستلزم رعایت سقف تولید تعیین شده از طرف اوپک از سوی تمامی کشورهای عضو است (امری که چندان هم قطعی نیست و احتمالاً خمینی قبل از همه آن را زیر پا خواهد گذاشت)، بلکه همکاری بقیه تولید کنندگان نفت را نیز می‌طلبد. گرچه مصر، مکزیک و مالزی پذیرفته‌اند که چند درصدی از تولیدشان را کاهش دهند ولی انگلستان از هم اکنون اعلام کرده است که به‌سیاست تولید آزاد نفت دریای شمال ادامه خواهد داد. نروژ، تولید کننده دیگر نفت دریای شمال، نیز تا کنون از قبول درخواست اوپک خودداری کرده است. ولی بعید نیست که با توجه به احتیاجات ارزی غالب تولید کنندگان نفت، به‌مجرد این که قیمت‌ها به‌طور محسوسی افزایش یابد، آنها برای کسب سریع ارز

خارجی، تولید و عرضه نفت به بازار را افزایش داده و باعث متوقف شدن سیر صعودی قیمت نفت گردند. با این همه، حتی اگر خوش‌بینی محدود آقای لوکان، رئیس اوپک، هم تحقق یابد و همه چیز بر وفق مراد پیش رود، قیمت‌ها در اواخر پاییز امسال به‌رقمی بین ۱۵ تا ۱۸ دلار، و در اواخر زمستان بین ۱۸ تا ۲۰ دلار خواهد رسید. حتی این سناریوی خوش‌بینانه هم معنایی جز تثبیت افلاس و ورشکستگی خمینی ندارد. حتی در این صورت نیز حداکثر درآمد ارزی رژیم خمینی از محل درآمد نفت، به‌مرز ۷ میلیارد دلار نخواهد رسید. یعنی خمینی اگر بخت بلندی داشته باشد، فقط می‌تواند نیازهای ارزی مستقیم جنگ را از محل درآمد نفت تحصیل کند و پاسخ نیازهای ارزی صنایع و خدمات و، از آن مهم‌تر، دهان گرسنه بیش از ۴۰ میلیون ایرانی را حتماً حواله امام زمانهای ساختگیش خواهد کرد. اما علاوه بر مشکلات بازار، خمینی برای استخراج و صدور نفت نیز هر روز با مشکلات تازه‌یی روبروست. مثلاً برای حمل نفت از خارک به‌سیری، دائماً در معرض ضایعات مالی و ضربات نظامی فوق‌العاده‌یی است که بدون شک تداوم آن، حتی در کوتاه مدت، سیر نفت ایران به‌بازار بین‌المللی را غیر ممکن خواهد ساخت. اخیراً ناخدای یک نفتکش که به‌خلیج فارس رفت و آمد می‌کند، در مصاحبه‌یی با روزنامه ایتالیایی کوریره‌دل‌اسرا گفته است که: خمینی به‌خدمه خارجی کشتیهای استیجاری که در مسیر خارک - سیری رفت و آمد می‌کنند، ماهانه مبلغی معادل درآمد سالانه‌شان حقوق می‌پردازد. با این همه داوطلبان کار در این مسیر مرگ، هر روزگاهش می‌یابند. وضع مالی رژیم خمینی برای سال مالی آینده هم - بر فرض آن که برای خمینی سال آینده‌یی هم وجود داشته باشد - درخشان‌تر از سال جاری نیست. پیش‌بینی بسیاری از کارشناسان مسائل مربوط به نفت و انرژی حاکی از آن است که قیمت نفت در اوایل دهه ۹۰ میلادی مجدداً به‌سطح قیمت‌های نیمه اول دهه ۸۰ خواهد رسید. آن موقع البته خمینی و رژیمش، به‌یمن مقاومت انقلابی مسلحانه، هفت کفن را هم پوسانده‌اند.

می‌گویند هر کس باد بکارد، توفان درو می‌کند. خمینی، اما، توفان کاشته است، اینک، در فصل برداشت، ببینیم تاچه می‌درود.

۲۰ مرداد ۱۳۶۵

آمار و ارقام این نوشته از:

هفته نامه نفتی *Petroleum Intelligence weekly*، روزنامه مالی *il sole 24 ore* و آژانس خبری *A D N Kronos* گرفته شده است.

خمینی هیولایی که ذوب می شود

د. ناطقی

اختلافات جناحهای درونی رژیم، به طور دم افزون، شدت می یابد و دیگر «مقام ولایت فقیه» نقش کنترل کننده و تعدیل کننده خود را از دست داده است. در همین چند ماه گذشته شاهد موارد مختلف از اوجگیری این تضادها بوده ایم. به طور مثال بعد از سخنان خمینی در عید فطر (۱۹ خرداد) و توصیه او به «مشارکت مردم در امور»، هر یک از جناحها شروع به تعبیر و تفسیر آن کردند و البته در این میان آن که به حساب نیامد خود مردم، یعنی وسیع ترین قشرهای محروم اجتماع بودند. «مردم»ی که این بار مورد بحث جناحهای رژیم و مورد توجه خمینی قرار گرفتند، کسانی هستند که می توانند مدرسه و دانشگاه خصوصی تأسیس کنند و در امر صادرات و واردات «مشارکت» داشته باشند. تعبیرها و برداشتها از «فرمایشات امام» چنان متفاوت بود که هر گروه، طرف مقابل را به تحریف و تعبیر غلط متهم کرد. شاید خود خمینی هم از غلطی که کرده بود پشیمان شده باشد. اکنون دیگر وجود دو جناح، رسماً از سوی سردمداران طراز اول رژیم، نظیر هاشمی رفسنجانی، تأیید شده است. از این دو جناح، یکی طرفداران فقه سنتی و اسلام فقهاتی هستند که اجرای تمام و کمال و بدون دستکاری قوانین فقهی را می خواهند، مثلاً مخالف مالیات هستند و خمس و زکات را کافی می دانند. حتی پخش موسیقی در رادیو تلویزیون (همین چیزهایی که به عنوان موسیقی از رادیو تلویزیون پخش می شود و بیشتر در ستایش خمینی و جنگ و مرگ است) از نظر اسلام فقهاتی حرام است (۱). این جناح، که به مراتب مرتجع تر از جناح خط امامیهاست، خواهان عدم کنترل دولت بر داد و ستد و بازرگانی است. این جناح تعدادی از مدرسین حوزه علمیه قم و چند تن از مقامهای معزول (از جمله حبیب الله عسکراولادی وزیر سابق بازرگانی و اکبر پرورش وزیر

آموزش و پرورش (پیشین)، بعضی مقامهای غیر دولتی (مثل علینقی خاموشی رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن)، گروهی از نمایندگان مجلس و فقهای شورای نگهبان را شامل می‌شود. جناح «خط امام» که رهبری آن در دست هاشمی رفسنجانی رئیس مجلس است، تعداد بیشتری از نمایندگان را در بر می‌گیرد و میرحسین موسوی، بیشتر اعضای کابینه وی، موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه و موسوی خوئینیها دادستان کل کشور جزو این جناح هستند. خط امامیها، که در حال حاضر تقریباً همه اهرمهای اصلی قدرت سیاسی را در دست دارند، خواهان کنترل بیشتر دولت بر امور هستند و به نظر می‌رسد بیشتر به منافع بلند مدت ولایت فقیه می‌نگرند. البته هر دو جناح رژیم کاملاً یکدست نیستند و اختلافهایی هم در درون خود دارند، اما جناح اسلام فقهاتی، که در اقلیت است، ظاهراً منسجم‌تر از خط امامیها می‌نماید. شاید یک دلیلش آن باشد که خط امامیها درگیر مسائل اجرایی هستند و زیر فشار بحرانها، در حالی که جناح اسلام فقهاتی بیشتر خارج گود هستند و منتقد دولت، خامنه‌ای، به خاطر اختلافاتش با میرحسین موسوی، گوشه چشمی به جناح اسلام فقهاتی (یا بخشی از به اصطلاح اپوزیسیون قانونی) دارد. وقتی در هیجدهم اردیبهشت ماه گذشته، گردانندگان روزنامه رسالت خدمت رئیس جمهور رسیدند، ایشان از انتشار روزنامه رسالت اظهار خوشوقتی فرموده! و بیاناتی ایراد کردند که نشان دهنده حمایت این «شهید زنده» از روزنامه رسالت و محکوم کردن «دسایس» علیه آن روزنامه است. خامنه‌ای در این دیدار گفت: «متأسفانه جریانات و دسایسی وجود دارد که یقیناً خود به خودی هم نیست و از یک جاهایی هدایت می‌شود و کوشش دارد شعارهای اصلی انقلاب را، که همان شعارهای اسلام است، به یک طرف خاصی بکشانند و یک جمعی از افراد را که از لحاظ وفاداری به انقلاب و سوابق انقلابی چهره‌های مشخصی هستند، بیگانه از این شعارها معرفی کند، مثل شعار حمایت از مستضعفین، که متأسفانه جانداخته‌اند که یک عده طرفدار مستضعفین هستند و عده‌ای طرفدار فقه سنتی، گویی این دو موضوع قابل جمع نیست در حالی که در طول تاریخ علما و فقها ملجأ و پناه مستضعفین بوده‌اند» (۲). هم چنین، این که روزنامه رسالت به مناسبت ۷ تیر مصاحبه‌ای اختصاصی با رئیس جمهور به عمل آورد و در صفحه اول خود از آن به عنوان مصاحبه‌ی صمیمانه یادکرد، این که این مصاحبه تقریباً یک هفته بعد از خط و نشان کشیدن رفسنجانی برای گردانندگان روزنامه رسالت مبنی بر احتمال تعطیل کردن آن انجام گرفت، این که دو تن از فرستادگان روزنامه رسالت برای مصاحبه با رئیس جمهور دو وزیر برکنار شده معروف به حجتیه‌ی (که با جناح اسلام فقهاتی همسویی بسیار داشته و در یک جبهه قرار دارند) یعنی حبیب‌الله عسگراولادی و اکبر پرورش بودند، همه نشانه‌هایی از تمایل

رئیس جمهور به جناح مخالف نخست‌وزیر است. یعنی این که رئیس جمهور، در تلاش برای زمین‌زدن نخست‌وزیر خط امامی، با جناح اسلامی فقه‌پرهیزی همدست است. هاشمی رفسنجانی، در روز ۲۵ خرداد، در مصاحبه‌یی با خبرنگاران خارجی در مورد این سؤال که تأکید خمینی بر وحدت این فکر را به وجود می‌آورد که باید میان شما مبارزه‌یی برای قدرت باشد، گفت: «البته در این‌جا هم مثل سایر جاها اختلاف نظر وجود دارد. خصوصاً الان دو جناح نسبتاً قوی در کشور ما هستند که اینها بر سر نحوه اداره و نقش دولت و بخش خصوصی در امور اختلاف نظر دارند. این جریان در مجلس هم هست، در دولت هم هستند و در بین علما و طلبه‌ها هم هستند، بین دانشگاهیان و کل جامعه این دو طرز تفکر وجود دارد. این تفکرها در تشکیل دولت و تعیین وزیر، در مسئولیتها همیشه برخورد می‌کنند. شاید در حقیقت دو حزب بی‌نام باشند، یعنی اگر این دو جریان در غرب بود تبدیل به دو حزب می‌شدند ولی در این‌جا دو حزب مجزا نشده‌اند. حتی در داخل حزب جمهوری اسلامی هم این دو طرز تفکر وجود دارد و دو جناح هستند. بنابراین امام نصیحت که می‌کنند در همین رابطه است که این دو جریان حالت انتقاد داشته و حالت درگیری و تضعیف همدیگر را نداشته باشند و نصیحت کردند برخوردها به حدی نرسد که وحدت جامعه را مخدوش کند» (۳). اما فقط ۲۲ روز بعد از این مصاحبه، کار به جایی رسید که هاشمی رفسنجانی در دیدار با هیأت امنای بنیاد رسالت به آنها هشدار داد که «باید مواظب باشید روزنامه به تفرقه‌انگیزی متهم نشود که به تعطیلی آن منجر خواهد شد» (۴).

اکنون تضاد بین دو جناح به حدی رسیده است که هر یک از این دو در پی فرصت برای زمین‌زدن دیگری است. برای این که به میزان و شدت اختلاف بین جناحهای رژیم بیشتر پی ببریم، یکی دو مورد از گفته‌ها و نوشته‌های کارگزاران رژیم را نمونه می‌آوریم. هاشمی رفسنجانی در همان دیدار با هیأت امنای بنیاد رسالت، ضمن برحذر داشتن دست‌اندرکاران روزنامه از تفرقه‌انگیزی، به آنان یادآور شد: «تب اختلافات الان در کشور ما خیلی بالاست. دارید می‌بینید با مسأله کوچکی که مطرح می‌شود طرفین هیجان‌زده می‌شوند و کنترل خودشان را از دست می‌دهند، پرخاش و اهانت می‌کنند. برداشتها همیشه برداشتهای معارضه است». روزنامه «جمهوری اسلامی» در شماره دوم تیرماه، همزمان با انتشار اظهارات هاشمی رفسنجانی در دیدار با گردانندگان رسالت، سرمقاله دنباله‌داری را آغاز کرد تحت عنوان «ای همراهان قدیم». مقاله نویسنده، در حالی که جناح مخالف را همراهان قدیم می‌نامد و به وحدت فرا می‌خواند، تهدیدشان هم می‌کند. از نظر سرمقاله نویسنده «جمهوری اسلامی» اختلاف این‌طور بیان می‌شود: «این یک حقیقت زجر دهنده است

که گاهی برخوردها به‌گونه‌یی است که تصور می‌شود کینه‌یی که دوستان سابق و همراهان قدیم و همفکران دیروزی نسبت به یکدیگر احساس می‌کنند، از کینهٔ آنها نسبت به دشمنان اسلام و انقلاب هم بیشتر است». در قسمت سوم این مقاله تهدید قلمزنان و مطبوعات مخالف با چماق «مردم» شروع می‌شود، همان «مردم»ی که تا کنون خمینی و دار و دسته‌اش - از جمله همین جناح اسلام فقاہتی - جنایات خود را به‌عنوان تحقق خواست آنان انجام داده‌اند. این قسمت از سرمقاله مخالفان را این‌طور تهدید می‌کند: «اهل بیان و قلم مسئولیت سنگینی در این موقعیت حساس به‌عهده دارند و باید در محاسبات خود به‌طرز جدی‌تری بر روی حضور مردم در صحنه و قدرت تعیین‌کنندهٔ آنها برای دفاع از انقلاب و اصول آن حساب کنند، چرا که این ملت دیگر نه تنها تحمل کوچکترین انحرافی را از مسیر اصلی انقلاب ندارد، بلکه حتی آغاز تلاش برای منحرف ساختن افکار عمومی را هم نمی‌تواند تحمل کند» (۵). روزنامهٔ جمهوری اسلامی در روز چهارم تیر ماه، در سرمقاله‌یی تحت عنوان «انقلاب سوم»، با اشاره به انفجار دفتر حزب - که آن را «انقلاب سوم» نام نهاده است، چرا که «موجب زوال خط نفاق و التقاط و گرایشهای التقاطی شد» - و با اشاره به این که بهشتی حتی در بین دوستان مظلوم واقع شده بود (یعنی مورد نفرت بود)، بر خطر اختلافها تأکید می‌کند: «... درست به‌همین دلیل است که اکنون بهترین فرصت برای درس گرفتن از فاجعهٔ هفتم تیر است. این بار بر اثر جدایی نیروهای انقلاب از همدیگر، آن چه مظلوم می‌شود خود انقلاب است، بنابراین باید تمام کوششها مصروف جلوگیری از چنین واقعهٔ دردناکی شود و دلسوزان انقلاب نباید اجازه دهند انقلاب دچار همان مظلوسیتی شود که بهترین یاران انقلاب در دوران منتهی به فاجعهٔ هفتم تیر دچار آن شدند». با این زمینه‌سازی، سرمقاله نویسنده مردم رهنمود می‌دهد: «مردم باید صداهای تفرقه‌افکن را خاموش کنند قلمهای اختلاف‌برانگیز را از دست فتنه‌انگیزان بگیرند و به‌قدمهایی که در جهت جداسازی قلبها و شعبه‌شعبه کردن نیروهای حزب‌الله و بدبین ساختن آنها نسبت به همدیگر برداشته می‌شود اجازهٔ حرکت ندهند. این است آن‌چه قلب شهدای گرانقدر فاجعهٔ هفتم تیر را شاد می‌کند. جز این هرچه باشد نشتر زدن به‌قلب بهشتی مظلوم و هم‌زمان و همسفران اوست، هر چند در پوشش حمایت از اسلام و فقاہت و دفاع از بهشتی باشد. والسلام». ملاحظه می‌شود که این بار جناح خط‌امامیها با سر دست بلند کردن جنازهٔ بهشتی می‌خواهد مردم را علیه جناح مخالف بشوراند. دیدار هیأت امنای بنیاد رسالت با رفسنجانی، در پی نامهٔ هفت نمایندهٔ مجلس (۶) به‌وزیر ارشاد اسلامی صورت گرفت که در آن روزنامه رسالت را متهم به انتشار مطالب خلاف مصالح جمهوری اسلامی کرده بودند و خواسته بودند جلوی انتشار این قبیل مطالب گرفته

شود. روزنامه رسالت قبلاً، در مقاله‌هایی به قلم زواره‌ای، وزیر کشور و فرماندار یکی از شهرها را به اتهام قانون شکنی به باد انتقاد گرفته بود. همین روزنامه در ۲۶ خرداد نیز، ضمن انتشار خبر انتصاب استاندار جدید فارس، برکناری استاندار قبلی را مورد سؤال قرار داده بود. فقاہتیه‌ها بعد از دیدار با رفسنجانی هم بیکار ننشستند و، با نوشتن سرمقاله‌ها و مصاحبه‌هایی با افراد و مهره‌های مختلف رژیم، همچنان دولت را به باد انتقاد گرفتند. از جمله می‌توان از مصاحبه رسالت با سید محمد خامنه‌ای، برادر رئیس جمهور و نماینده مجلس از مشهد (۷)، و مقاله‌های آذری قمی و حجت‌الاسلام شرعی در روزنامه رسالت یاد کرد. حال ببینیم روزنامه رسالت را، که هاشمی رفسنجانی تهدید به تعطیل کرده است، چه کسانی اداره می‌کنند. شخص آیت‌الله آذری قمی صاحب امتیاز روزنامه، نماینده مجلس و از مدرسین حوزه علمیه قم است. هاشمی رفسنجانی در همان دیدار، ضمن تعارف از او به عنوان یکی از «استوانه‌های روحانیت» نام برده است. آذری قمی در مطالبی که تحت عنوان «مصاحبه با لوموند» در شماره ۲۲ خرداد روزنامه رسالت به چاپ رسید، از آیت‌الله خزعلی، عضو شورای نگهبان و حجت‌الاسلام شرعی از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و عضو سازمان تبلیغات اسلامی، به عنوان قلمزنان روزنامه رسالت نام برده است. فرد دیگری که در روزنامه رسالت قلم می‌زند آقای محمد یزدی نایب رئیس مجلس است که طی سلسله مقالاتی در روزنامه رسالت، قانون اساسی رژیم را تفسیر می‌کند. جالب است که افرادی با چنین موقعیتهایی به تفرقه افکنی و انتشار مطالب خلاف مصالح جمهوری اسلامی متهم شده‌اند! از بازیهای روزگار عجب نیست. هفت سال پیش در چنین روزهایی، همین آقای آذری قمی، در سمت «دادستان دادسرای انقلاب اسلامی استان مرکز»، برای روزنامه اطلاعات به خاطر چاپ عکسی از اعدامهای وحشیانه خلخال در کردستان، خط و نشان می‌کشید یا به چاپخانه‌ها اخطار می‌کرد که در صورت چاپ کتب و نشریات مضره شدیداً تحت تعقیب قرار خواهند گرفت» (۸). از موارد قابل ذکر دیگر از اختلافهای بین دو جناح، اظهارات سید محمد خامنه‌ای، برادر رئیس جمهور، در یکی از جلسات اردیبهشت ماه مجلس آخوندی است. وی که پیشتر از عضویت در کمیسیون قضایی مجلس استعفا کرده بود، در آن جلسه بعضی از وزرا را، بدون ذکر نام، متهم کرد که لیستهای سیاهی از اسامی نمایندگان که رأی در مخالفت با آنان داده بودند، تهیه کرده‌اند و مدعی شد که قادر است این موضوع را ثابت کند. سپس گفت که تصمیم داشته است از نمایندگی مجلس استعفا کند و در جلسات مجلس حاضر نشود (۹). به هر حال به نظر می‌رسد که جناح خط امامیها، که فعلاً اهرمهای اصلی قدرت سیاسی را در دست دارند، در حال انجام کودتای خرنده‌بی برای حذف جناح اسلام فقاہتی هستند و شاید بتوان گفت که گامهایی هم

در این راه برداشته‌اند. از جمله این گامها آماده سازی «امت شهید پرور» برای رویارویی با جناح اسلام فقه‌پرهیزی است که نمونه‌هایی از آن را در مقاله‌های روزنامه «جمهوری اسلامی» دیدیم. نمونه دیگر اظهارات نخست‌وزیر در یک نطق هشتاد دقیقه‌ای در رادیو تلویزیون است که متن آن در روزنامه «جمهوری اسلامی» چهارم تیر ماه به چاپ رسیده است. در آن سخنرانی، نخست‌وزیر یکی دوبار مخالفان [مخالفان دولت در داخل خود رژیم] و منتقدان را تهدید کرد که مطالب خلاف مصالح نظام جمهوری اسلامی را مطرح نکنند و در مقابل «مردم» قرار نگیرند. او این مخالفان را با کار «ضد انقلاب» در اوایل جنگ، یعنی «نشان دادن تأسیسات کشور با چراغ قوه به هواپیماهای دشمن هنگام خاموشی» یکی دانست! اما شاید جالب‌تر از همه اینها، نقطه‌نظرهای بادامچیان در مورد اختلاف بین دو جناح و آزمونی که او در برابر جناح خط امام قرار داده است باشد. بادامچیان نماینده مجلس و از مخالفان دولت موسوی است، تا آن اندازه مخالف که فرماندار سیرجان در مراسم موسوم به دهه فجر بهوی اجازه سخنرانی در سیرجان را نداد، زیرا آن را سبب ایجاد آشوب می‌دانست (۱۵). بادامچیان در مقاله دنباله‌داری تحت عنوان «جناح‌ها و دو جناح»، ابتدا اظهارات رفسنجانی را مبنی بر این که اختلافات این دو جناح اختلافات اقتصادی است، رد می‌کند و اساس اختلافات را این‌گونه توضیح می‌دهد: «حال ببینیم آیا واقعاً اختلافات این دو جناح اختلافات اقتصادی است؟ آیا اگر این مسئله اقتصادی را حل کردیم و یا امام خیلی صریح‌تر از این‌دفعه مطالب را فرمودند و اصول سیاست اقتصادی کشور را مشخص‌تر نمودند اختلافات پایان می‌پذیرد؟ و آیا این دو جناح اقتصادی در خط امام می‌گنجد؟ واقعیت این است که اصولاً خط امام براساس اقتصاد نیست تا بتوانیم بگوییم دو جناح در خط امام بر سر مسائل اقتصادی با هم اختلاف دارند و همچنین انقلاب ما یک انقلاب اقتصادی نیست تا اختلاف جناح‌های معتقد به این انقلاب را تحلیل اقتصادی کنیم، بلکه انقلاب اسلامی به‌رهبری امام، یک انقلاب عقیدتی است که اگر بر سر اقتصاد هم اختلافاتی درگیرد برخاسته از عقیده است، نه پدید آمده از اقتصاد. و اساس اختلاف، برداشتهای دو جناح از اسلام، فقه و ولایت و تقلید است که موجب پدید آمدن دو جناح شده است». بدین ترتیب از نظر آقای بادامچیان، اگر امام هم گود شود و بر سر مسائل اقتصادی راه حل مرضی‌الطرفین یافت شود، باز هم اختلافات باقی خواهد بود. مفهوم روشن این حرف آن است که دیگر خمینی نقش تعیین‌کننده خود را در کاهش بحران از دست داده است. بادامچیان در ادامه مقاله خود با اشاره به داستان پیروزی موسی بر فرعون و ماجرای گمراهی قوم یهود و پرستش گوساله طلایی توسط آنان، به‌طور کنایه‌آمیزی برداشتهای جناح خط امام را از

اسلام فقهاتی به «آوردن بهانه‌های بنی‌اسرائیلی» و «قبول کردن خدا در قالب گوسالۀ طلابی» تشبیه کرده است. وی در ادامۀ بحث خود با اشاره به این که «در فقه اسلامی چیزی به‌عنوان فتوٰدال نداریم» و جناح مقابل از دادن تعریف مشخص و روشنی از «فتوٰدال» و «سرمایه‌دار» ناتوان است، آنها را متهم می‌کند که «گاهی آخرین کاری که می‌کند این است که تعریف لغت سرمایه‌داری را از کتابهای چپی مثل "واژه‌های نو" می‌گیرد و رنگ اسلامی به‌آن می‌دهد و آن را به‌نام واژه اسلامی و سیاسی مطرح می‌سازد» (۱۱). به‌این ترتیب آقای بادامچیان التقاط ناجوری را به‌جناح مقابل نسبت می‌دهد. وی پس از نشان دادن خطوط التقاطی در جناح مقابل و این که «هنوز پس از هفت سال از پیروزی انقلاب اسلامی نه تعریفی برای فتوٰدال و نه مجازاتی برای او نتوانسته‌اند تهیه کنند و جالب این که هنوز هم نمی‌خواهند دست از این‌گونه افکار و لغات بکشند تا مسأله حل شود، در حالی که این جناح راه حل مسأله را از طریق فقه به‌راحتی ارائه می‌دهد» از جناح مقابل دعوت می‌کند که «اگر جناح دیگر این مسائل را برای بهره‌برداریهای سیاسی مطرح نمی‌کند الان دوماه به‌آن مهلت داده شود تا طرحی و لایحه‌یی در کلیات مسأله زمین و فتوٰدالیزم و تعریف آن و حدود و ضوابط و مجازات فتوٰدالها بیاورد تا مشخص شود اختلاف برسر چیست». بالاخره بادامچیان، در قسمت آخر مقالۀ خود، بهترین دلیل این که این اختلافات ریشه در برداشت از فقه و تعهد به‌فقاہت دارد» را این‌گونه توضیح می‌دهد: «جناح فقاہتی همواره تابع و هماهنگ با فقهای شورای محترم نگهبان هستند ولی جناح دیگر این‌طور نیستند و با این‌که می‌دانند که فقهای شورای نگهبان از طرف حضرت امام منصوب شده و امام بارها و بارها تأییدهای محکم از آنها نموده‌اند و صریحاً به‌آنان دستور داده‌اند که در رعایت قانونهای مصوبه با موازین شرع مطہر دقیق بوده و از هیچ چیز هراسی نداشته باشند و تحت تأثیر جوهای گوناگون قرار نگیرند، اما هرگاه شورای نگهبان نظری بدهند که موافق تمایلات و نظرات اینها نباشد، به‌شدت اعتراض می‌کنند و برخی از آنها به‌خود جرأت گستاخی و جسارت به‌بعضی از فقهای محترم شورای نگهبان را می‌دهند و العیاذبالله گاهی آنها را طرفدار سرمایه‌دار و فتوٰدالیزم می‌خوانند، به‌صراحت یا به‌کنایت، خلاصه حالا همه می‌دانند که آن جناح دیگر نه تنها روحیۀ تبعیت از نظریات فقهی شورای نگهبان را ندارند، بلکه معترضند و گاهی هم بدشان نمی‌آید تلاش کنند که هر چند نفر از روحانیونی را که فکر می‌کنند به اصطلاح در خط فکری و سیاسی اینها هستند به‌شورای نگهبان بفرستند و یا برخی از فقهای فعلی را بگذارند به‌شورا راه یابند» (۱۲). با این که معلوم است که این کار دخالت در وظایف ولی فقیه است ولی همه می‌دانند چنین تلاشهایی از طرف یک عدۀ معدود "اکثراً هم با اخلاص و نه با

غرض " صورت می‌گیرد، که به‌رهبری پیامبرگونه امام به‌جایی نمی‌رسد». ملاحظه می‌شود که کار به‌کجاها کشیده است. رهبر قدر قدرت به‌وضع افتاده که کسانی جرأت و امکان آن را یافته‌اند که به حوزه اختیارات ویژه او (تعیین و انتصاب فقهای شورای نگهبان) دست اندازی کنند. سال قبل در ماهنامه "شورا"، ما آرای را که در مجلس به‌مخالفت با میرحسین موسوی — یعنی مخالفت با توصیه اکید خمینی برای نخست‌وزیری وی — داده شده بود، نقطه عطفی در حیات ولایت فقیه و یک «سیلی» برای «امام» ارزیابی کرده و کشمکشهای جناحهای درونی رژیم را به «تشنج احتضار» تشبیه کرده بودیم (۱۳). اکنون غیر واقع‌بینانه نخواهد بود اگر بگوییم که کشتی ولایت فقیه در گرداب فنا افتاده است و دیگر از خمینی، سکندار آن — که تا کنون توانسته است آن را از تلاطم امواج برهاند — کار چندانی ساخته نیست. خمینی هیولای خون‌آشامی بود که رأیگیری برای نخست‌وزیری موسوی طلسم جادویی آن را شکست، البته به‌لحاظ نقشی که در حاکمیت داشت، و الا طلسم پایگاه مردمی و قدرت بلامنازع که در برانگیختن توده‌ها داشت مدتهاست که توسط مقاومت انقلابی مسلحانه شکسته شده است. اینک این هیولای مومیایی در حال ذوب شدن و کوچکتر و کوچکتر شدن است. شاید برای رفع همین حقارت ناشی از «سیلی خوردن» بود که امسال، در مراسم «دهه فجر» و روز ۲۲ بهمن، تصویری از او به ارتفاع بیش از ۳۰ متر در ورزشگاه امجدیه و بعد در میدان آزادی به‌نمایش گذاشتند (۱۴). با در نظر گرفتن چنین اوضاع و احوالی است که برخی ناظران مسائل ایران احتمال یک کودتای نظامی را توسط سپاه پاسداران، برای پرکردن خلا قدرت پس از مرگ خمینی، بعید نمی‌دانند، چیزی که اثر آن برای نجات رژیم اندازه اثر یک قرص آسپرین برای مداوای غده مغزی خواهد بود. اما این احتمال قوت بیشتری دارد که مقاومت انقلابی مسلحانه قبل از مرگ خمینی حساب همه جنایتکاران را برسد.

منابع و توضیحات:

۱ — آذری قمی در سرمقاله رسالت ۵ تیر، ضمن انتقاد از برنامه‌های مختلف رادیو تلویزیون، در پاسخ به‌کسانی که ممکن است بگویند «ضابطه قانونی در مورد موسیقی به‌ما داده نشده» می‌نویسد: «موسیقی در رساله امام حرام است و ضابطه آن نیز

مشخص می‌باشد و علاوه بر آن امام به آیت‌الله منتظری ارجاع داده‌اند و جواب ایشان هم روشن است».

۲ - جمهوری اسلامی، پنج‌شنبه ۱۸ اردیبهشت ۶۵.

۳ - رسالت، ۲۱ خرداد ۶۵.

۴ - جمهوری اسلامی و رسالت، ۲ تیر ۶۵.

۵ - جمهوری اسلامی، ۳ تیر ۶۵.

۶ - روزنامه رسالت در شماره ۲ تیر ۶۵، همراه با چاپ گزارش مربوط به دیدار هیأت امنای بنیاد رسالت، متن تذکر ۷ نماینده مجلس به وزیر ارشاد را، که در واقع اعتراض آنان به روزنامه رسالت بود، منتشر کرد. این هفت نفر عبارتند از: فواد کریمی و سید محمد کیاوش (نمایندگان اهواز و آبادان)، کبیری، رسول منتخب‌نیا، سید حسین قطمیری، جلالی و صمد شجاعیان (نمایندگان استان فارس)، اینان بیشتر به مقالات زواری در انتقاد از وزیر کشور و اقدامات فرماندار سیرجان (به‌خاطر تصمیم به جلوگیری از سخنرانی بادامچیان) و نیز مطلبی که روزنامه رسالت در حاشیه تعویض استاندار فارس نوشته بود، معترض بودند. به ادعای روزنامه رسالت ۱۲۵ تلگرام و چندین طومار از طرف «مردم حزب‌الله فارس و ائمه جمعه و جماعات و انجمنهای اسلامی بازار و کسبه به مسئولان جمهوری اسلامی برای ابقای آقای نقره‌کار استاندار سابق ارسال شده بود» که خواهان توضیح در مورد تعویض وی بوده‌اند.

۷ - رسالت، شماره‌های دوم و چهارم، تیر ۶۵.

۸ - روزنامه بامداد، چهارم شهریور ۵۸. آذری قمی در اواخر شهریور ۵۸ از سمت خود استعفا کرد.

۹ - رسالت، ۲۵ اردیبهشت ۶۵.

۱۰ - در مورد مخالفت فرماندار سیرجان با سخنرانی بادامچیان یادآوری می‌کنیم که این موضوع در یکی از جلسات اواخر اردیبهشت ماه مجلس خمینی مطرح شد. در آن جلسه نماینده سیرجان (حسین زیدآبادی) وزیر کشور را به‌خاطر جمع‌آوری اوراقی که در مراسم نماز جمعه در سیرجان توزیع شده بود (و حاوی سخنان منتظری بود) مورد سؤال قرار داد و موضوع مخالفت فرماندار با سخنرانی بادامچیان در رابطه با همین سؤال مطرح شد. توضیح این که در تاریخ جمعه ۶۴/۱۱/۱۷، سازمان «تبلیغات اسلامی سیرجان» جملاتی از منتظری را تکثیر و در نماز جمعه توزیع می‌نماید که متن آن چنین بوده است: «حمله به نمایندگان مجلس و شعار علیه آنان تضعیف مجلس و قوه مقننه است و علاوه بر حرمت آن مخالف نظر شخص امام مدظله نیز می‌باشد. بجاست آقایان رعایت جهات شرعی و اخلاقی را بنمایند». فرماندار دستور جمع‌آوری

این اوراق را به‌شهربانی می‌دهد. به هر حال به‌نظر می‌رسد این اقدام «سازمان تبلیغات اسلامی سیرجان» اقدامی در برابر مخالفت فرماندار با سخنرانی بادامچیان بوده است. هم‌چنین مورد سؤال قرار دادن وزیر کشور به‌بهانه جمع‌آوری این اوراق توسط فرماندار سیرجان، اقدام تلافی‌جویانه جناح مخالف دولت علیه فرماندار و وزیر کشور به‌شمار می‌رود، آن‌طور که از گزارش جلسه مجلس، مندرج در روزنامه رسالت ۲۷ اردیبهشت ۶۵، برمی‌آید، سخنرانی بادامچیان با وجود مخالفت فرماندار انجام پذیرفته است.

۱۱ - در نیمه دوم سال ۵۷، کتابهای متعددی از آثار مارکسیستی در ایران منتشر شد که اغلب آنها دارای جلد سفید رنگ بود و به کتابهای «جلد سفید» معروف بود. در یکی از چاپهای کتاب «واژه‌های نو» که جلد سفید هم نداشت، نام مؤلف «ستخر» نوشته شده و توضیح داده شده بود که وی سروان توپخانه خسرو روزبه است. ۱۲ - بادامچیان در پانویس مقاله خود این توضیح را داده است: در حالی که اگر این روحانیون هم به‌شورای نگهبان بروند، چون باید طبق موازین فقهی نظر بدهند، مسلم است که رضایت اینها را نمی‌توانند تأمین نمایند (رساله، ۱۴ تیر ۶۵).

۱۳ - ماهنامه شورا، شماره ۱۳ و ۱۴، آبان و آذر ۶۴، مقاله «بحران سیاسی و ایدئولوژیک رژیم».

۱۴ - اطلاعات، ۲۵ بهمن ۶۴.

«برطبق قانون اساسی...»

ایمان

پیشگاه بندگان اعلیحضرت همایون
شاهنشاهی - دستخط تلگرافی مبارک
زیب وصول یافت. از خداوند سلامتی
وجود مبارک و بقای سلطنت عظمی
اسلامی را خواهانم - انشاءالله عین
تلگراف مبارک را به عرض عامه
برسانند. همه انتظار زیارت
پادشاه محبوب خود را دارند.

محمدالموسوی البهبهانی

۳۱ مرداد ۱۳۲۱

مقارن ساعت ۲۲ روز ۲۴ مرداد ۱۳۳۲، با نطق سرهنگ نصیری در کاخ
سعدآباد و سپس در پادگان باغشاه، محل تمرکز گارد جاویدان، خطاب به افسران و
درجه‌دارانی که از قبل آماده بودند، عملیات اجرایی کودتا آغاز شد. نصیری در
سخنان خود، مدعی خرابی اوضاع کشور و خطر کمونیسم شد و گفت: «اعلیحضرت
برای نجات کشور از خطر نابودی، دکتر مصدق را از نخست‌وزیری عزل کرده‌اند.
اکنون من می‌روم حکم را به‌او ابلاغ کنم» (۱). سرهنگ نصیری قبل از شروع مأموریت
خود یعنی ابلاغ فرمان مخدوش عزل نخست‌وزیر، دستور بازداشت چند وزیر کابینه
را صادر کرد و مأموریت آن را به‌عهده سروان شقاقی، ستوان یکم اسکندری، ستوان
یکم نراقی و ستوان یکم جعفربای محول کرد. آنها با دو کامیون سرباز گارد سلطنتی و

یک دستگاه ارباب جنگی، ابتدا دکتر فاطمی را در منزلش دستگیر می‌کنند و به‌کاخ سعدآباد می‌برند و سپس به‌منزل سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، که مهندس زیرک‌زاده و مهندس حق‌شناس وزیر راه نیز در آن‌جا بودند، می‌روند و با مقاومت و تیراندازی نگهبانان مسلح مواجه می‌شوند. نگهبانان پس از گفتگوی کوتاهی با افسران کودتایی تسلیم می‌شوند. رئیس ستاد که قبلاً از دکتر مصدق با تلفن دستور آماده‌باش و رسیدگی به‌اوضاع را گرفته بود از منزل خارج شده و به‌ستاد رفته بود. مهاجمان، حق‌شناس و زیرک‌زاده را دستگیر می‌کنند و به‌کاخ سعدآباد می‌برند و از آن‌جا، همراه فاطمی، به‌ستاد ارتش می‌روند (۲). قطع ارتباطات تلفنی تهران با خارج به‌عهده سرهنگ دوم اسکندر آزموده گذاشته شده بود. او با دو کامیون سرباز، به‌اتفاق سروان لاری، به‌مرکز تلفنخانه واقع در میدان اعدام می‌رود و با تهدید متصدی تلفنخانه، دستگاه مرکزی را از کار می‌اندازد.

اقدام به دستگیری نخست‌وزیر

سرهنگ نصیری چند افسر را مأمور عملیات عمده کودتای ۲۵ مرداد می‌کند (از جمله سرگرد فردوست، سرگرد رکنی، ستوان یکم ریاحی، ستوان یکم جهان‌بینی، سرهنگ دوم خسروپناه و چند نفر افسر دیگر) و خود با دو کامیون سرباز و درجه‌دار، یک دستگاه زره‌پوش، یک اتومبیل حامل بی‌سیم و چند اتومبیل سواری عازم خانه نخست‌وزیر می‌شود. او این نیرو را از آن جهت همراه می‌برد که در صورت مقاومت نخست‌وزیر، او را دستگیر کند و نزد زاهدی ببرد. نصیری قبل از رسیدن به‌ساختمان شماره ۱۵۹ خیابان کاخ (منزل مصدق)، نیروها را متوقف می‌سازد و خود با چند تن از افسران گارد و یک اتومبیل سواری به‌طرف خانه مصدق می‌رود و به‌سروان فشارکی، افسر انتظامی خانه نخست‌وزیر، می‌گوید نامه‌یی از طرف شاه برای دکتر مصدق آورده است. در این موقع، کمی از نیمه شب گذشته، سروان فشارکی می‌گوید: نامه را بدهید تقدیم نخست‌وزیر کنم. نصیری، به‌بهانه نشناختن فشارکی، تقاضا می‌کند سرهنگ دفتری (مسئول قرارگاه نخست‌وزیر) بیاید. سرهنگ دفتری نامه را از نصیری می‌گیرد تا به‌دکتر مصدق تحویل دهد و پس از ۲۵ دقیقه بر می‌گردد و رسید نامه را به‌خط مصدق به‌نصیری می‌دهد. در این موقع سرهنگ ممتاز با چند تن افسر و سرباز از کلانتری یک می‌رسند و پس از گفتگوی کوتاهی نصیری را دستگیر می‌کنند (۳). سرهنگ ممتاز چگونگی برخورد با سرهنگ نصیری و دستگیری او را چنین نقل کرده است: «من در شب ۲۵ مرداد، چهار

دستگاه تانک در اختیار داشتم و عجب آن که آن شب رانندگان تانکها تقاضای مرخصی کرده بودند. کودتاچیان نیز با چهار دستگاه زره‌پوش و حدود یک گردان سرباز وارد عمل شدند. نیمه‌های شب به‌ما اطلاع دادند که نقل و انتقالاتی در جلوی پادگان باغشاه دیده می‌شود. ما هم اعلام آماده باش کرده بودیم. در این موقع، که پاسی از نیمه شب می‌گذشت، اطلاع رسید که نیرویی که از باغشاه حرکت کرده به‌سردرستی رسیده است. یکی از طرح‌های چهارگانه ما این بود که اگر نیرویی قصد حمله به‌ما را داشت، از خیابانهای اصلی اطراف خیابان کاخ نیروهای مهاجم را محاصره کنیم (این طرح شماره ۲ بود) و همین طرح را اجرا کردیم و نیرویی را که از باغشاه وارد خیابان کاخ شده بود محاصره کردیم. خود من نیز با جیب از کلانتری یک به‌طرف منزل مرحوم دکتر مصدق حرکت کردم. حدود منزل نخست‌وزیر، نصیری را دیدم که چهار یا پنج افسر او را همراهی می‌کردند... اضافه کنم که یک ربع یا ۲۰ دقیقه قبل از این واقعه کلیه چراغهای اطراف خیابان کاخ را خاموش کرده بودند تا برنامه خود را در تاریکی انجام دهند. من با نصیری روبرو شدم و از او سؤال کردم این‌جا چه می‌کنید؟ جواب داد نامه‌یی آورده بودم. گفتم نامه آوردن با این همه اسلحه و زره‌پوش آن هم در این موقع شب؟ در جواب گفت نامه را دیر به‌من دادند. در مورد اسلحه و زره‌پوش نتوانست جواب بدهد. در این موقع افسران همراه او به‌تدریج پراکنده شدند که فرار کنند و فرار هم کردند... ما نیز نصیری را تحت نظر گرفتیم» (۴). سرهنگ ممتاز سپس این جریان را تلفنی به‌رئیس ستاد ارتش اطلاع می‌دهد و رئیس ستاد هم دستور دستگیری نصیری را صادر می‌کند. سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، در مورد نصیری می‌گوید: «...نصیری پای میز من خبردار ایستاد. به‌او گفتم شما منزل دکتر مصدق چه‌کار داشتید؟ گفت: فرمانی از طرف اعلیحضرت به‌ایشان ابلاغ کردم. گفتم ساعت ابلاغ فرمان یک و نیم بعد از نیمه شب است؟ بی‌جواب ماند. دستور دادم او را زندانی کنند. ضمناً دستور دادم افسران گارد را به‌ستاد احضار کنند... به‌افسران گارد گفتم «تقصیری ندارند و به‌واحد‌هایشان بروند» (۵).

این رفتار رئیس ستاد ارتش تعجب‌برانگیز است. از جمله سرهنگ نجاتی، مؤلف کتاب «جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران»، چنین اظهار نظر می‌کند: «اقدام سرتیپ ریاحی، رئیس ستاد ارتش، در مقابله با کودتاچیان و اعلام بی‌تقصیری افسرانی که نیمه شب برای دستگیری نخست‌وزیر قانونی کشور رفته بودند و حتی معاون او، سرهنگ کیانی، را زندانی کرده بودند، از جنبه نظامی قابل توجیه نیست» (۶). بدین ترتیب با دستگیری سرهنگ نصیری کودتای سازمان یافته ۲۴ مرداد شکست خورد و افسران کودتاچی، با دیدن آمادگی سرهنگ ممتاز و چند ارابه جنگی جا زدند و

متواری شدند. حتی آن شب، سرهنگ آزموده، که تلفنخانه مرکزی را از کار انداخته بود، پس از دستگیری نصیری با شتاب به مرکز تلفن بازار مراجعه می‌کند و دستگاه تلفن مرکزی را به کار می‌اندازد. سپس او را هم دستگیر می‌کنند. رادیو تهران در ساعت ۶ بامداد روز ۲۵ مرداد، واقعه کودتا را به طور خلاصه، و در ساعت ۷ به تفصیل بیان می‌کند و متن اعلامیه‌یی را می‌خواند که ماجرا را توضیح می‌دهد ولی، در ضمن، حاکی از غافلگیری دولت در برابر کودتا می‌باشد. به دنبال دستگیری نصیری، در روز ۲۵ مرداد بسیاری از کودتاچیان دستگیر شدند.

خبر کودتای ۲۵ مرداد مردم ایران را در بهت و حیرت فرو برد، چرا که تا آن تاریخ چند نوبت توطئه علیه دولت شده بود ولی این بار دخالت مستقیم دربار موجب تعجب و خشم شدید مردم شد. از صبح روز ۲۵ مرداد تهران به حالت نیمه تعطیل درآمد و دسته‌های مختلف مردم در میدان بهارستان و خیابانهای اطراف جمع می‌شدند. خبر شکست کودتا را روزنامه‌ها به طور فوق‌العاده منتشر کردند. عصر روز ۲۵ مرداد، میتینگ باشکوهی در میدان بهارستان تشکیل شد. دهها هزار تن از مردم، به منظور حمایت از دولت مصدق، جمع شدند. دکتر فاطمی، طی بیانات مشروحی، ضمن افشای خیانت‌های رژیم پهلوی، گفت: «چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید به کار. جنایات دربار پهلوی روی دربار فاروق را سفید کرد. دیشب وقتی تفنگهای گارد شاهنشاهی به طرف من نشانه روی می‌کرد، چون به اراده شما ایمان داشتم، می‌دانستم که نهضت ملی ایران نخواهد مرد. فرزند پدری که قرارداد نفت را در سال ۱۳۱۳ به مدت ۶۰ سال تمدید کرد و علیه نهضت مردم ایران قیام نمود، همین که صدای رادیو تهران بلند شد و گفت توطئه کودتا نقش بر آب گردید، راه اولین سفارتی را که انگلستان در خارج از ایران دارد در پیش گرفت. خدای ایران نخواست نهضت شما واژگون شود. فرزند عامل قرارداد می‌خواست به جنگ خدا برود، می‌خواست به جنگ ملت و اجتماع که مظهر اراده خداست برود، ولی خدا چنان او را به زمین زد که هیچ‌کس در مخیله خود تصور نمی‌کرد». دکتر شایگان گفت: «قرار بود که اگر این ایادی خائن در توطئه موفق گردند رادیو تهران را امروز به کلی ساکت نگاهدارند، ولی رادیو تهران خبر داد که ملیون بر توطئه‌گران غلبه کرده‌اند و متاعی که قرار بود به تهران بیاید به بغداد رفت» (۸).

مردم دیگر شهرهای ایران نیز، با تظاهرات پرشور، ضمن پشتیبانی از دولت دکتر مصدق توطئه دربار را محکوم کردند و خواستار محاکمه و مجازات خیانتکاران و تعقیب شاه فراری شدند. محمدرضا شاه که با شکست کودتا کاملاً مفتضح شده بود، پس از اطلاع از جریان، با ثریا به بغداد فرار کرد. ابوالقاسم امینی، کفیل دربار شاهنشاهی، که به جرم شرکت در توطئه کودتا به زندان افتاده بود، با عجز و لابه

نامه‌یی خطاب به نخست‌وزیر نوشت که متن آن در روز ۲۵ مرداد، چند بار از رادیو تهران خوانده شد: «بعد از مقدمه... قادر لایزال شاهد و گواه است روحم از این جریان مطلع نبود و متأسفانه از حضرتعالی کسب تکلیف کردم که از این کار گند کناره‌جویی کنم، موافقت نفرمودید. بالاخره این جوان آن‌چه را نباید بکند، کرد و با حيله و مکر همه را از من پنهان داشت... به‌خدا قسم عملیات دفتر مخصوص و گارد شاهنشاهی هرگز به‌وزارت دربار گفته نمی‌شد. خودتان سؤال بفرمایید که من بیچاره چه اطلاعی از این کار ممکن است داشته باشم، من چه مسئولیتی در قبال عمل خلاف کسی که خود مسئول بود و فرار اختیار کرده است می‌توانم داشته باشم... به‌هرحال خواهشمندم به‌داد من برسید که هم ناخوشم و هم آبرویی برای من باقی نمانده و متهم به‌خیانت هستم. کفیل دربار شاهنشاهی ابوالقاسم امینی» (۹). در مورد فرار شاه خبرگزاری‌ها و رادیوهای خارجی به‌طور مفصل گزارش دادند و خبر پخش کردند. مازندی، خبرنگار یونایتدپرس، از تهران گزارش داد که «امروز این گفته معروف که در نیمه دوم قرن بیستم فقط پنج سلطان در دنیا باقی خواهد ماند، یکی پادشاه انگلیس و چهارتای دیگر روی ورق بازی، در تهران به‌مرحله عمل درآمد. ملت ایران یکی دیگر از سلاطین (شاهنشاه محمدرضا شاه پهلوی) را از تاج و تخت سلطنت سرنگون کرد. امری که فوق‌العاده مسلم است این است که خانواده پهلوی دیگر در ایران امید بازگشت یا ادامه حیات ندارد» (۱۰).

محمدرضا شاه که سالها درباره چگونگی فرار خود در روز ۲۵ مرداد سکوت کرده بود، پس از انتشار کتاب «ضد کودتا» به‌وسیله کرمیت روزولت (که در آن بسیاری از وقایع را تحریف کرده) و افشای خیانت‌های او، داستان فرار از رامسر به‌بغداد را چنین نقل می‌کند: «خوب به‌خاطر دارم که دو شب متوالی خواب به‌چشمم نرفته بود. آن روز پس از طلوع آفتاب رادیوی مصدق خبر شکست مرا منتشر ساخت. چند دقیقه بعد که پیام حاکی از بازداشت نصیری را دریافت کردم به‌اتفاق ملکه ثریا، با استفاده از هواپیمای کوچکی که در دسترس داشتم، نخست به‌رامسر و سپس با هواپیمای دوموتوره پیچکرافت رهسپار بغداد شدیم. همراهان دو تن بودند، یکی سرپرست اسبهایم که با اصرار فراوان همراهان شد و دیگری سرگرد خاتمی، که بعدها فرمانده نیروی هوایی گردید و با خانواده ما وصلت کرد. چند ساعت بعد در بغداد فرود آمدیم... فاطمی وزیر خارجه مصدق به‌سفیر ما در بغداد تلگراف کرده بود که مرا بازداشت کنند و عجب آن که آن مرد در صدد اجرای آن دستور بود، ولی کوشش او به‌جایی نرسید. ما دو روز در بغداد توقف کردیم و پس از زیارت اماکن مقدسه با یک هواپیمای مسافرتی عازم رم شدیم» (۱۱). روز ۲۵ مرداد هواپیمای محمدرضا شاه به‌فرودگاه بغداد رسید. در آن روز گروهی از شخصیت‌های حکومتی بغداد برای

استقبال از ملک حسین به فرودگاه آمده بودند. پادشاه عراق، ملک فیصل، نیز از بازدید شهرستانها، با هواپیما به پایتخت مراجعت می‌کرد. سرگرد خاتمی هویت سرنشینان هواپیما را آشکار نکرد و به برج مراقبت اطلاع داد که به علت نقص فنی ناگزیر به فرود آمدن است. به همین مناسبت به هواپیما اجازه نشستن داده شد. پیچکرافت پس از فرود، در فاصله زیادی از محل اجتماع استقبال کنندگان از پادشاهان اردن و عراق، در گوشه‌یی توقف کرد. سرهنگ مصور رحمانی، که در آن موقع وابسته نظامی ایران در عراق بود، داستان فراریان را چنین نقل می‌کند: «شتاب و دستپاچگی شاه در فرار از ایران به حدی بود که لباس مرتب نپوشیده بود و حتی جوراب به پا نداشت. هواپیمای پیچکرافت در گوشه فرودگاه متوقف شده بود و شاه و همسرش بلا تکلیف ایستاده بودند. برحسب اتفاق آن روز اعضای وزارت خارجه عراق منتظر ورود ملک حسین پادشاه اردن بودند که نیم ساعت بعد وارد بغداد می‌شد. به همین دلیل کسی متحمل هواپیمای پیچکرافت نشد. وقتی رئیس تشریفات وزارت خارجه عراق، که برای استقبال از ملک حسین به فرودگاه آمده بود، چشمش به هواپیمای پیچکرافت و مسافران آن افتاد، از هر کسی راجع به آن و هویت مسافران پرسش کرد، جواب صحیحی نشنید، وی از نظر کنجکاوی به طرف هواپیما رفت و با تعجب مشاهده کرد یکی از مسافران شاه است که او را می‌شناخت. وی فوراً شاه و همراهان را به جایگاه مخصوص هدایت کرد و چگونگی را به وزیر امور خارجه عراق اطلاع داد. به دستور نوری سعید (نخست وزیر عراق) شاه و ملکه را به عنوان میهمان دولت عراق پذیرفتند و آنها را، قبل از این که ملک حسین به فرودگاه وارد شود، از آنجا خارج کردند. ورود میهمان ناخوانده با توجه به لحن رادیو ایران در مورد فرار او و اخبار و مقالات روزنامه‌های تهران و دستورالعمل تلگرافی دولت ایران، نه تنها موجب ناراحتی دستگاه سفارت بلکه ایرانیان مقیم بغداد شده بود. اکثریت ایرانیان مقیم بغداد را عشایر لر تشکیل می‌دهند. این عشایر در موقع اجرای برنامه خانمانسوز اردو کشی لرستان و «اسکان ایلات» در زمان رضاشاه، ناگزیر به مهاجرت به عراق شده و اغلب آنها در مشاغل پایین در اسکله‌ها، ایستگاه راه آهن و نظایر آن امرار معاش می‌کردند. ورود ناگهانی شاه و میهمان شدن به حکومت بغداد، در ذهن لُرهای مهاجر این نگرانی را به وجود آورده بود که شاید برای برگرداندن او نقشه‌یی باشد و یا طرح شود و دولت عراق آنها را مجبور به قبول خدمت در اردوی شاه کند. فردای آن روز (۲۶ مرداد) تظاهرات منظم و مسالمت آمیزی از طرف آنها، به عنوان اعتراض به حضور و اقامت شاه در بغداد، انجام گرفت که در آن بسیاری از ساکنان بغداد نیز از روی احساسات طبیعی و همدردی با ملت ایران شرکت کردند. افکار عمومی نیز، به طور محسوس، بر له تظاهر کنندگان بود. این تظاهرات صبح روز ۲۷

مرداد نیز با همان نظم و ترتیب انجام شد، ولی آنچه ما را متعجب کرده بود این بود که در تظاهرات آن روز، عده‌یی از مأموران خفیه عراق هم، که آنها را می‌شناختیم، شرکت کرده بودند و حرارت و ابراز هیجان آنها از همه زیادتر بود. تنها تعبیر ما از این کیفیت این بود که دستگاه دولت عراق نیز احتمالاً وجود شاه را در بغداد مخل به‌مصلحت خود دانسته و با پشتیبانی از تظاهرات، درصدد ایجاد مجوزی برای اعتذار از ادامه توقف و پذیرایی شاه برآمده است. این حدس ما صحیح بود، زیرا همان روز شاه با هواپیمای مسافربری بغداد را به‌قصد رم ترک کرد. ناگفته نماند که هواپیمای پیچکرافت شاه را وابسته نظامی ایران از تصرف او خارج کرده بود که به‌ایران بازگردانده شود و شاه وسیله دیگری جز سرویس عادی مسافربری در اختیار نداشت» (۱۲). ژرارد و ویلیه، نویسندۀ فرانسوی، می‌نویسد: «شاه با دیدن سید خلیل کنعا، وزیر خارجه عراق، با حالتی خسته و سرخورده می‌گوید: من فقط برای چند روز از کشور شما تقاضای پناهندگی دارم. من از سلطنت کناره‌گیری نکرده‌ام. این دو تن یکی سرگرد خاتمی خلبان هواپیما و دیگری آتابای، آجودان من است. عزیمت من به عراق ناگهانی و غیرمنتظره بوده است. هنگامی که شاه حرف می‌زند خلیل کنعا نگاهی به‌درون هواپیما می‌کند و متوجه گفته شاه می‌شود. البسه آنها بای‌نظمی روی صندلیهای هواپیما پراکنده است. چند جامه‌دان بزرگ مخصوص حمل اسناد و چند جعبه کوچک که در آن جواهرات را نگاهداری می‌کنند در درون هواپیما به‌چشم می‌خورد. وزیر خارجه عراق متوجه می‌شود که مصدق پیروز شده است. ولی او، به‌عنوان یک سیاستمدار، می‌خواهد روابط همجواری و دوستانه موجود را با کشور همسایه ایران حفظ کند و در عین حال، در برخورد با شاه، نزاکت سیاسی را رعایت نماید. بدین روال از شاه می‌پرسد اگر مایل است در کاخ «ریح‌ب» اقامت کند. شاه با لحن بی‌تفاوتی پاسخ می‌دهد: بسته به‌نظر خودتان است... روز بعد روزنامه‌نگاران عراقی و خارجی که برای مصاحبه به‌اقامتگاه شاه هجوم می‌آورند، با مردی عصبی و رنگ‌پریده مواجه می‌شوند که می‌گوید: "من تاج و تخت خود را از دست نداده‌ام، مصدق پیروز نشده است"، ولی خبرنگاران ادعای او را با تردید تلقی می‌کنند و پیش‌بینی می‌کنند که به‌زودی در جزیره کاپری، به‌فاروق ملحق خواهد شد» (۱۳).

پس از فرار شاه، دکتر مصدق با صدور اعلامیه زیر انحلال مجلس را اعلام داشت: «بنا به‌اراده ملت ایران که به‌وسیله مراجعه به‌آرای عمومی اظهار شده، بدین وسیله انحلال دوره هفدهم مجلس شورای ملی اعلام می‌شود. انتخابات و قانون تقسیمات کشوری به‌زودی انجام خواهد گرفت و برطبق قانون اعلان خواهد شد. دکتر محمد مصدق».

در روزهای ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ مرداد مردم تهران به خیابانها ریختند و مجسمه‌های شاه و پدرش را در میدانهای شهر پایین کشیدند. در آن روزهای سرنوشت‌ساز مسئولان مملکت و رهبران احزاب سیاسی طرفدار مصدق در انجام وظایف خود، یا در واقع در تشخیص چگونگی برخورد با حوادث، دچار سردرگمی بودند. در مقابل حزب توده، که شعار تغییر رژیم و هشیاری در مقابل خطر کودتا را می‌داد، عملاً روشی را دنبال می‌کرد و تبلیغاتی می‌نمود که مردم را نگران می‌ساخت و به‌وخامت اوضاع کمک می‌کرد و در لحظاتی که می‌بایست نیروهای خود را آرایش داده و برای رویارویی با کودتاچیان به‌میدان بیاورد، مات و سردرگم شده بود. دولت سرگرم ایجاد آرامش و خاموش کردن غلیان احساسات عمومی بود و مقدمات تشکیل شورای سلطنت را برای تعیین رژیم آینده فراهم می‌کرد. در واقع بعد از میتینگ بعد از ظهر روز ۲۵ مرداد، هیچ کس نمی‌دانست چه باید بکند و همه دنبال رو حوادث بودند. پس از شکست کودتا عده‌یی از توطئه‌گران بازداشت شدند ولی فعالیتهای عمال سیا و اینتلیجنت سرویس به‌طور وسیع ادامه پیدا کرد. با این که در جریان کودتای ۲۵ مرداد عده‌یی از افسران شاغل در مقامهای مهم فرماندهی و اطلاعاتی به‌عنوان عناصر نامطمئن شناخته شده بودند، در پستهای خود باقی ماندند.

وقایع بعد از ۲۵ مرداد

با خبر شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، عاملان کودتا به‌اجرای نقشه دیگری دست زدند که زیر نظر کرمیت روزولت اداره می‌شد. اولین گام این مرحله انتشار فرمان قلابی نخست‌وزیری زاهدی بود. مرکز توطئه سفارت آمریکا بود. مزدورانی چون برادران رشیدیان با نام مستعار برادران بوسکو، اردشیر زاهدی با نام مصطفی ویسی، سرهنگ عباس فرزنانگان با نام محسن طاهومی و آیت‌الله بهبهانی با امکانات فراوان، در خدمت سفارت بودند. کرمیت روزولت می‌نویسد که هر نوع وسیله‌یی لازم داشتیم توسط نامبردگان تأمین می‌شد. اقدام دیگر عاملان کودتا طرح مصاحبه مطبوعاتی زاهدی با خبرنگاران خارجی در مخفیگاهش بود که به‌جای او اردشیر زاهدی با خبرنگاران روبرو شد. یکی از خبرنگاران به‌نام کنتلاو، که در آن موقع در تهران حضور داشت و ناظر کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد بود، مشاهدات خود را در مورد مصاحبه با زاهدی چنین نقل می‌کند: «اولین بار که من به چگونگی ارتباط و همکاری ایالات متحده آمریکا با طرفداران شاه پی بردم هنگامی بود که جوگودوین، یکی از

عوامل سیا، که به عنوان مأمور سیاسی در سفارت آمریکا کار می کرد، با من تماس گرفت. وی کمی پس از پخش خبر ساعت هفت صبح (اعلامیه دولت درباره کودتای شب ۲۵ مرداد) به پارک هتل، محل اقامت من، تلفن کرد و گفت در صورتی که مایل باشم می توانم با ژنرال زاهدی ملاقات کنم و اطلاعات موثقی درباره رویدادهای اخیر کسب نمایم. قرار شد ساعت یازده صبح آن روز مرا با اتومبیل از هتل بردارد و به مخفیگاه زاهدی، که پلیس در تعقیب او بود، ببرد. دان شویند، نماینده خبرگزاری آسوشیتدپرس و تنها خبرنگار دیگر آمریکایی، نیز که در آن موقع در تهران بود در آن مصاحبه حضور یافت. ما در ساعت مقرر با اتومبیل به منزل یکی از کارکنان سفارت آمریکا که در شمیران بود رفتیم، ولی در آنجا به جای ژنرال زاهدی با اردشیر زاهدی روبرو شدیم. اردشیر زاهدی گفت پدرش به ملاحظات امنیتی در آخرین لحظه تصمیم گرفت محل اقامت خود را تغییر دهد» (۱۴). در تغییر محل اقامت زاهدی، کرمیت روزولت شخصاً دست به کار می شود و زاهدی را کف اتومبیل خود خوابانده، روی او را با پتو می پوشاند و به منزل زیمرمن، یکی دیگر از عوامل سیا، در همسایگی سفارت آمریکا می برد (۱۵). بدین ترتیب این «قهرمان» بزرگ ۲۸ مرداد، برای انجام «وظایف ملی» خود آماده می شود. اقدام دیگر کرمیت روزولت همراه ساختن سرهنگ تیمور بختیار، فرمانده تیپ کرمانشاه، و سرلشکر دولو، فرمانده لشکر اصفهان، برای اجرای کودتای دوم بود. ظاهراً کرمیت روزولت از همکاری فرماندهان یکانهای نظامی تهران ناامید شده بود. او، بدین منظور، اردشیر زاهدی و سرهنگ فرزندگان را به کرمانشاه و اصفهان می فرستد. تیمور بختیار بلافاصله آمادگی خود را برای همکاری با کودتاچیان اعلام می کند ولی سرلشکر دولو زیر بار نمی رود. اردشیر زاهدی در خاطرات خود می نویسد: «هدف از تماس با فرماندهان اصفهان و کرمانشاه این بود که سرلشکر زاهدی دولت قانونی [!] خود را در یکی از شهرستانهای مذکور تشکیل دهد و با اعلام استقلال واحدهای ارتشی و انتظامی کرمانشاه و اصفهان، سایر واحدهای اهواز، خرم آباد و کرمان را هم که در شاه دوستی آنها تردیدی نبود، با خود همدست کرده جنوب را از مرکز مجزا کنیم و آنجا تکلیف دولت مصدق را معین نموده تهران را تصرف نماییم» (۱۶). تیمور بختیار در همکاری با کودتاچیان گفته بود: «صبح فردا با نیروی مسلح به تانک عازم تهران خواهد شد». کرمیت روزولت می نویسد: «حالا ما آنچه احتیاج داشتیم در دسترسان بود و مهم نبود چه موقع سرهنگ به تهران می رسد. ما می توانستیم این خبر را در تهران پخش کنیم، زیرا خبر حرکت نیروهای نظامی برای برادران بوسکو (رشیدیان) مهمترین حمایتی بود که بدان نیاز داشتند. موقعی که عملیات شروع می شد، ارتش و مردم شهر به حمایت از آنها به خیابانها می ریختند». اقدام دیگر کرمیت روزولت تجهیز چاقوکشان و

اوباشان بود. او این کار را به‌عهده برادران رشیدیان و آیت‌الله بهبهانی می‌گذارد و آنها به‌بهترین نحو وظیفه خود را انجام می‌دهند.

صبح روز ۲۷ مرداد کارگردان کودتا دستور آماده‌باش برای اجرای عملیات را در روز ۲۸، صادر کرد. سرهنگ بختیار و اوباشان آماده اقدام بودند. پخش اخبار و شایعات از قبیل خطر سرخ، فتنای اسلام و کشور و... مردم عادی را نگران ساخته بود. عده‌یی از دانشجویان دانشکده افسری به تحریک سرتیپ زنگنه، به‌عنوان اعتراض به حذف نام شاه از سرود صبحگاه، اعتصاب غذا کرده بودند. تنها نگرانی کودتاجیان روش افسران و افراد پادگان تهران بود، زیرا می‌دانستند که اکثریت افسران و درجه‌داران جوان از کودتاجیان جانب‌داری نمی‌کنند. روز ۲۶ مرداد ژنرال مک‌کلور، رئیس هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران، به ملاقات سرتیپ ریاحی رئیس ستاد ارتش رفت و گفت: «سفیر ما می‌گوید: ما نماینده دولت آمریکا نزد دزبار یعنی شاه هستیم. حالا که او رفته است سمتی در برابر مصدق نداریم». رئیس ستاد ارتش جواب می‌دهد: «شاه، دکتر مصدق، دولت و ارتش همگی در خدمت ایران هستند و شما مأمور خدمت در کشور ایران هستید و تغییری در مأموریت شما داده نشده است» (۱۷).

ملاقات هندرسن با نخست‌وزیر

روز ۲۶ مرداد لویی هندرسن، سفیر ایالات متحده که از چند هفته پیش به‌واشنگتن رفته بود و در تهیه طرح اجرای کودتا نظارت داشت، با شتاب به تهران بازگشت و تقاضای ملاقات با نخست‌وزیر را نمود. عصر روز ۲۷ مرداد هندرسن به دیدار مصدق می‌رود. از مذاکرات آنها اطلاع دقیقی در دست نیست و روایات مختلفی از آن شده است. کرمیت روزولست می‌نویسد: «مصدق با سردی و ترش‌رویی هندرسن را پذیرفت و فریاد کنان به او گفت: شما آمریکاییها از این مملکت چه می‌خواهید و چه می‌گویید؟ چرا از ما انتقاد می‌کنید و برضد ما اقدام می‌نمایید؟ چرا از یک ستمگر نامرد ترسویی که پس از انجام عمل نابخردانه به کشورهای خارجی گریخته است حمایت می‌کنید؟ این روش شما بسیار ناپسند است. شما حق ندارید، تحت هیچ عنوان، ما را زیر فشار بگذارید، آن هم به‌خاطر یک فرد یاغی. به‌گفته رادیو پاریس هندرسن به مصدق گفته بود: دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد و به‌عنوان یک نخست‌وزیر قانونی با وی عمل کند. هندرسن اضافه کرده بود: ایالات متحده با تمام قوا از ادامه حکومت او

جلوگیری می‌کند... دکتر مصدق نیز با لحن نندی هندرسن را از خانه‌اش بیرون می‌کند و می‌گوید فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد» (۱۸). در مقابل، ژرار دو ویلیه نوشته است: «این که می‌گویند هندرسن در آن شب به مصدق هشدار داده بود که خود را در دامی که توده‌یها برای او تدارک دیده‌اند نیندازد، به کلی بی‌اساس است. مصدق یک دموکرات بود، او کمونیست نبود» (۱۹).

آغاز اغتشاش

بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد، فرمانداری نظامی به فرمان نخست‌وزیر، دستور ختم تظاهرات خیابانی را اعلام کرد. از غروب همان روز پاسبانان و مأموران انتظامی به گروه‌های پراکنده‌یی که علیه آمریکا و شاه شعار می‌دادند و خواستار برقراری رژیم جمهوری بودند حمله کردند، و در همان موقع، دسته‌های پراکنده‌یی از اوباش و چاقوکشان، به سردستگی طیب و رمضان یخی، در پناه پاسبانان شعار «زننده باد شاه» را شروع کردند. مأموران انتظامی با آنها همصدا شدند و تظاهر کنندگان مخالف را کتک زدند و کسانی را که مقاومت می‌کردند به شدت مجروح ساختند. خبرنگار کیهان مشاهدات خود را در این روز، بدین شرح در شماره ۲۹ مرداد نقل کرده است: «سربازان در جلو صف تظاهر کنندگان قرار گرفتند و در حالی که تفنگ‌های خود را روی دست بلند می‌کردند شعار "زننده باد شاه، مرده باد خائن، برقرار باد مشروطه" می‌دادند. مأموران انتظامی و افراد حزب ملت ایران، هنگام فروش روزنامه مردم به توده‌یها حمله می‌کردند و روزنامه آنها را پاره پاره می‌کردند. کار پاره کردن روزنامه کم‌کم توسعه یافت تا جایی که سربازهای طرفدار سلطنت روزنامه‌های عصر را که مقالاتی علیه شاه نوشته بودند از دست روزنامه‌فروشان گرفته پاره می‌کردند و شعار "برقرار باد سلطنت" می‌دادند». بعد از ظهر روز ۲۷ مرداد شاه و همراهان با هواپیما وارد رم شدند. در آنجا نیز، مانند بغداد، هیچ‌کس از کارکنان سفارت ایران به فرودگاه نیامده بود. خواجه‌نوری، سفیر ایران در ایتالیا، با وجود اطلاع از ورود شاه به‌گردش رفته بود، فراریان به هتل اکسلسیور رفتند و برای روبرو نشدن با خبرنگاران از اطاق خود خارج نشدند و تا نیمه شب به خبرهای رادیو در باره تظاهرات مردم ایران، سرنگون کردن مجسمه‌ها و نطق فاطمی گوش کردند. شاه و همسرش با شنیدن خبرهای ایران به شدت نگران و نومید شده بودند. ثریا از شوهرش می‌پرسد: کجا قصد داریم برویم؟ - احتمالاً

به آمریکا می‌رویم، مادر و شمس نیز آن‌جا رفته‌اند.

تظاهرات ۲۸ مرداد

کودتای ۲۸ مرداد با حضور مزدوران و اوباشان مجهز به چوب و چماق در خیابانهای تهران و شمیران شروع شد. آنها صاحبان اتومبیلها را وادار می‌کردند عکسهای شاه را، که قبلاً تهیه شده بود، روی شیشه‌ها نصب کنند، شعار «زننده باد شاه» بدهند و چراغهای اتومبیل را روشن کنند تا اجازه عبور پیدا کنند. این حرکت، بیشتر در تجریش و خیابان پهلوی، به صورت نمایش عمده درآمد و موجب حیرت و نگرانی مردم شد. مقارن ساعت ده صبح دار و دسته دیگری، به سرکردگی شعبان جعفری و طیب حاج‌رضایی و رمضان‌یخی، سبزه میدان و خیابان ارک را اشغال کردند. این عده که به چوب و چماق و طپانچه مسلح بودند، ضمن دادن شعار «زننده باد شاه» به گروههای سی چهل نفری تقسیم شدند. هر دسته به یکی از وزارتخانه‌ها یا مؤسسات دولتی حول و حوش بازار و میدان ارک هجوم برد و پس از مضروب ساختن پاسداران و نگهبانانی که مانع ورود آنها به ساختمانها می‌شدند، عکسهای شاه را در سردر اماکن مزبور نصب کردند و سپس به طرف میدان سپه و خیابانهای مرکزی شهر به راه افتادند. مهاجمان، که چند کامیون سرباز در پیشاپیش آنها حرکت می‌کردند، به حزب ایران رسیدند و پس از شکستن در و غارت وسایل و دفاتر آن عازم دفتر روزنامه باختر امروز شدند و آن‌جا را به آتش کشیدند. در طبقه فوقانی دفتر را نیز، که محل انجمن اسلامی دانشجویان بود، شکسته و اموالش را غارت کردند. ساختمان روزنامه شهباز متعلق به حزب توده نیز دستخوش حمله و حریق مهاجمان شد. طی این مدت رادیو تهران که برنامه عادی خود را پخش می‌کرد، کوچکترین خبری درباره آشوبگریهای شهر و غارت روزنامه‌ها منتشر نداشت. در خیابانهای نادری و شاه‌آباد عده‌بی از فواحش، به سردستگی ملکه اعتضادی، در حالی که عکسهای شاه را در دست داشتند و «زننده باد شاه» می‌گفتند، به اوباشان ملحق شدند. گروهی از جوانان به ابتکار خود، در دسته‌های کوچک در صدد مقابله با اوباشان مزدور برآمدند ولی با مداخله نیروهای انتظامی عقب نشستند و مثل سایر اهالی تهران ناظر صحنه شدند. دکانداران خیابانها نیز نگران و بلا تکلیف بودند و برای جلوگیری از دستبرد چپاولگران، مغازه‌های خود را بستند یا جلو دکانهای نیم بسته ایستادند. حدود ساعت یک بعد از ظهر تظاهر کنندگان، در پناه حمایت تانکها و نیروهای انتظامی، ابتکار عمل را به دست گرفتند و پس از اشغال مرکز فرستنده رادیو تهران، آماده حمله به خانه نخست‌وزیر شدند. تا ظهر آن روز خیابانهای مجاور خانه نخست‌وزیر

آرام بود. نیروهای محافظ قرارگاه دکتر مصدق راههایی را که به آنجا منتهی می‌شد بسته بودند. نزدیک ظهر چند دسته از مزدوران و چاقوکشان به نزدیکی خیابان کاخ آمدند، ولی با شلیک چند تیر از سوی مدافعان خانه نخست‌وزیر عقب نشستند. دکتر مصدق تا آن زمان توطئه‌های زیادی را پشت سر گذاشته بود و پس از سرکوب کودتای شب ۲۵ مرداد به آن سهولت، دیگر به تظاهرات اوباشان و رجالگان در روز ۲۸ مرداد اهمیت نمی‌داد و متفرق کردن آنها را کار آسانی می‌پنداشت. از طرفی رئیس ستاد ارتش، فرماندار نظامی و رئیس شهربانی نیز نخست‌وزیر را مطمئن ساخته بودند که اوضاع در کنترل آنهاست. دکتر مصدق با آن که شاهد دسایس و توطئه‌های پی‌درپی از سوی سرلشکر زاهدی طی ماههای گذشته بود، تا چند روز قبل از کودتای ۲۵ مرداد دستور بازداشت او را صادر نکرد.

حمله به خانه نخست‌وزیر

از ساعت دو و نیم بعد از ظهر حمله اولین دسته تانکها، که به دنبالشان مزدوران و غارتگران و نیز هزاران تن از مردم بی‌خبر در حرکت بودند، به خانه نخست‌وزیر آغاز گردید. طولی نکشید که خیابانهای اطراف اقامتگاه دکتر مصدق تبدیل به صحنه نبرد خونینی بین مدافعان خانه شماره ۱۵۹ و مهاجمان گردید. سرهنگ عزت‌الله ممتاز، فرمانده مدافعان قرارگاه نخست‌وزیر، ماجرای بعد از ظهر ۲۸ مرداد را بدین شرح نقل کرده است: «... روز ۲۸ مرداد از ساعت ۹ صبح ناآرامی از ناحیه بازار و جنوب تهران شروع شد و به تدریج به قسمتهای مرکز شهر سرایت کرد. ستاد ارتش و فرمانداری نظامی جهت مقابله با آشوبگران، اقداماتی به عمل آورده بودند و ستونی به فرماندهی سرتیپ کیانی، معاون ستاد ارتش، از عشرت‌آباد، برای سرکوبی آشوب‌طلبان و کودتاچیان حرکت کرده بود... ما نیز مأموریت حفاظت نخست‌وزیر را به عهده داشتیم و عده‌یی از اعضای دولت و یاران مرحوم مصدق در آنجا بودند. ما در اطراف خیابانهای اصلی منتهی به خانه ۱۵۹ نیروی کافی گماشته بودیم که به وسیله واحدهای زرهی تقویت می‌شد. هر لحظه منتظر حمله تظاهر کنندگان بودیم. در ساعت دو و سه ربع، افراد مسلح گارد شاهنشاهی از کاخها به طرف منزل نخست‌وزیر تیراندازی کردند. تانکهایی هم که برای برقراری امنیت به شهر آمده و به دست تظاهر کنندگان افتاده بودند، به سراغ ما آمدند. از ساعت چهار بعد از ظهر یک جنگ خانگی تمام عیار در خیابانهای کاخ و اطراف خانه دکتر مصدق برپا شده بود. مهاجمان با حملات شدید قصد نفوذ به داخل منزل مصدق را داشتند تا او و یارانش را از بین ببرند، ولی افسران، درجه‌داران و سربازان تحت فرماندهی من

با از خودگذشتگی و فداکاری جنگیدند و همین مقاومت دلیرانه تژام با ایمان و علاقه موجب شد که دکتر مصدق و سایر آقایان خانه را ترک کنند و به همان حوالی بروند و آسیبی به آنها نرسد. ناگفته نگذارم قبل از این که مرحوم دکتر مصدق خانه را ترک کنند مرتباً خبرهای ناگوار از شهر می‌رسید و آن مرحوم در جریان لحظه به لحظه وقایع بودند. من نیز مرتباً با ایشان در تماس بودم ولی آن‌طور که معلوم بود، ایشان نمی‌خواستند اطاق را ترک کنند و عقیده داشتند که بمانند و همان‌جا شهید شوند... تا ساعت ۸ شب باز هم تیراندازی ادامه داشت، این تیراندازها از سوی ما به صورت "مانور" صورت می‌گرفت تا سربازان مدافع را از معرکه دور کنیم. پس از اطمینان به خروج مرحوم دکتر مصدق، مهاجمان که با چهار تانک ما را محاصره کرده بودند و به شدت تیراندازی می‌کردند به خانه آن مرحوم ریختند و حتی کاشیهای خانه را هم به یغما بردند» (۲۰).

دکتر مصدق شتابی برای خارج شدن از خانه مخروبه‌اش نشان نمی‌دهد. نخست‌وزیر می‌خواهد در آن لحظات واپسین از دلاوران وطن‌پرستی که با جانفشانی از او، یارانش و خانه‌یی که سرانجام به صورت آخرین سنگر ملی درآمده بود دفاع کرده‌اند، سپاسگزاری کند. مصدق در پای پله نردبانی که یاران می‌خواهند از آن‌جا او را به خانه همسایه ببرند، سرهنگ ممتاز را احضار می‌کند و ضمن وداع با او می‌گوید: «رحمت به شیر مادر» آن‌گاه با پشت خمیده ولی اراده استوار خانه را ترک می‌کند (۲۱).

شایسته است بخشی از اظهارات کریمت روزولت در این‌جا نقل شود تا «قیام ملی» و «سردار» آن را بهتر بشناسیم: «برادران بوسکو (رشیدیان) از صبح زود فعالیت خود را آغاز کردند. حرکت از بازار شروع شد. این محل از جایی که من و بیل (عامل دیگر سیا) بی‌صبرانه منتظر بودیم خیلی دور بود. بوسکوها حمایت غولهای زورخانه را به دیگر همراهان خود اضافه کرده بودند. آنها از شمال به طرف غرب پیش می‌رفتند... رادیو تبریز از ساعت ۸ صبح می‌گفت "زننده باد شاه"... من و بیل در راهرو متصل به دفترش از خوشحالی می‌رقصیدیم... رانندگانی که از شمیران می‌آمدند، بوق زنان شادی می‌کردند. اگر عکس شاه پشت شیشه اتومبیل آنها نباشد باید یک اسکناس یک تومانی پشت تیغه برف پاک‌کن نصب کنند. محسن (سرهنگ عباس فرزانه‌گان) گفته بود که روز موعود اولین هدف او ایستگاه رادیو است... بیل مرتب مشغول تلفن کردن به دوستان بود... از شهر خبر می‌دادند کارها به خوبی پیشرفت می‌کند. ساعت ۱۱/۵ متصدی بی‌سیم که در زیر زمین بود پیام "بیدل اسمیت" را از واشنگتن تسلیم من کرد. بیدل خیال کرده بود چون خبری از من نرسیده حتماً واقعه بدی روی داده است. جوابی که برای او فرستادم بدین شرح بود:

"پیام ۱۸ اوت شما رسید، خوشحالم به اطلاعاتان برسانم که گساوی (اسم مستعار شاه) به زودی پیروزمندانه به تهران باز می‌گردد. همه اعضای تیم شما را می‌بوسند". در این موقع انبوه تظاهرکنندگان، که عده زیادی پلیس و سرباز همراه آنان بودند، از کنار اقامتگاه ما عبور کردند. جلوداران آنها به خانه مصدق، که پنج شش بلوک با ما فاصله داشت، رسیده بودند. صدای تیراندازی مسلسل و خمپاره به گوش می‌رسید... ناگهان صدای رادیو تهران قطع شد، سپس صدایی غیر از صدای محسن شروع به صحبت کرد. آن‌گاه فریاد "زنده باد شاه" را شنیدیم و متعاقب آن مطالبی نیمه انگلیسی و نیمه فارسی گفته شد که قرار بود محسن آن را پخش کند. قسمتی از این گفته‌ها صحت داشت ولی بیشتر دروغ بود. گوینده رادیو می‌گفت: اوامر شاه در مورد خلع مصدق اجرا گردید. نخست‌وزیر جدید، فضل‌الله زاهدی، در دفتر کارش مستقر شده است. اعلیحضرت همایونی در راه بازگشت به میهن هستند. هنگام پخش این خبر فضل‌الله زاهدی هنوز در زیر زمین یکی از ساختمانهای "سیا" مخفی بود... برای آوردن زاهدی روانه مخفی‌گاه او شدم. هنگامی که با شتاب از خیابان تخت جمشید به طرف خانه زیمرمن می‌رفتم ناگهان در میان جمعیتی که با آمادگی کامل عازم خانه مصدق بودند، چشمم به چهره آشنایی افتاد با اونیفورم ژنرال نیروی هوایی. در این موقع به یاد گفته جان فاستر دالس افتادم که از من پرسیده بود برای گیلانشاه چه کاری در نظر گرفته‌ای و من در جواب گفتم نقشی برای او در نظر نگرفته‌ام. گیلانشاه هم مرا شناخت. به زحمت از میان جمعیت به هم رسیدیم. ژنرال خنده‌بی‌کرد و گفت باید من هم کاری انجام بدهم... گفتم به موقع رسیدی، یک تانک بردار و پانزده دقیقه بعد نزدیک ساختمانی که غرب این محل است منتظر من باش. من با یک اتومبیل سیتروئن مشکی زاهدی را می‌آورم و او را برای سوار شدن روی تانک تحویل خواهم داد... با رسیدن به خانه فرد، یکسره به زیرزمین رفتم. نخست‌وزیر قانونی ایران با یک زیرپیراهن تابستانی نشسته بود، اونیفورم ژنرالی او روی صندلی بود. بار دیگر با دشواری به زبان آلمانی با هم صحبت کردیم، ولی این دفعه مشکلی برای تفهیم پیام خود نداشتم. او بی‌درنگ از جای برخاست و شروع کرد به لباس پوشیدن. هنوز تکه‌های بلوز نظامی خود را نینداخته بود که صدای قیل و قال از داخل حیاط خانه بلند شد. چند تن فریاد کنان و هورا کشان حرف می‌زدند. ناگهان در زیر زمین باز شد، صدای گیلانشاه را به وضوح می‌شنیدم. فرصت کمی داشتم تا پیش از هجوم ایرانیان، که با داد و فریاد به طرف زیر زمین می‌آمدند، خود را پشت دستگاه گرم کن ساختمان مخفی کنم. همین که آنها وارد زیر زمین شدند، زاهدی را در آغوش کشیدند و از آن‌جا به صحن حیات بردند، سپس در حالی که صدای غرش موتورهای دو سه دستگاه تانک به گوش می‌رسید او را روی دست به خیابان تخت جمشید

ساعت یک بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد به وقت رم، شاه و همسرش، ضمن صرف غذا در هتل اکسلسیور، توسط خبرنگار آسوشیتدپرس از پیروزی کودتا اطلاع حاصل کردند. شاه بلافاصله گفت: «این یک انقلاب است، انقلاب راستین و افتخارآمیز! سرانجام ما دارای یک دولت قانونی شدیم» و سپس تلگرام زیر را مخابره نمود: آیت‌الله بهبهانی - تهران، به نام خداوند تبارک و تعالی. از محبتی که ملت ایران به من و حفظ قانون اساسی نشان داده است عمیقاً سپاسگزارم. بدین وسیله از تمام قوای مسلح و تمام مسئولین کشوری و ملت ایران خواستارم دستورات نخست‌وزیر جناب فضل‌الله زاهدی را که برطبق قانون اساسی از طرف من برای ریاست دولت قانونی و ملی ایران انتخاب شده است اطاعت کنند. هر چه زودتر به ایران عزیز و میان ایرانیان برخوام گشت. خدای بزرگ ایران و ملت ایران را حفظ کند. شاه

منابع و توضیحات:

- ۱ - از یادداشتهای دکتر اسماعیل علمیه در کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران - سرهنگ نجاتی، ص ۴۶۹.
- ۲ - کامیونهای که دستگیر شدگان را به شهر می‌آوردند روباز بوده و باد شدیدی می‌وزیده که آزار دهنده بوده است. یکی از سرنشینان می‌گوید باد شدیدی است. فاطمی جواب می‌دهد: باد جنوب است (نقل از مصاحبه دکتر میرفخرایی).
- ۳ - یادداشتهای دکتر علمیه ضمیمه کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۴۶۹.

- ۴ - خاطرات سرهنگ ممتاز در روزنامه پرخاش، ۲۸ مرداد ۵۸
- ۵ - مصاحبه سرهنگ نجاتی مؤلف کتاب جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، با سرتیپ ریاحی، ص ۳۸۱
- ۶ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۳۸۱
- ۷ - روزنامه نیروی سوم، ۲۶ مرداد ۳۲
- ۸ - همان مأخذ
- ۹ - گذشته چراغ راه آینده است، انتشارات نیلوفر، ص ۶۵۳.
- ۱۰ - همان مأخذ، ص ۶۵۴.
- ۱۱ - محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، صفحات ۹۰ - ۸۹
- ۱۲ - سرهنگ مصور رحمانی - ۲۵ سال خدمت نیروی هوایی - مأموریت در بغداد
- ۱۳ - صعود مقاومت ناپذیر، صفحات ۲۳۲ - ۲۳۵
- ۱۴ - کنت لود، نقش آمریکا در تثبیت رژیم پهلوی، ۱۹۵۳
- ۱۵ - ضد کودتا، مؤلف، کرمیت روزولت.
- ۱۶ - پنج روز رستاخیز ملت ایران، (نوشته منصور اتابکی - بنی احمد)
- ۱۷ - از مصاحبه سرهنگ نجاتی با سرتیپ ریاحی.
- ۱۸ - خواندنیها، ۳۱ مرداد ۱۳۳۲
- ۱۹ - صعود مقاومت ناپذیر، صفحه ۲۴۱
- ۲۰ - خاطرات سرهنگ ممتاز، پرخاش، ۲۸ مرداد ۵۸
- ۲۱ - جنبش ملی شدن صنعت نفت، ص ۴۱۹.
- ۲۲ - ضد کودتا

با یاد انقلاب مشروطه

مرداد شصت و پنج

م. الف. موج

گفتی: هنوز شهر تماشایی است
و گرته‌های روشن باروت را هنوز
شلیک می‌کنند
از کوچه‌های خاکی تبریز

گفتی: هنوز شهر تماشایی است
و می‌وزد
در خوابهای درهم و آشفته شبش
صبح هزار واقعه بیداری
سرریز

گفتی: چندین هزار بال بال که پرپر شد
اَقا هنوز
این آشیانه‌ها، سراین شاخه‌ها — ببین —
چندین هزار دفعه کبوتر
به زیر بردارند.

گفتی: بگو؛
چندین هزار شاخه — بگو —

چندین هزار؟
چندین هزار بار
کبوتر دارند؟

گفتی: هنوز در محاصره‌ایم آری
دروازه بسته است
اما

آخر چه می‌شود بکند دشمن
با آن کسی که خویش به روی خویش
پلهای بازگشت را
یک یک شکسته است؟

گفتی: هنوز شهر تماشایی است
و گردهای روشن باروت را هنوز
شلیک می‌کنند
از کوچه‌های خاکی تبریز

*

دیدم هنوز رهگذری می‌رفت
از سنگری به سنگر دیگر
در گرد و خاک خاطره‌های
امیر خیز!

با یاد انقلاب مشروطه

مرداد شصت و پنج

م. الف. موج

گفتی: هنوز شهر تماشایی است
و گرده‌های روشن باروت را هنوز
شلیک می‌کنند
از کوچه‌های خاکی تبریز

گفتی: هنوز شهر تماشایی است
و می‌وزد
در خوابهای درهم و آشفته شبش
صبح هزار واقعه بیداری
سرریز

گفتی: چندین هزار بال بال که پرپر شد
اما هنوز
این آشیانه‌ها، سراین شاخه‌ها — ببین —
چندین هزار دفعه کبوتر
به زیر پردارند.

گفتی: بگو؛
چندین هزار شاخه — بگو —

دهد.

مؤلفه مهمی که در آغاز جنگ اول جهانی، در کاهش حدت تضاد کار و سرمایه نقش مبنایی و متقدم داشت، ارتقای کشورهای پیشرفته صنعتی از مرحله صدور کالا به مرحله صدور سرمایه بود که در اثر آن منافع برون مرزی آن کشورها به طور فزاینده‌یی بالا رفت. مثلاً صدور سرمایه انگلستان از ۱۵ میلیارد فرانک در سال ۱۸۷۲ به ۷۵ تا ۱۰۰ میلیارد فرانک در سال ۱۹۱۴ رسید (۱). بخشی از سودها و مافوق سودهای حاصل از کارکرد صدور سرمایه در کشورهای مستعمره، در جهت تخفیف تضاد طبقاتی در کشور خودی اختصاص یافت و متعاقب آن شیوه‌های مسالمت‌جویانه کسب قدرت رواج بیشتری یافت. در پی این دگردیسی، لنین نظر مارکس را مبنی بر عملی بودن انقلاب در پیشرفته‌ترین کشورهای صنعتی، قابل انطباق با شرایط تحول‌یافته جدید ندانست و به جای آن، انقلاب را در ضعیف‌ترین حلقه امپریالیسم (یعنی روسیه) قابل تحقق شمرد و اعلام کرد که از این پس مرکز ثقل انقلاب از باختر به‌خاور منتقل شده است. چند سال پس از انقلاب پیروزمند اکتبر ۱۹۱۷، در شرایطی که تضاد کار و سرمایه غیر آنتاگونیستی شده بود، لنین در گزارش بررسی مسایل ملی - مستعمراتی در ۲۶ ژوئیه ۱۹۲۰ کمک به «ملتهای استثمار شونده و وابسته در قیام علیه ملتهای ستمگر» را «وظیفه اصلی» کمیترون دانست و با توجه به تسلیم برخی از رهبران سوسیال دموکراسی به‌بورژوازی خودی و ظهور پدیده اشرافیت کارگری، نوشت: «کارگر عادی بریتانیا کمک کردن به‌ملتهای مستعمره در قیام علیه حاکمیت بریتانیا را کاری خائنانه می‌داند. بلی! اشرافیت کارگری جنگجو و شووینیست بریتانیا و آمریکا خطر بزرگی برای سوسیالیسم به‌شمار می‌رود» (۲). تا آستانه جنگ دوم جهانی، مبارزه طبقاتی در غرب کم‌کم فروکش کرد و تضاد خلق با امپریالیسم به تضاد عمده جهانی تبدیل گردید. ای.اچ.کار در مقاله‌یی تحت عنوان «انقلاب روسیه و غرب» (۳) در پاسخ به‌این پرسش که «چرا کارگر در دنیای امروز غرب خواهان انقلاب نیست؟» می‌نویسد: «... در سال ۱۹۱۷ کارگر روسی احتمالاً هیچ‌چیز جز زنجیرهای خود نداشت تا از دست بدهد؛ کارگر غربی، اما، بسیار بیش از آن دارد و نمی‌خواهد از دست بدهد».

۲ - جابه‌جایی امپریالیسم انگلیس و آمریکا

انگلستان تا آغاز جنگ اول جهانی قوی‌ترین قدرت جهانی به‌شمار می‌رفت. شمار مردم مستعمرات این کشور که در سال ۱۸۳۰ یعنی در آغاز تصرف مستعمرات ۱۲۶۰۴ نفر بود، در سال ۱۸۹۹ به ۳۰۹ میلیون نفر رسید و از آن پس نیز به‌همان

نسبت افزایش یافت. جدول زیر (۴) میزان مساحت و سکنه مستعمراتی چهار قدرت صنعتی غرب را در سال ۱۹۱۴ نشان می‌دهد (واحد مساحت میلیون کیلومتر مربع و واحد جمعیت میلیون نفر است):

انگلیس	فرانسه	آلمان	آمریکا	
۳۳/۵	۱۰/۶	۲/۹	۰/۳	مساحت
۳۹۳/۵	۵۵/۵	۱۲/۳	۹/۷	جمعیت

بااین که در این دوره انگلستان از نظر وسعت مستعمرات بر دیگر کشورهای صنعتی غرب پیشی داشت، از نظر صنعتی از آمریکا و آلمان عقب‌تر بود. از آغاز قرن بیستم، آمریکا پیشرفته‌ترین کشور صنعتی جهان به‌شمار می‌رفت. تولیدات صنعتی این کشور در سال ۱۸۹۴ به یک دوم کل تولیدات صنعتی کشورهای اروپای غربی و به‌بیش از دوبرابر تولیدات صنعتی انگلستان رسید. در جنگ اول جهانی، به‌علت دوری از کانون اصلی جنگ و در امان ماندن از ضایعات حاصل از آن و نیز از طریق فروش تسلیحات و مایحتاج ضروری به کشورهای درگیر جنگ، به‌درآمد سرشاری دست یافت، به‌طوری که بعد از جنگ اول بیش از نیمی از ذخایر طلای جهان در دست سرمایه‌داران آمریکایی متمرکز شد. «ذخیره طلای آمریکا که در ۱۹۱۴ حدود ۱۸۰۰ میلیارد دلار بود، در سال ۱۹۲۵ به رقم شگفت‌آور ۴۵۰۰ میلیارد دلار ترقی کرد یعنی معادل نصف کل ذخیره طلایی که عموم ممالک دنیا در اختیار داشتند» (۵). در سال ۱۹۱۴ بدهی آمریکا به کشورهای اروپایی، به‌خصوص انگلستان، حدود ۶ میلیارد دلار بود؛ ولی در جریان جنگ نه فقط بدهی خود را پرداخت بلکه توانست بیش از ده میلیارد دلار نیز به کشورهای «آنتانت» (۶) وام بدهد. در سال ۱۹۲۷ «آمریکا به‌تنهایی ۸۷ درصد اتومبیل‌های جهان، ۷۱ درصد نفت جهان، ۴۳ درصد زغال سنگ جهان را تولید می‌کرد، در صورتی که جمعیت این کشور فقط ۶ درصد جمعیت جهان بود» (۷).

۳ — تشدید تضاد بین دو «اردوگاه»

پس از انقلاب پیروزمند اکتبر، تضاد دو اردوگاه نیز به‌مجموعه تضادهای

جهانی افزوده شد. دولتهای غرب، برای ممانعت از رشد و گسترش این پدیده جدید، از سال ۱۹۱۸ جنگی را به دولت نوپای شوروی تحمیل کردند که تا نوامبر ۱۹۲۰ به طول انجامید. این جنگ با شکست «ورانژل»، یکی از فرماندهان ارتش سفید که طرفدار بازگشت تزاریسم بود و از طرف کشورهای صنعتی غرب حمایت و تغذیه می شد، خاتمه یافت. لویدجرج، سیاستمدار و دیپلمات انگلیسی، از رهبران حزب لیبرال که در فاصله سالهای ۱۹۱۶ تا ۱۹۲۲ نخست وزیر آن کشور بود، از سازمان دهندگان اصلی مداخله نظامی در شوروی به شمار می رفت. کلمانسو نیز، که از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ نخست وزیر فرانسه بود، یکی دیگر از طرفداران جدی مداخله نظامی در شوروی بود. این مداخله جوییهای دولت نوپای شوروی را به زانو نشانده بلکه این کشور را برای جنبشهای ضدامپریالیستی، به کانون امید و اعتماد مبدل کرد. برتراند راسل پس از دیدار چند هفته ای از شوروی در سال ۱۹۲۰، ضمن گزارش سفر به دولتمردان هموطن خود، به آنها چنین رهنمود می دهد: «اگر ما همچنان با صلح و تجارت مخالفت ورزیم فکر نمی کنم بلشویکها سرنگون شوند. روسیه در سالهای آتی نظیر گذشته سختیهای عظیمی را تحمل خواهد کرد. اما روسها چنان به پدبختی خو گرفته اند که قابل مقایسه با هیچ یک از ملتهای غربی نیستند؛ آنها قادر به زندگی و کار در شرایطی هستند که به نظر ما تحمل ناپذیر می آید... تمام آسیا در معرض جاه طلبیهای بلشویکها قرار دارد. تقریباً تمامی امپراتوریهای روسیه در آسیا به طور کامل در اختیار آنان است... در ایران و ترکیه قیامهایی به پشتیبانی بلشویکها در حال وقوع است. رسیدن ارتش سرخ به هند فقط چند سال دیگر وقت می خواهد. اگر ما همچنان به برانگیختن دشمنی بلشویکها ادامه بدهیم، نیرویی نمی بینم که قادر به جلوگیری از تسلط آنها بر تمام آسیا ظرف ده سال آینده باشد. سیاست خرد کردن بلشویسم از ابتدا احمقانه و تبهکارانه بود، اکنون غیر ممکن و فاجعه بار است» (۸).

انگلیس، پس از شکست تهاجمات نظامی به شوروی، به این نتیجه رسید که راه حل قهرآمیز نتیجه مثبتی نداشته و باید شیوه جدیدی اتخاذ کند. بر این اساس دولت مکدونالد در ماه فوریه ۱۹۲۴ با شوروی روابط دیپلماتیک برقرار نمود. در اوت همان سال نیز بین انگلستان و شوروی قرارداد تجارتی امضا شد. ۹ سال بعد آمریکا نیز، در دوره ریاست جمهوری روزولت، چنین مناسباتی را با شوروی برقرار کرد. متعاقب آن در سپتامبر ۱۹۳۴، شوروی بنابه دعوت ۳۵ دولت عضو جامعه ملل وارد این سازمان گردید. البته برقراری روابط دیپلماتیک با شوروی، تضاد بین دو اردوگاه را تخفیف نداد بلکه این تضاد، در عرصه های مختلف، همچنان جوشان و ملتهب باقی ماند (۹) و پس از جنگ دوم جهانی و سلطه شوروی بر اروپای شرقی، در شکل جنگ سرد بین آمریکا و شوروی ادامه یافت. پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) در همین

همین راستا در چهارم آوریل ۱۹۴۹ بین آمریکا، کانادا، فروژ، پرتغال و انگلستان، برای جلوگیری از نفوذ شوروی در اروپا بسته شد (۱۰). پیمانهای «سنتو» بین آمریکا و برخی از کشورهای خاورمیانه و «سیتو» بین آمریکا و کشورهای آسیای جنوب شرقی نیز با همان مقاصد منعقد گردید (۱۱). در سراسر دوران جنگ سرد، مخصوصاً در دوره حاکمیت مکارتیسم در آمریکا، تضاد دو اردوگاه به نحو فعالی ادامه داشت. در مورد تبلیغات ضد شوروی، «ای.اچ.کار» در مقاله پیشگفته می‌نویسد: «به نظر من بحران امروز آن قدر که شوم و ترسناک است مسخره نیست. نمی‌توان روزنامه‌یی را گشود و نفرت مودیانه و خوف از روسیه را در آن به چشم ندید...» (۱۲).

۴ - تخفیف تضاد بین دولتهای صنعتی غرب

بعد از جنگ دوم جهانی و گسترش دامنه نفوذ و اقتدار شوروی، دولتهای صنعتی غرب در برابر خطری جدی قرار گرفتند که کمبهادادن به آن ممکن بود به نابودی خود آنها منتهی شود. استقرار حکومتهای وابسته به شوروی در اروپای شرقی، تسلط کمونیستها بر چین، کره شمالی، ویتنام شمالی و تمایل ناسیونالیستهای نظیر جمال عبدالناصر، نهرو و سوکارنو به اردوگاه شرق، باعث شد که دولتهای صنعتی غرب و در رأس آنها آمریکا، برای وحدت عمل و اشتراک مساعی بیشتر در مقابله با نفوذ شوروی و جلوگیری از تبدیل مبارزات ناسیونالیستی به سوسیالیستی (که بعدها نمونه کوبا در این مورد در محافل استعماری بحثهایی را برانگیخت) تضاد بین خود را تا آخرین حد ممکن کاهش دهند و در برابر این تهدید که تمام کشورهای صنعتی غرب را در بر می‌گرفت، به طور یکپارچه به مقابله برخیزند. کنگره آمریکا برای جلوگیری از نفوذ شوروی در اروپا و مناطق استراتژیکی دیگری که در میدان نفوذ احتمالی این کشور بودند، در مارس ۱۹۴۱ قانونی به نام «اجاره - وام» تصویب کرد که به موجب آن دولت آمریکا موظف شد تجهیزات نظامی در اختیار دولتهایی که از نظر استراتژیکی برای غرب اهمیت حیاتی دارند، به صورت اجاره یا وام قرار دهد (۱۳). بعد از پایان جنگ نیز آمریکا، برای ترمیم خسارات ناشی از جنگ، براساس طرحی به نام «طرح مارشال»، که وزیر امور خارجه وقت آمریکا - جرج مارشال - طی یک سخنرانی در پنجم ژوئن ۱۹۴۵ آن را اعلام کرد، به دولتهای اروپایی درگیر جنگ کمک رساند. این کمکها مقطعی نبود و هنوز هم ادامه دارد، کما این که در نیمه اول سال ۸۰ ادموند ماسکی، وزیر خارجه آمریکا، در جلسه ناتو در بروکسل طرحی ارائه داد که همان مقاصد طرح مارشال را دنبال می‌کرد. برژینسکی، تئوریسین

مشهور «کمیسیون سه‌جانبه»، در رابطه با این طرح می‌گوید: «به‌جای این که هر یک دیگری را متهم کنیم بهتر است سؤال شود که هدفهای مشترک ما کدام هستند و چگونه برای رویارویی با مشکلات استراتژیکی موجود به‌طور جمعی عمل کنیم؟... اکنون زمانی رسیده که ما بیش از همیشه احتیاج به یک موضوع و عمل هماهنگ برمبنای همبستگی دوستانه داریم» (۱۴). این تخفیف تضاد، زمینه را برای رشد هرچه سریع‌تر شرکتهای چند ملیتی یا مافوق ملی آماده کرد.

تا این‌جا تضادهای عمده و اساسی جهانی را در دوران حکومت ملی دکتر مصدق مورد بررسی قرار دادیم؛ اکنون به‌زتاب آن در دیپلماسی ملی دکتر مصدق می‌پردازیم.

بازتاب تضادهای جهانی در حکومت ملی دکتر مصدق

جوهر مجموعه حرکات دیپلماتیک رهبر نهضت استقلال‌طلبانه ایران، بهره‌گیری اصولی از تضادهای جهانی، به‌خصوص تضاد بین دو اردوگاه در درجه اول و تضاد آمریکا و انگلیس در مراتب بعدی، است. «موازنه منفی» که سرخط سیاست خارجی او را تعیین می‌کرد و پایبندی و انعطاف‌ناپذیری او نسبت به این سیاست، که همواره شدیدترین کینه‌ها را از سوی ایادی داخلی دو اردوگاه نسبت به‌وی برمی‌انگیخت، سمت و سوی استقلال‌طلبانه فعالیت‌های دیپلماتیک او را نشان می‌دهد. همین سیاست، با این‌که در کاهش یا خنثی نمودن فشارهای قدرتهای امپریالیستی بر حکومت ملی در بعضی مقاطع نقشی کارساز داشت، سرانجام به‌تهدید جدی منافع برون‌مرزی آن قدرتها در این نقطه از جهان، که حساسترین نقطه اصطکاک دو اردوگاه در خاورمیانه به‌شمار می‌رفت، تبدیل شد و در نتیجه محمل توطئه‌های عوامل استعمار برای سرنگونی حکومت ملی گردید. ایران برای غرب اهمیت استراتژیکی ویژه‌ی داشت و، از آن‌جا که می‌توانست به‌مثابه سپر حفاظتی منافع اردوگاه غرب در منطقه قرار گیرد، از دست دادن آن در معادلات بین‌المللی امتیاز بزرگی برای شوروی شمرده می‌شد. از این رو بود که کوچکترین رگه‌یی از نفوذ شوروی در ایران، بالاترین حساسیت را در اردوگاه غرب برمی‌انگیخت. پیچیدگی دیپلماسی مصدق در این بود که در آن مقطع زمانی خاص، که پروسه پرشدن خلا قدرت در ایران به‌وسیله یکی از قدرتهای خارجی هنوز کامل نشده بود و آمریکا، انگلیس و شوروی، هریک بخت خود را در تضعیف هرچه بیشتر نیروی رقیبان و سلطه کامل بر ایران می‌آزمود، توانست با مانورهای ظریفی، بدون اندکی کوتاه آمدن از مصالح ملی و انعطاف در اصول و موازین استقلال‌طلبانه، در کانون انواع توطئه‌ها از هر جانب،

بیش از دو سال دوام بیاورد و به‌پیکانی راهگشا در مبارزات ملی میهن ما و جهان سوم تبدیل شود.

در بین سلسله تضادهای جهانی که در کشور ما در آغاز جنبش ملی بازتاب قابل توجهی داشت و بهره‌گیری دیپلماتیک از آن نه تنها نامشروع نبود بلکه بجا و مثبت بود، باید از تضاد بین جناحهای درونی هیأت حاکمه در آمریکا، یعنی تضاد بین احزاب دموکرات و جمهوریخواه، یاد کرد که مصدق با هوشمندی خاصی توانست از آن، در جهت تقویت مواضع استقلال‌طلبانه جنبش، بهره‌برداری کند. نخست وزیری مصدق (۱۵) با ریاست جمهوری «ترومن»، از جناح دموکراتهای آمریکا، همزمان بود. سیاست استراتژیک حزب دموکرات در آن دوره، که بعدها در سیاست «اتحاد برای پیشرفت» کندی و «سیاست جدید» کارتر هم خود را نشان داد، حمایت از ناسیونالیسم و بورژوازی ملی در کشورهای تحت سلطه و تقویت آنها در برابر نفوذ شوروی بود. سیاست‌گردانان این حزب، برخلاف جمهوریخواهان که با سیاست «هر که با ما نیست، ضد ماست» جنبشهای ناسیونالیستی را با چماق «مبارزه با کمونیسم» می‌کوبیدند و در نتیجه باعث راندن آنها به سمت شوروی می‌شدند، معتقد بودند که بورژوازی ملی در این جهان به شدت دو قطبی، ناگزیر از انتخاب است. اما از آنجا که استقلال سیاسی و اقتصادی برای چنین نیروهایی عملاً ناممکن است، ناچارند به سمت یکی از دو اردوگاه جهت‌گیری کنند و اساساً به علت ماهیت طبقاتی مشترکی که با نظامهای غربی دارند، لامحاله به آن سمت کشیده می‌شوند (۱۶). ترومن، بر مبنای چنین سیاستی، حمایت از حکومت دکتر مصدق را امری ضروری می‌دانست و با توجه به نفوذی که شوروی و بازوی اجرایی آن کشور — حزب توده — در ایران داشت، هرگونه ایجاد مضيقه و فشاری را باعث سمت‌گیری دولت مصدق به سوی شوروی می‌دانست و آن را مغایر مصالح استراتژیک آمریکا در منطقه می‌شمرد. به عکس آیزنهاور، از حزب جمهوریخواه، که بعد از ترومن به ریاست جمهوری رسید، با عمده کردن «خطر کودتای کمونیستی» در ایران با حکومت ملی دکتر مصدق به نحو قاطعی درافتاد و سرانجام باعث سقوط آن گردید. «بری روبین»، یکی از اعضای مرکز تحقیقات استراتژیک و امور بین‌المللی دانشگاه «جرج تاون» آمریکا، در کتاب «جنگ قدرتها در ایران»، درباره تضاد جناحهای درونی هیأت حاکمه آمریکا در دوره مصدق می‌نویسد: «ناسیونالیسم ایرانی و تلاش ملی‌گرایان این کشور برای رهایی از سلطه انگلیس که با ملی شدن نفت آغاز شد، با اصول سیاست آمریکا در دوران حکومت ترومن، که روی کار آمدن حکومت‌های ملی و اصلاحات اجتماعی را بهترین طریق مقابله با کمونیسم می‌دانست، تعارضی نداشت؛ ولی با شکست دموکراتها در انتخابات سال ۱۹۵۲ و روی کار آمدن آیزنهاور (۱۷) این سیاست تغییر کرد و حکومت

جمهوریخواه آمریکا، تحت تأثیر جوّ ضد کمونیستی و مکارتیسم و ضربۀ پیروزی کمونیستها در چین، روش بدبینانه و خصومت‌آمیزی نسبت به نهضت‌های ناسیونالیستی در جهان سوم در پیش گرفت. جان فاستردالس، وزیر خارجه جدید آمریکا، که با قدرت و اختیارات کامل رهبری سیاست خارجی آمریکا را به عهده گرفته بود و از سرسخت‌ترین مخالفان کمونیسم بود و برادر او، آلن دالس، که در رأس سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا (سیا) قرار گرفت... مخالف اصلی تقویت جنبش ناسیونالیستی در برابر کمونیسم بودند و معتقد بودند که کمونیستها در جنبش‌های ناسیونالیستی رخنه کرده در زیر پوشش ملی‌گرایی راه را برای تسلط کمونیسم هموار می‌سازند» (۱۸). اختلاف نظر بین جمهوریخواهان، که خطر کودتای کمونیستی را در ایران در چشمانداز نزدیک می‌دیدند، با دموکراتها، که اساساً چنین خطری را با توجه به ماهیت طبقاتی و عملکردهای دکتر مصدق منتفی می‌دانستند، در پی نخست‌وزیری دکتر مصدق بالا گرفت. آیزنهاور، فرد شاخص حزب جمهوریخواه، و تئوریسین‌های این حزب — جان فاستردالس و آلن دالس — ترومن و وزیر خارجه او، آچسن، را به شدت تحت فشار گذاشتند تا در برابر کودتای قریب‌الوقوعی که، به زعم آنها، در ایران در شرف تکوین بود عاجی بیندیشند. جمهوریخواهان تنها راه حل نظامی را در این زمینه چاره‌ساز می‌دانستند. انگلیسیها نیز با این ارزیابی آیزنهاور و حزب جمهوریخواه موافقت داشتند و معتقد بودند که با شلیک چند گلوله مسأله ایران را به راحتی می‌توان فیصله داد. براساس همین سیاست انگلستان نیروهای چتر باز خود را، برای اعزام به ایران، در جزیرۀ قبرس مستقر کرد و در اوایل تیر ۱۳۳۵، برای جلوگیری از صدور نفت، رزمناوی به خلیج فارس اعزام نمود. همنوایی جمهوریخواهان با سیاست «ناوچه‌های توپدار» انگلستان و اقدامات این کشور برای تهاجم نظامی به ایران، دموکراتها را، که هنوز در قدرت بودند، به شدت نگران کرد. در نیمه‌های تیر ماه ۳۵ (اوایل ژوئیه ۱۹۵۱) در اثر تلاش دموکراتها جهت دستیابی به اشتراک نظر با جمهوریخواهان و توافق بر سر مسأله مورد اختلاف ایران و انگلیس، در منزل اورل هریمن، سفیر پیشین آمریکا در شوروی و انگلیس (۱۹)، بین آچسن، جرج مک‌گی و هریمن با فرانکس — سفیر انگلیس در آمریکا — ملاقاتی صورت گرفت. آنها پس از ارزیابی اوضاع منطقه و ایران، سرانجام به این نتیجه رسیدند که هریمن به عنوان فرستاده مخصوص دولت آمریکا برای مذاکره با مصدق در زمینه سیاست‌های آتی دولت وی و بررسی امکان رسیدن به راه حل مورد قبول طرفین، به ایران مسافرت کند. ترومن، در ۱۷ تیر، طی نامه‌یی به مصدق پیشنهاد کرد که در صورت موافقت، اورل هریمن به عنوان نماینده آمریکا برای حل اختلاف‌های موجود بین ایران و شرکت سابق نفت به ایران برود و

مصدق هم از این پیشنهاد استقبال نمود.

سفر هریمن و ماجراجوییهای مخالفان استقلال

عوامل انگلیس و دربار، که به علت گسترده‌گی اجتماعی جنبش ملی کردن نفت و نقش تعیین کننده دکتر مصدق در به ثمر نشاندن آن و پایگاه مردمی وی به ناچار به نخست‌وزیری او گردن نهاده بودند، برای این که نشان دهند مصدق از حل مشکلات عمومی ناتوان است، در فرصتهای مناسب به بلوا، اغتشاش و کشتار و ضرب و جرح مخالفان می‌پرداختند. آنها مصدق را زمینه‌ساز «کودتای کمونیستی» می‌دانستند. حزب توده نیز که مصدق را «نوکر امپریالیسم آمریکا» می‌دانست، با ایجاد تشنج، آتش‌بیار معرکه‌یی می‌شد که سرسپردگان به غرب آن را علم می‌کردند. روز ۲۳ تیر ۱۳۳۵ (۱۵ ژوئیه ۱۹۵۱)، دو ماه و نیم پس از روی کار آمدن دکتر مصدق، اورل هریمن، فرستاده مخصوص ترومن، برای میانجیگری بین دولت ایران و شرکت سابق نفت به تهران وارد شد. بعد از ظهر آن روز تظاهراتی از سوی حزب توده در اعتراض به ورود هریمن برگزار شد. این تظاهرات به دستور وزیر کشور وقت - سرلشکر زاهدی - توسط پلیس به خون کشیده شد و به قتل حدود ۱۶ نفر از تظاهر کنندگان انجامید. عاملان اصلی کشتار سرلشکر بقایی (رئیس شهربانی) و سرلشکر زاهدی بودند. این دو، با وجود تأکیده‌های مکرر دکتر مصدق در برخورد مسالمت‌جویانه با تظاهر کنندگان، به دستور دربار تظاهرات را به خون کشیدند. دکتر مصدق روز ۱۷ شهریور ۳۵ طی نطقی در مجلس شورا، با اشاره به این واقعه، گفت: «بدیهی است وقتی دولت انگلیس منافعی را می‌خواهد از مملکتی ببرد برای این کار چه باید بکند؟ این دولت در همه جا باید عمالی بگمارد که این منافع تأمین شود. این عمال در همه جا هستند... عمال انگلیس در مجلسین، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه و ملت... وجود دارند... من به تمام مسئولان به وسیله رئیس شهربانی گفتم که شما... نمی‌بایست شلیک بکنید... من دستور اکید داده بودم هیچ‌کس نمی‌بایست شلیک کند در روز ۲۳ تیر ماه... من صراحتاً می‌گویم تا این دولت هست، این اشخاص که بر خلاف مقررات به مردم بی‌گناه شلیک کرده‌اند باید به مجازات برسند» (۲۵). دکتر حسین فاطمی در همین باره نوشت: «در روزهایی که هریمن برای میانجیگری در باره نفت به تهران آمده بود میتینگی... در بهارستان تشکیل گردید و زد و خوردی بین تظاهرکنندگان و قوای پلیس روی داد که بدون دستور نخست‌وزیر تیراندازی و شلیک شد و چند نفر کشته و زخمی شدند. در این موقع سرلشکر بقایی، رئیس شهربانی، و سرلشکر زاهدی وزیر کشور بود. دکتر مصدق

از این حادثه سخت برآشفته و دستور تحقیق داد و این‌طور نتیجه گرفته شد که دست شاهدخت اشرف در این قضایا بوده است. اولین عکس‌العمل دکتر مصدق این بود که سرلشکر بقایی را از ریاست شهربانی منفصل کرد و دستور محاکمه او را داد و چون در تشکیل دادگاه مسامحه می‌شد، بین نخست‌وزیر و وزیر کشور بروندی حاصل شد. بعد گفتند که چون نظامی است باید اعلیحضرت دستور تشکیل محاکمه را بدهند. مدت‌ها طی شد. دادگاه اداری او را فقط به یک ماه توقیف محکوم ساخت» (۲۱). سرانجام مصدق در ۲۷ تیر سرلشکر بقایی را از کار برکنار کرد و اشرف را نیز، که از عاملان اصلی این کشتار به‌شمار می‌آمد، از ایران اخراج نمود. با وجود بی‌گناهی مصدق در این واقعه مخالفان وی، از عوامل دربار گرفته تا حزب توده، متفقاً علیه او با شدیدترین لحن به انتقاد پرداختند. حزب توده مصدق را به «فاشیسم»، «دروغ‌گویی» و «سرسپردگی به آمریکا» متهم کرد و نوشت: «دولت ضد ملی دکتر مصدق در راه ملت کشی، فاشیسم، دروغ‌گویی و اطاعت از سیاست استعماری آمریکا گام نهاده است... دکتر مصدق برای این که محیط را آماده برای مذاکره تسلیم آمیز و چاکرانه با نماینده استعمار آمریکا سازد لازم دانسته است ملت را به‌گلولة ببندد و ریختن خون شایسته‌ترین فرزندان استقلال ملت را ضامن سیاست نوکری خود نزد نماینده آمریکا قرار دهد» (۲۲).

جمال امامی که از وابستگان دربار بود و در کانون مخالفان مصدق در مجلس دوره شانزدهم قرار داشت، این واقعه را در جهت ضربه زدن به حکومت ملی مورد بهره‌برداری قرار داد و از تریبون مجلس به‌هتاکي نسبت به رهبر جنبش ملی پرداخت. فداییان اسلام، روزنامه‌های سرسپرده دربار نظیر طلوع (هاشمی حائری)، آتش (میراشرفی) و... از مصدق به‌عنوان مسبب اصلی کشتار نام برده و، هم‌صدا با حزب توده، به‌هرزه‌درایی نسبت به او پرداختند. این واکنش‌های خصمانه از جانب وابستگان و دست‌پروردگان رنگارنگ دربار و انگلیس غیر طبیعی و بی‌علت نبود بلکه از سازش‌ناپذیری مصدق بر اصول و موازین استقلال‌طلبانه‌یی که به‌آن معتقد بود نشأت می‌گرفت. بری‌رویین، آن‌جا که از دیدار هریمین با مصدق و نتیجه مذاکرات بین آن دو سخن به‌میان می‌آورد، به‌این نکته اشاره دارد: «تمام حرف‌های او آکنده از کینه و نفرت نسبت به انگلیسی‌ها بود و از آن جمله می‌گفت: شما نمی‌دانید آنها چقدر مکار و نابکارند... شما نمی‌دانید آنها چقدر در حق این ملت بدی کرده‌اند... شما نمی‌دانید که آنها دست به‌هرچیز و هر کاری در این کشور زده‌اند آن را کثیف و آلوده کرده‌اند... تنها نتیجه‌یی که از اولین جلسه ملاقات هریمین و مصدق حاصل شد تشخیص درجه نفرت و بدبینی مصدق نسبت به انگلیسی‌ها و عمق اختلافات طرفین بود. هریمین با همه مهارت سیاسی خود از تلاش برای قانع کردن مصدق و وادار

ساختن او به قبول راه حل مرضی الطرفین نتیجه‌ی نگرفت» (۲۳). مهمترین نتیجه سفر هریمن و تظاهرات خونین متعاقب آن برای سیاست‌گزاران آمریکا و انگلیس این بود که بر نظریه طرفداران «خطر کمونیسم در ایران» و لزوم اعمال خشونت در برابر دولت مصدق مهر تأیید زد.

نوسان سیاست آمریکا

تا قبل از قطع رابطه سیاسی مصدق با انگلیس در ۲۴ مهر ۳۱، برای آمریکا کاملاً روشن نشده بود که مصدق از مواضع خود کوتاه نخواهد آمد. انگلیس شناخت واقعی‌تری از این کوهمرد دنیای سیاست داشت. به محض تغییر دولت و روی کار آمدن حزب محافظه‌کار، چرچیل نخست‌وزیر انگلیس که شیوه نظامی را تنها شیوه برخورد صحیح با دولت مصدق می‌شمرد، در همان اولین دیدارش با ترومن، که بعد از خلع‌ید از شرکت نفت سابق ایران و انگلیس صورت گرفت، بدون مقدمه ضرورت سرنوشتی دولت دکتر مصدق را مطرح کرد (۲۴). سیاست آمریکا در دوره ترومن این بود که به هر نحو مصدق را به موضع ضد شوروی بکشاند و کاری کند که او با ورود در پیمانهای منطقه‌یی، که هدف وجودی اغلب آنها جلوگیری از نفوذ شوروی در مناطق تحت سلطه آمریکا و انگلیس بود، مراتب حسن سلوک و وفاداری خود را نسبت به غرب نشان دهد. اما مصدق، سترگ و استوار، بر مواضع استقلال‌طلبانه‌اش پابرجا ماند و حاضر نشد در هیچ‌یک از پیمانهای منطقه‌یی وارد شود و به‌خواست آمریکا و انگلیس تن دهد. وقتی مصدق در آبان ۳۵، به دنبال شکایت انگلیس از ملی شدن صنعت نفت ایران، برای شرکت در اجلاس شورای امنیت سازمان ملل متحد به آمریکا رفت، بنا به دعوت ترومن به‌واشنگتن هم سر زد و با ترومن و وزیر خارجه او، آچسن، دیدار کرد. در این ملاقات آچسن به‌وی پیشنهاد بستن پیمان نظامی با آمریکا را داد، ولی مصدق آن را رد کرد و گفت: «من دلال نفت نیستم که از انگلیس بگیرم و به آمریکا بدهم» (۲۵). در واشنگتن بیش از سه هفته دکتر مصدق با جرج مک‌گی، که از طرف آمریکا برای حل و فصل اختلافهای ایران و انگلیس در جریان ملی شدن نفت تعیین شده بود، مذاکره کرد. گاهی روزی دو بار مک‌گی به دیدار مصدق می‌رفت؛ ولی این مذاکرات به نتیجه مطلوبی نرسید. مصدق چهار دلیل برای بی‌نتیجه ماندن این مذاکرات ذکر می‌کند که یکی از آنها قاطعیت نشان دادن در مورد عدم پذیرش متخصصان انگلیسی (۲۶) بود، در حالی که آمریکا و انگلیس اصرار داشتند که این متخصصان دوباره به‌کار بپردازند. مصدق در مذاکرات ۱۹ آذر ۳۵ مجلس شورا در این مورد می‌گوید: «در مذاکرات وقتی که می‌گفتند یک شرکت بی‌طرفی در ایران بیاید

و کار نفت را اداره کند و این طور می گفتند که چون متخصصین انگلیسی عجالتاً بیکارند باید یک عده‌یی از متخصصین انگلیسی هم در کار یک شرکت بی طرفی که به ایران می آید شرکت کنند، من به آنها گفتم... برای تحصیل این استقلال [منظور استقلال سیاسی است] غیر از اخراج انگلیسیها از جنوب ایران کار دیگری نکرده‌ایم، بنابراین اگر من هم حاضر بشوم، ملت ایران هیچ وقت حاضر نیست استقلالی را که با این همه فداکاری به دست آورده است، به رایگان از دست بدهد» (۲۷). مصدق در همین سفر، وقتی در واشنگتن به دعوت ترومن با او ملاقات کرد، خواست اصلی خود و ملت ایران را که همانا بی طرفی آمریکا در جنبش ملی شدن نفت بود با ترومن در میان گذاشت. وی در گزارش سفر خود به آمریکا در نشست ۱۹ آذر ۳۵ مجلس می گوید: «من به آقای ترومن عرض کردم شما درباره ایران چه مساعدتی کردید؟ ایران که مدت ده سال از هرچه داشت، از راه، اسکناس و تمام چیزهایی که می توانست در اختیار متفقین بگذارد، خودداری نکرد و فداکاری نمود. من از شما سؤال می کنم نسبت به ایران چه مساعدتی کردید؟ درست است که شما با ما به واسطه بذل گرد د.د.ت. و یک چند طیاره برای مبارزه با ملخ، همراهی کردید (۲۸) و این موجب تشکر است، ولی... من اکنون نیامده‌ام که از شما چیزی بخواهم. من آمده‌ام که شما در این اختلافی که ما راجع به نفت داریم جنبه بی طرفی اتخاذ بکنید» (۲۹). گفتگو با هریمن و مذاکرات مستمری که برای حل مسأله نفت بین جرج مکگی، آچسن و مصدق صورت گرفت دارای آن چنان نتیجه‌یی نبود که بتواند برای آمریکا، در حل سیاسی اختلافات مربوط به مسأله نفت، چشم انداز امیدوار کننده‌یی بگشاید. تا چند ماه قبل از پایان دوره ریاست جمهوری ترومن باب مذاکره بین فرستادگان ترومن با مصدق، برای میانجی‌گری در قضیه نفت، هم چنان گشوده بود. خبرگزاری آسوشیتدپرس دو هفته پس از قیام قهرمانانه ۳۵ تیر ۳۱ خبر می داد که: «دولت آمریکا به انگلیس پیشنهاد کرده است برای نجات ایران از کمونیسم لازم است که از دکتر مصدق پشتیبانی به عمل آید و به چرچیل، نخست وزیر بریتانیا، توصیه می کند با ایران کنار بیاید تا بن بست مذاکرات برطرف شود» (۳۰). در تاریخ ۵ شهریور ۳۱ آخرین پیشنهاد مشترک ترومن - چرچیل توسط سفیر آمریکا (هندرسن) و کاردار انگلستان (میدلتون)، طی ملاقاتی به مصدق تسلیم شد ولی این پیشنهاد نیز، به علت همسو بودن با پیشنهادهای قبلی، مورد قبول مصدق واقع نشد.

قبل از پایان گرفتن دوران ریاست جمهوری ترومن وقایع دیگری هم اتفاق افتاد که بر «لجاجت» مصدق و سازش ناپذیری او در امر حفظ استقلال ملی گواهی می داد. همین پافشاری بر اصول و مواضع ضد امپریالیستی باعث شد که از ۱۵ مهر ۳۵، که خلع ید از شرکت سابق نفت صورت گرفت و ۳۵۰ کارشناس نفتی انگلیسی از ایران

اخراج شدند، تا ۴ آبان ۳۱، که ژنرال آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شد، هیچیک از اقدامات مشترک آمریکا و انگلیس — که مضمون همه آنها حفظ روابط استعماری گذشته بود — نه تنها بهبودی در روابط ایران و انگلیس پیش نیاورد بلکه روز به روز این روابط را تیره‌تر کند. به خصوص اخلاک‌گریهای وابستگان به انگلیس در کار حکومت ملی باعث شد که مصدق به‌مرور با عوامل این کشور به‌نحوی صریح‌تر و قاطع‌تر برخورد کند. وقتی اعتراض مصدق به مداخله‌های توطئه‌گرانه انگلیس در مسائل داخلی ایران در ۱۸ دی ۳۵، بی‌نتیجه ماند، مصدق طی یادداشتی از سفیر انگلیس خواست که تا ۳۵ دی همه کنسولگریهای آن کشور را در ایران تعطیل کند. در ۸ مرداد ۳۱ بانک ایران و انگلیس تمام شعبه‌های خود را در سراسر ایران بست. بعد از کشف توطئه کودتا توسط سرلشکر زاهدی، سرلشکر حجازی و سرتیپ آریانا در روز ۲۱ مهر ۳۱ و روشن شدن دست دربار و انگلستان در این ماجرا، در روز ۲۴ مهر گزارشی درباره لزوم قطع رابطه با انگلستان از رادیو ایران خوانده شد و روز ۳۱ مهر قطع روابط سیاسی با انگلستان رسماً اعلام گردید. فردای آن روز مجلس سنا نیز، که یکی از کانونهای توطئه علیه مصدق بود، منحل شد. وقتی دو هفته بعد از این تاریخ، یعنی روز ۱۴ آبان ۳۱، آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا رسید، روابط ایران و انگلیس تاریک‌ترین روزهای خود را می‌گذرانید.

آیزنهاور، به‌عکس ترومن که تقویت مصدق را به‌مثابه سدّی در برابر نفوذ شوروی در ایران تلقی می‌کرد، «تقویت حکومت‌های ملی و اصلاحات اجتماعی را برای جلوگیری از پیشرفت کمونیسم کافی نمی‌دانست و معتقد بود که در کشورهایی که زمینه برای پیشرفت کمونیسم فراهم است دست زدن به ترکیب حکومت و سیستم اجتماعی این کشورها راه را برای به‌قدرت رسیدن کمونیستها خواهد گشود... سیاست اصولی آمریکا حمایت از دیکتاتورها نیست ولی وقتی کمونیستها در همه جای دنیا آمادۀ بهره‌برداری از هر گونه تغییر و تحولی به‌نفع خود هستند و در پشت سر هر آشوبی انگشت کمونیستها و حامیان روسی آنها را می‌توان دید باید با تأمل و احتیاط در این راه گام برداریم» (۳۱). وی ادامه وضع بحرانی ایران را منجر به قدرت‌گیری کمونیستها می‌دانست. با وجود این، آیزنهاور، قبل از ورود به اشتراک عمل با انگلستان در براندازی دولت مصدق، آخرین پیشنهاد نفتی دولت انگلستان را به‌عنوان مبنای حل اختلاف بین ایران و انگلیس پذیرفت و طی اعلامیه‌یی در ۱۸ اسفند ۳۱، موافقت خود را با این پیشنهاد به اطلاع مصدق هم رساند. ولی مصدق، به‌علت این که این پیشنهاد مشترک هم مانند پیشنهادهای قبلی ناقض اصل استقلال ملی بود، آن را رد کرد و دلایل خود را برای رد آن در ۲۹ اسفند، طی یک پیام رادیویی، به اطلاع مردم ایران رساند. بعد از رد این پیشنهاد، آیزنهاور در مورد

مصدق به همان نتیجه‌ی رسید که چرچیل از بعد از نخست‌وزیری در پی انجام آن بود: اقدام برای براندازی دولت مصدق، جان فاستردالس، وزیر خارجه آمریکا، در روز ۱۵ فروردین ضمن یک مصاحبه مطبوعاتی درباره اوضاع متشنج ایران، همراهی آمریکا را با سیاستی که چرچیل در پیش گرفته بود اعلام کرد. این مصاحبه سی و چند روز پس از اجرای کودتای نافرجامی انجام شد که ایادی دربار و انگلستان، برای ساقط کردن دولت مصدق و حذف فیزیکی خود او در ۹ اسفند ۳۱، زمینه‌چینی کرده بودند. پس از این مصاحبه مطبوعاتی تا کودتای ضد ملی ۲۸ مرداد، که با مداخله مستقیم دولت آمریکا و انگلیس و دربار انجام شد، مقامات دولت آمریکا چندین بار نسبت به فعالیت طرفداران شوروی در ایران به مصدق هشدار دادند و او را به اتخاذ سیاست «واقع‌بینانه» بی‌فراخواندند. در ۷ مرداد ۳۲ وزیر خارجه آمریکا نسبت به فعالیت حزب توده ابراز نگرانی کرد و در ۱۲ مرداد - روز فرماندم ملی برای تعیین تکلیف مجلس که به‌کانون توطئه علیه مصدق تبدیل شده بود - آیزنهاور، طی نامه‌ی به مصدق، ادامه فعالیت توده‌یها را دارای عواقب وخیم توصیف کرد و روش مصدق را در این مورد قابل انتقاد شمرد. سه روز بعد آیزنهاور، در یک مصاحبه مطبوعاتی، باز همین نظر را ابراز کرد و اوضاع بحرانی ایران را غیر قابل تحمل خواند. روز ۲۷ مرداد، یعنی دو روز پس از کودتای نافرجام ۲۵ مرداد، هندرسن، سفیر آمریکا در ایران، با مصدق دیدار کرد و به او اطلاع داد که: «دولت آمریکا دیگر نمی‌تواند حکومت او را به رسمیت بشناسد... و به مصدق تکلیف کناره‌گیری از کار را نمود. ولی دکتر مصدق با لحن تندی او را از خانه خود بیرون کرد و گفت: فردا با آمریکا قطع رابطه خواهد کرد» (۳۲). اما کودتای ننگین ۲۸ مرداد، امکان این قطع رابطه سیاسی را از مصدق سلب کرد.

مصدق و شوروی

پیش‌تر اشاره کردیم که تضاد آمریکا با شوروی، به‌مثابه قطبهای اصلی دو اردوگاه شرق و غرب، خاصه پس از جنگ دوم جهانی و پیوستن کشورهای اروپای شرقی، چین، ویتنام شمالی و کره شمالی به اردوگاه شرق، افزایش یافت و در دوره مک‌کارتیسم در آمریکا به‌طرز بی‌سابقه‌ی شدت گرفت. تشدید این تضاد، از هر دو جانب، تلاشهایی را برای مقابله برانگیخت که منجر به ایجاد پیمانهای نظامی ناتو، سنتو و سیتو بین آمریکا و دولتهای اروپایی و آسیایی مجاور خاک شوروی، و پیمان ورشو بین شوروی و اروپای شرقی گردید. ایران از نظر استراتژیکی، برای هر دو طرف از حساسیت خاصی برخوردار بود و فعل و انفعالات آن طبعاً برایشان اهمیت

داشت. شوروی در هنگامه جنگ دوم جهانی — که انگلیس با متحدین در حال جنگ بود و توان پرداختن به ایران را آن چنان که باید نداشت و دربار نیز پس از سقوط رضاخان بی‌اثر و ناتوان شده بود —، از طریق کبوتر پرقیچی‌اش — حزب توده — و بخشی از ارتش سرخ که صفحات شمالی کشور را در اشغال خود داشتند، به تکاپوی فراهم کردن میدان نفوذ و جای پای مطمئن افتاد. فرقه دموکرات آذربایجان به همین‌منظور، با استفاده از آمادگی وضع و ظرفیت مبارزاتی مردم، به وجود آمد و پس از قرار و مدارهای سیاسی شوروی با قوام‌السلطنه، دستور از هم پاشیدن آن از «بالا» صادر شد. سیاست شوروی در ایران، در این دوره، براساس «ترجیح مصالح انترناسیونالیستی بر مصالح ملی» استوار بود و حزب توده نیز از این اصل پیروی می‌کرد. اساس کار حزب توده، به‌عکس مصدق که بر موازنه منفی تأکید داشت، «موازنه مثبت» بود، بدین معنی که ایران به‌ازای هر امتیازی که به دولتهای غربی می‌دهد باید امتیازی هم به شوروی بدهد. احسان طبری در این باره نوشت: «عقیده دسته‌یی که من شخصاً در آن دسته قرار دارم این است که دولت به‌فوریت برای واگذاری امتیاز نفت شمال به شوروی و نفت جنوب به کمپانیهای آمریکایی و انگلیسی وارد مذاکره بشود... خودداری از اعطای امتیاز به خواستاران، حرکت غلط و یک طرفه‌یی است که مقصد آن یا تابعیت از نقشه‌های مضر است یا تسلیم به حماقت. به‌همان ترتیب که ما برای انگلستان در ایران منافع قائلیم و بر علیه آن صحبتی نمی‌کنیم باید معترف باشیم که دولت شوروی هم از لحاظ امنیت خود در ایران منافع جدی دارد». وی در همین مقاله تأکید می‌کند که سیاست موازنه مثبت سیاستی است که هر وطن‌پرستی باید از آن پیروی کند و بر این نکته نیز پافشاری می‌کند که «نواحی شمال در حکم حریم امنیت شوروی است» (۳۳). طبیعی است وقتی یک نیرو سیاست «موازنه مثبت» را اساس کار و نقطه عزیمت سیاست خارجیش قرار دهد دیگر نمی‌تواند با مصدق و سیاست موازنه منفی او همسو شود. سید جعفر پیشه‌وری نیز، با اعتقاد به این که ایرانی تنها با تکیه بر نیروی ملی نمی‌تواند بر مقدرات صنعت نفت خود مسلط شود، مصدق را به‌باد انتقاد گرفت و نوشت: «شما به‌املاک و دارایی خود بیش از منافع ملت علاقه دارید، شما از بزرگترین مالکین این کشور می‌باشید. اغلب لوایح تقدیمی شما [به مجلس] روی حفظ طبقه مالکین بوده است. شما از آزادی ملت می‌ترسید. شما از دوستی اتحاد جماهیر شوروی بیمناک می‌باشید. شما اگر واقعاً ملت‌پرست هستید و واقعاً می‌خواهید فداکاری کنید بفرمایید، این گوی و این میدان، امتیاز مضر داری را لغو کنید. شما این‌قدر ساده هستید که خیال می‌کنید خواهند گذاشت شما با سرمایه داخلی نفت استخراج کنید، خودتان هم می‌دانید این شدنی نیست» (۳۴). مصدق در جواب پیشه‌وری، در جلسه ۱۸ آذر مجلس شورای ملی، گفت: «من رنجاندن و

عصبانی کردن همسایگان به خصوص همسایه شمالی را، که در روزهای تاریک خدمات بزرگی به استقلال ما کرده است، بزرگترین خیانت می‌دانم... من مصالح مملکت را چنین تشخیص داده‌ام که طرحی تهیه کنم که هم منافع ایران را تأمین کند و هم راه مذاکرات را برای انتفاع از معادن نفت با مقامات خارجی مسدود ننماید... آنهایی که مرا به عنوان ملاکی مخالف شوروی قلمداد می‌کنند خوب است به حساب املاکی که چهل سال است دست من و خانواده من است رسیدگی کنند و بدانند که من برای جلب نفع آنجا زارع ندارم...» سپس به انترناسیونالیسم نوع استالینی (۳۵) پیشه‌وری اشاره می‌کند و می‌گوید: «آقای پیشه‌وری، اگر دنیا وطن همگی است، پس این جنگها و آدمکشها برای چیست؟ و اگر هر ملتی برای خود وطنی دارد، پس چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. مخالفت من با دکتر میلیسپو و بیانات من در مجلس از نظر حمایت مالکین نبود بلکه دفاع از زارعین بود که آنها نان خالی ندارند... من غیر از حمایت این طبقه مرا می‌ندارم و نمی‌خواهم کارگر به نفع سرمایه‌دار، بیچاره و زبون شود. ایراد من به شما این است که مرام را از سیاست تفکیک کنید. ما چرا استخراج نفت خود را به ملل دیگر واگذار کنیم و به دنیا ثابت نماییم که ایرانی لیاقت استخراج نفت خود را ندارد» (۳۶). طرحی که مصدق به آن اشاره کرده، «طرح منع واگذاری امتیاز نفت» است که وی در جلسه ۱۱ آذر ۲۳ مجلس چهاردهم با قید دو فوریت مطرح کرد و در همان روز به تصویب رسید. نمایندگان حزب توده در مجلس با این طرح مخالفت کردند. کافتارادزه، که در روز ۲۴ شهریور ۱۳۲۳ برای مطالعه در مورد منابع طبیعی نفت شمال و پیشنهاد کسب امتیاز کشف و استخراج نفت در آن مناطق به ایران آمده بود، طی یک مصاحبه مطبوعاتی در محل سفارت شوروی، تصویب این طرح را یک اشتباه خواند و در اعتراض به آن، فردای روز مصاحبه مطبوعاتی ایران را ترک کرد.

با این مقدمات می‌توان به اختلاف عمیق بین دیدگاه مصدق و شوروی در مسأله سیاست خارجی ایران پی‌برد. مصدق به موازنه منفی معتقد بود و، براساس آن، هرگونه سلطه خارجی را بر ثروتهای ملی مردود می‌شمرد. شوروی در پی کسب امتیاز نفت و سایر منابع طبیعی مناطق شمال ایران بود و پس از حاکمیت دولت ملی مصدق نیز دست از این مطالبات برنداشت و همین مسأله یکی از علتهای عمده ستیز کین‌توزانه حزب توده با مصدق بود. شعار و پیگیری امر ملی کردن نفت در سراسر ایران، که مصدق در راهش آن‌همه تلاش کرد و خون دل خورد، شدیدترین حساسیتها را از جانب حزب توده برانگیخت. همین سیاست در عین حال باعث شد که در سرتاسر عمر کوتاه دولت ملی دکتر مصدق، شوروی آن را به‌طور غیر مستقیم بایکوت کند، به خصوص پس از ملی شدن شیلات شمال که امتیاز آن را شورویها داشتند. در

شرایطی که تحریم اقتصادی دولت مصدق از سوی آمریکا و انگلیس دولت مصدق را تحت فشار و در تنگنا قرار داده بود، شوروی نه تنها حاضر نشد با خرید نفت از ایران کمکی به پای گرفتن دولت ملی مصدق بکند، بلکه وقتی، پس از ماهها تلاش، مصدق توانست با تخفیف به ژاپن نفت بفروشد، شوروی، پابه پای شرکت نفتی رویال داچ شل - که بلافاصله برای جلوگیری از اقدام ژاپن نفت خود را تا ۲۵ درصد ارزان نموده بود - فروش نفت ارزان، حتی پایاپای را، در ازای گرفتن قایق و تور ماهیگیری و سیم، به ژاپن پیشنهاد کرد. روزنامه کیهان در شماره ۲۷ اردیبهشت ۳۲ نوشت: «پس از این که ایران حاضر شد به ژاپن تخفیف قیمت بدهد، شرکت شل انگلیسی نیز ۲۵ درصد به ژاپن تخفیف قیمت داد و به دست و پا افتاد. اکنون خبر می‌رسد که دولت شوروی نیز وارد بازار نفت ژاپن شده و پیشنهاد کرده است که فعلاً در حدود نیم میلیون تن نفت خام به ژاپن بفروشد... دولت شوروی حاضر شده که در قیمت نفت خام ۳۵ درصد تخفیف قائل شود و از نظر نزدیک بودن مناطق نفتخیز جزیره ساخالین به ژاپن و فروش نفت بر اساس پایاپای این اقدام شوروی بیشتر به معامله نفت با ایران لطمه وارد می‌سازد» (۳۷). لازم به یادآوری است که پس از ۲۸ مرداد، شوروی به فروش نفت به ژاپن ادامه نداد و آن بازار را به شرکت شل واگذار نمود. مصدق طی نامه‌یی به نویسنده کتاب «کارنامه مصدق»، در جواب او که پرسیده بود «شما خواهان فروش نفت به شوروی نبودید یا آنها نخریدند؟»، نوشت: «مرقوم فرموده‌اید که می‌گویند اینجانب صلاح نمی‌دانستم با دولت اتحاد جماهیر شوروی معامله فروش نفت بشود. عرض می‌کنم که خلاف محض است؛ آرزویم این بود که آن دولت از ایران خرید نفت کند و ما را در آن مبارزه که مملکت از فروش نفت عایدی نداشت و مخارج دستگاه هم تحمیل بودجه مملکت شده بود یاری نماید. چنانچه دولت اتحاد جماهیر شوروی نفت از ما می‌خرید هرگز نمی‌توانستند دست بریده‌یی که ملت ایران با آن همه فداکاری و از خودگذشتگی برای خود نصب کرده بود ازجا برکنند و ملت ایران را مقطوع‌الید نمایند و بهترین دلیل، مخالفت افراد حزب توده با ملی شدن صنعت نفت بود که در آن زمان همه دیدند و شنیدند» (۳۸).

نکته دیگری که در مورد رابطه شوروی و مصدق لازم به یادآوری است این است که شوروی، در اوج نابسامانی وضع اقتصادی مملکت و با وجود مطالبات مکرر مصدق، حاضر نشد مبالغ هنگفتی ارز و ۱۱ تن طلای ایران را که به امانت نزد خود داشت، به دولت ملی پس بدهد. قضیه بدین قرار بود که پس از ورود متفقین به ایران، دولت ایران تعهد کرد که برای تأمین هزینه‌های آنها مقادیری اسکناس در اختیارشان قرار دهد. بر اساس این تعهد، قراردادی بین ایران و شوروی در اسفند ۱۳۲۱ بسته شد

که به موجب آن شوروی تقبل می‌کرد در ازای مبالغی که از ایران ریال دریافت می‌کند، چهل درصد ارز تضمین شده به طلا (دلار آمریکایی) و شصت درصد طلا به بانک ملی ایران تحویل دهد. پس از پایان جنگ، ایران بیست میلیون دلار (دوازده میلیون دلار بابت شصت درصد شمش طلا و هشت میلیون دلار بابت چهل درصد دلار آمریکایی) از بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی بستانکار شد. شوروی حاضر نشد این بدهی را به مصدق بپردازد، ولی پس از روی کار آمدن دولت زاهدی آن را به حکومت کودتا پرداخت (۳۹).

در خاتمه این را هم باید گفت که مصدق در مقابل این شیوه برخورد شوروی، واکنش ارتجاعی از خود نشان نداد و در برابر مواضع شوروی و حزب توده حاضر نشد به سیاست ضد کمونیستی آمریکا تن دهد. او تا پایان دوران حکومتش به الزامهای سیاست «موازنه منفی» پایبند بود. او در جلسه سوم آذر ۳۵ مجلس شورا، در جواب جمال امامی که گفته بود «آمریکا وقتی به ما حاضر به کمک می‌شود که ایران وارد ممالکی شود که با کمونیسم مبارزه می‌کنند و حزب توده مورد آزار قرار گیرد»، گفت: «این که فرمودید وقتی که آمریکاییها با ما همراهی بکنند باید از مرام ملی و استقلال خودمان صرفنظر کنیم، بنده هیچ وقت زیر بار این مطلب نمی‌روم. من آدمی هستم که با این حال کسالت و با تمام ناتوانی خودم تا نفس دارم برای آزادی و استقلال این مملکت مبارزه می‌کنم و... از این کار صرفنظر نمی‌کنم. آن ملتی را که نوکر و بنده یک کمپانی بشود، آن را یک ملت جلو رفته نمی‌گویند، ملت عقب رفته می‌گویند» (۴۰). مصدق تا به آخر به وظایف مبرم هر نیروی معتقد به آزادی و استقلال، که در آن شرایط همانا خلعید کامل از شرکت نفت سابق ایران و انگلیس و اداره مقدرات ملی به دست مردم بود، عمل کرد و حاضر به مصالحه بر سر مصالح ملت نشد.

سازش ناپذیری در مواضع استقلال طلبانه

نویسنده کتاب «جنگ قدرتها در ایران» برای ریشه‌یابی علل تغییر سیاست آمریکا در مورد مصدق، پس از اشاره به دیپلماسی دکتر مصدق، وی را با قوام السلطنه مقایسه می‌کند و قوام را، که در عین «توانایی و مهارت سیاسی» دارای انعطاف هم بود، بر مصدق، که تا به آخر «سخت و انعطاف ناپذیر» ماند، ترجیح می‌دهد. او می‌نویسد: «شاید مصدق گمان می‌کرد که می‌تواند با قراردادن قدرتها در برابر یکدیگر و بازی بین آنها، مانند قوام السلطنه... سرانجام مسأله را به نفع ایران حل کند، ولی قوام السلطنه علاوه بر توانایی و مهارت سیاسی دارای انعطاف هم بود که شرط عمده پیروزی در این قبیل مانورهای سیاسی است. او روزی که ضرورت اقتضا

می‌کرد پای شاه و ارتش و آمریکا را به‌میان می‌کشید و همه نیروها را برای پیشبرد هدف خود به‌کار می‌گرفت ولی مصدق تا آخر سخت و انعطاف‌ناپذیر ماند و نه فقط حاضر نشد برای شاه سهمی در این بازی قائل شود، با حامیان و طرفداران سابق خود هم در افتاد» (ص ۷۶). این انعطاف‌ناپذیری در اصول و مواضع سیاسی — استراتژیک، اگرچه از نظر حاملان و پیاده‌کنندگان سیاستهای امپریالیستی یک نقیصه جبران‌ناپذیر به‌شمار می‌آید، از نظر کوشندگان راه استقلال و آزادی ارزشمند و ستودنی است. در واقع اگر حرکت دیپلماتیک از چنین انعطاف‌ناپذیری و استواری بر اصول برخوردار نباشد و زیرساخت آن را مبارزه ملی — مردمی برای استقلال تشکیل ندهد، جز بند و بست با قدرتهای بین‌المللی مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد. مجموعه اقدامات اساسی حکومت ملی نظیر خلع‌ید از شرکت نفت، موازنه منفی در سیاست خارجی، اقتصاد بدون نفت، قطع رابطه سیاسی با انگلستان، ملی کردن شیلات، سیاستهای مالی و عمرانی و... از چنین مبنایی برخوردار بود. دکتر فاطمی، وزیر خارجه مصدق، که سرانجام خود در راه استقلال و آزادی میهن شهید شد، پس از اشاره به راهگشایی فعالیتهای دیپلماتیک از طریق اتکا به اهرمهای اجتماعی و توده‌یی، درباره واکنشهای کین‌توزانه قدرتهای امپریالیستی که ناشی از به‌خطر افتادن جدی منافع استراتژیک آنها بود، می‌گوید: «ما از واشنگتن و لندن و مسکو نمی‌خواهیم تصدیق وطن‌پرستی بگیریم. ما از روز اول می‌دانستیم که هر وقت پای منفعت مملکت پیش بیاید که پای اجنبی نیز در میان باشد، آن بیگانه خواه شمال یا جنوبی یا ینگه‌دنیایی باشد، در صدد انتقام و مبارزه برمی‌آید» (۴۱). در حقیقت مبارزات مصدق، مبدأ و سنگ‌آغازین بنای یک تجربه جدید در جنبش استقلال‌طلبانه کشور ما به‌حساب می‌آید، مبارزه‌یی بدون اتکا به قطب‌بندیهای جهانی که از حکومت ملی آغاز شد و تا انقلاب دموکراتیک نوین، پس از شامگاه ۳۰ خرداد ۶۰، ادامه یافت. اگر مصدق را هم‌چون «خلف صدق» و ادامه تاریخی دیپلماسی ملی او را، در قالب شورای ملی مقاومت، در کانون تهاجم دهها توطئه از سوی عاملان و دست‌پروردگان قدرتهای جهانی می‌بینیم، غریب نیست، تجربه راهگشایانه نوین او برای رسیدن به استقلال در جهانی قطبی شده، از سوی وابستگان به‌قطبها با واکنش خصمانه روبرو شد. پس از ۳۰ تیر ۳۱ و رو شدن محتوای استقلال‌طلبانه سیاست مصدق، از یکسو حزب توده و از سوی دیگر جمال‌امامی، میراشرافی، کاشانی، مکی، بقایی، قنات‌آبادی، حائری‌زاده، برای از میان بردن دستاوردهای جنبش ملی، به‌نحوی کاملاً خصمانه با مصدق پنجه در پنجه شدند. از قاطعیتی که دشمنان نسبت به او نشان می‌دادند، می‌توان به عمق استقلال‌طلبی مصدق و نیز شدت کینه آنها نسبت به استقلال میهن و نیروهای استقلال‌طلب پی‌برد. البته مصدق به‌خوبی نسبت

به عواقب این استقلال طلبی واقف بود و خود را برای پرداخت بهای آن کاملاً آماده کرده بود. او در آخرین دفاعش در بیدادگاه شاه گفت: «آری، تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراتوری جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمانهای استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام و به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را در نوردم، من طی این همه فشار و ناملایمات، این همه تهدید و تضییقات، از علت اساسی و اصلی گرفتاری خود غافل نیستم و به خوبی می‌دانم که سرنوشت من باید مایه عبرت مردانی شود که ممکن است در آینده در سراسر خاورمیانه در صدد گسیختن زنجیر بندگی و بردگی استعمار برآیند. حیات و عرض و مال و موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچک‌ترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند هیچ تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام» (۴۲).

دشمنان موازنه منفی، متحدان عینی دربار

مسئول شورای ملی مقاومت در پیامش به مناسبت نوزدهمین سالروز فقدان دکتر مصدق گفت: «کلیه دشمنان بیرونی و درونی مردم ایران در زمان نخست‌وزیری مصدق، تمامی حملات خود را علیه شخص او متمرکز ساخته و، با انواع مارکها و برچسبهای رذیلانه و موهن، به تخطئه او و شخصیت مبارزاتیش پرداختند. بدیهی است که هدف از تمامی این حملات بیمارگونه و دیوانه‌وار به مصدق، کینه‌کشی صرف علیه یک "فرد" نبود و نیست. هدف مشترک و ثابت این بود که آنچه مصدق تمام زندگی خود را وقف آن کرده بود — یعنی آزادی و استقلال ایران — حاصل نشود. در زمان حیات مصدق کم نبودند نامردمان و ریاکارانی که مصدق را در نیمه راه رها کردند و پس از مدتی مبادله چشمک و چراغ بهاردوی مقابل و زمانی که دیگر تلاشهای آنان برای به‌سازش کشیدن جنبش، در مقابله با "یک‌دندگی" و "لجاجت" و "خودکامگی" و "خودرأیی" و سایر "نقاط ضعف"! مصدق کارگر نشد، در عمل بهاردوی دشمن پیوستند یا با دشمن علیه مصدق و نهضت همسو و هم‌جهت شده و در زمره متحدین بالفعل ارتجاع و استعمار قرار گرفتند... کاشانی و حزب توده برای خرده‌گیری بر مصدق بسا مستضعف‌پناهی و چپ‌نمایی نموده و حتی مصدق را "دست

نشاندۀ امپریالیسم" معرفی کردند و امثال بقایی و حائری زاده و شمس قنات آبادی نیز "دموکرات پناه" شده و به قول خودشان برای حفظ کیان دموکراسی پارلمانی در برابر "خودکامگی" و "دیکتاتوری مصدق" اشک تمساح می ریختند و کار به جایی رسید که "سرلشکر زاهدی" باد "استقلال" به غیب می انداخت و به مصدق می تاخت که چرا در گفتگو با دولت انگلیس غرامت و داوری لاهه را پذیرفته است؟! همین سرلشکر زاهدی یعنی نخست وزیر کودتای ۲۸ مرداد، مصدق را "دشمن آزادی" و "عوام فریب" نیز می خواند... این توطئه ها و دسایس رنگارنگ که مظهر همسویی و اتحاد عمل عینی همه اضداد مصدق - یعنی اضداد استقلال و آزادی ایران - با دربار محمد رضا شاه بود، سرانجام در کودتای ۲۸ مرداد به یکدیگر گره خورد» (۴۳).

لازم به یادآوری است که تا انقلاب اکتبر، سیاست رایج زمامداران ایران در قبال «همسایگان شمالی و جنوبی» سیاست موازنه مثبت بود و هر دولتی که روی کار می آمد به این شیوه عمل می کرد. پس از انقلاب اکتبر و تشدید تضاد بین کشورهای امپریالیستی غرب و شوروی و نیز سرسپردگی رژیم ایران به انگلیس، سیاست یک طرفه مثبت، یعنی تعلق انحصاری امتیازها به انگلیس یا دولتهای دیگر غربی، سر خط سیاست خارجی این رژیم شد. البته شوروی و ایادی داخلیش هم، به خصوص پس از اشتراک عمل شوروی با متفقین در جنگ دوم جهانی، به فکر به دست آوردن امتیازهایی در مناطق شمالی ایران افتادند، ولی در مجموع به علت همان سرسپردگی ایران به امپریالیسم انگلیس به نتیجه مطلوب دست نیافتند. مصدق، در شرایطی که هنوز تضاد بین انگلیس و آمریکا بر سر تصاحب ایران کاملاً به نفع آمریکا حل نشده بود و شوروی نیز با استفاده از فضای حاصل از این تضاد و ضعف انگلیس، در صدد تثبیت جای پای خود از طریق حزب توده بود، با بهره گیری از مجموعه تضادهای جهانی دخیل در ایران و خلا قدرت موجود، «موازنه منفی» را که مضمونی جز استقلال و اتکا به خود و نفی هرگونه وابستگی سیاسی و اقتصادی به دول خارجی نداشت، مبنای سیاست خارجی خود قرار داد. ملی کردن صنعت نفت و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس، قطع رابطه سیاسی با انگلستان، قطع نفوذ قدرتهای خارجی دخیل در مقدرات ایران، بستن میدانهای غارت و چپاول شاه و دربار و عمده و عساکر آنها، تکیه انحصاری به خلق و اتخاذ سیاست «اقتصاد منهای نفت» گامهای ارزنده و راهگشایی بود که در سرمنزل نهایی به استقلال و آزادی میهن در زنجیر ما راه می برد و این تهدیدی بود جدی برای منافع استعماری غرب. البته تا آن هنگام که جنبش در سطح مذاکره، تصویب نامه و طرح و لایحه، راه خود را به پیش می گشود به هر حال تحمل کردنی بود، ولی وقتی در سرفصل تعیین کننده ۳۵ تیر ۳۱ با مردم پیوند خورد و مجلس به میدان بهارستان کشیده شد و مشت درشت خلق نه تنها بر

پوزۀ دست‌نشانندگانی چون قوام نشست بلکه عرصۀ هرگونه ایجاد مضیقۀ را در راه استقلال و آزادی مسدود نمود، تحمل آن دیگر امکان‌پذیر نبود. اوجگیری تعارضها، مخالفتها و کینه‌ورزیهای مشترک همه دشمنان آزادی و استقلال ایران پس از سی تیر، در رابطه با تجربۀ خونین استقلالی که مصدق با تکیه بر سیاست عیمقاً ملی موازنۀ منفی به‌پیش می‌برد قابل ادراک است.

پیش از این درباره کینه‌توزیهای مشترک ایادی قطبهای جهانی علیه مصدق در سفر هریمن به ایران و کشتاری که مزدوران دربار به وجود آوردند، سخن گفتیم. این دشمنیهای مشترک از آن پس نیز ادامه یافت و هر چه چهرۀ استقلال‌طلبانۀ سیاست موازنۀ منفی مصدق بیشتر بروز می‌کرد بر دامنه آن افزوده می‌شد. سازش‌ناپذیری او بر سر مصالح ملی و توانایی او در حل و فصل پیچیده‌ترین مسائل دیپلماتیک، پس از شرکت در جلسات شورای امنیت (۲۲ تا ۲۶ مهر)، ملاقات و گفتگو با ترومن و مذاکره با آچسن (آبان ۳۰) مشخص‌تر شد و آمریکا و انگلیس به‌نحو روشن‌تری پی‌بردند که قبولاندن شرایط سازشکارانه به مصدق امکان‌پذیر نیست. بی‌نتیجه ماندن این مذاکرات چشم‌انداز دستیابی به تفاهم را هر چه بیشتر تاریک کرد، به‌طوری که پس از بازگشت مصدق از آمریکا دشمنیها با وی جدی‌تر شد. نویسنده کتاب «جنگ قدرتها در ایران» در گزارش دیدار مصدق از آمریکا می‌نویسد: «شبی که مصدق قصد بازگشت از واشنگتن را داشت، والترز، مترجم هریمن، که در جریان مذاکرات رابطه دوستانه‌یی با مصدق برقرار کرده بود، از او پرسید: آقای مصدق، اقامت طولانی شما در آمریکا امیدهای زیادی درباره حل مشکلات نفت در ایران و دنیا به وجود آورد، حالا که دست خالی به ایران بر می‌گردید چگونه این مسأله را توجیه خواهید کرد؟ مصدق در جواب او می‌گوید: شما اشتباه می‌کنید دستهای خالی من بر قدرت من در ایران خواهد افزود و موقعیت مرا بیشتر تقویت خواهد کرد. اگر با دست پر می‌رفتم در توجیه سازش و توافق خود برای مردم دچار اشکال می‌شدم». نویسنده، بلافاصله به واکنشهای خصمانۀ مخالفان می‌پردازد و ادامه می‌دهد: «مخالفت با مصدق در هر دو جناح راست و چپ افزایش یافته بود و در حالی که عناصر دست راستی مصدق را متهم به گرایش به طرف کمونیستها و سوق دادن ایران به دامان کمونیسم می‌کردند، جناح چپ مصدق را متهم به سازشکاری و ساخت و پاخت با امپریالیسم آمریکا می‌کرد. انگلیسیها امیدوار بودند که این آشفتگی موجب تضعیف مصدق و روی کار آمدن یک حکومت "معقول" در ایران بشود ولی آمریکاییها از پیشرفت کمونیستها و خطر جانشینی مصدق به وسیلۀ حزب توده نگران بودند» (۴۴). بعد از بازگشت مصدق از این سفر، حزب توده در اعتراض به ملاقات مصدق با ترومن و ادعای بی‌اساس «سازش با امپریالیسم»، در روز ۱۴ آذر ۳۰ تظاهراتی در تهران برپا کرد که به زد و خورد

شدید آنان با طرفداران مصدق و نیروهای انتظامی منجر شد. این مسأله انتقاد شدید مهره‌های دربار در مجلس، طرفداران حزب توده و مخالفان مصدق در جبهه ملی را دامن زد به‌طوری که نشستهای مجلس در روزهای ۱۷ تا ۱۹ آذر با شدیدترین هتاکیه‌ها از جانب آنها به مصدق توأم بود. ذکر این نکته لازم به نظر می‌آید که نخست‌وزیری چرچیل در اوایل آبان ۳۰ (اواخر اکتبر ۱۹۵۱)، که طرفدار راه‌حل نظامی برای براندازی حکومت ملی دکتر مصدق بود، در گستاخ‌تر کردن مخالفان مصدق تأثیر بسزایی داشت.

قیام دلاورانه مردم در روز ۳۰ تیر ۳۱ به حمایت از دکتر مصدق، که به سقوط دولت چهار روزه قوام منجر شد، در تعمیق جنبش از سویی و تکمیل قطب‌بندیهای اجتماعی از سوی دیگر نقش تعیین‌کننده‌یی داشت. پس از تصویب قانون اختیارات فوق‌العاده مصدق توسط مجلس شورا در روز ۷ مرداد ۳۱، مخالفت‌های دشمنان مصدق بستر جدیدی پیدا کرد. کاشانی، بقایی، سرلشکر زاهدی و همه آنهايي که به نحوی با دربار پیوند داشتند، با این قانون، به بهانه زمینه‌سازی دیکتاتوری مصدق، به مخالفت برخاستند. این مخالفت‌ها پس از رد پیشنهاد مشترک آمریکا - انگلیس در روز دوم مهر توسط مصدق اوج تازه‌یی یافت (۴۵) و عوامل دربار نظیر سرلشکر زاهدی، سرلشکر حجازی و تعدادی دیگر، طرح کودتایی را در زیر چتر حمایتی دربار ریختند که در روز ۲۱ مهر کشف و خنثی شد. همزمان با این طرح، روز ۱۹ مهر بنا به درخواست حزب توده اعتصاب راه‌آهن تهران آغاز شد که عظیم‌ترین اعتصابی بود که حزب توده علیه حکومت ملی به راه انداخت. روز ۲۰ مهر حزب زحمتکشان دکتر بقایی که نیرومندترین حزب جبهه ملی بود تجزیه شد و دکتر بقایی راه خود را از خلیل ملکی، که از مصدق طرفداری می‌کرد، جدا نمود و به مخالفت علنی با دکتر مصدق پرداخت. روز ۲۳ مهر سرلشکر زاهدی، که با وجود دست داشتن در طراحی و مقدمات اجرای کار کودتا، به علت مصونیت پارلمانی دستگیر نشده بود، سخنرانی شدیدالحنی در مجلس سنا علیه مصدق ایراد کرد. این رویدادها در روزهایی صورت می‌گرفت که مراحل اولیه طرح «اقتصاد بدون نفت» شروع می‌شد. در اوج این سلسله درگیریها، که دخالت انگلیس و دربار در آنها محرز بود، گزارشی از مصدق در روز ۲۴ مهر درباره لزوم قطع رابطه سیاسی با انگلستان از رادیو ایران خوانده شد. روز ۳۰ مهر ۳۱ دکتر فاطمی وزیر خارجه ایران، ضمن یادداشتی خطاب به سفارت انگلیس، تصمیم ایران را مبنی بر قطع رابطه سیاسی با آن کشور اعلام کرد و علت چنین تصمیمی را عدم انعطاف انگلستان نسبت به حل معضل نفت، حمایت غیر قانونی از شرکت سابق و مداخلات آن دولت در ایجاد اخلال و هرج و مرج در ایران ذکر نمود. طبیعی بود که شاه راضی به این تصمیم نبود و، بنا به نوشته کیهان به تاریخ

۲۷ مهر ۱۳۳۱، از مصدق درخواست کرد که در تصمیم خود مبنی بر قطع رابطه سیاسی با انگلستان تجدید نظر نماید، اما او نپذیرفت. روز بعد از قطع رابطه با انگلستان مجلس شورای ملی مجلس سنا را، که یکی از کانونهای توطئه ایادی انگلیس علیه مصدق بود، منحل اعلام کرد. در این باره نیز مصدق نسبت به درخواستهای مکرر شاه برای بازگشایی مجلس سنا اعتنایی نکرد و تا پایان حکومت ملی این قانون توطئه بسته ماند. در روز اول آبان کار مهم دیگری هم انجام شد که بهانه جدیدی به دست مخالفان مصدق داد و آن انتشار خبر ارائه «قانون امنیت اجتماعی» به مجلس شورا بود. مصدق میخواست با اجرای این قانون جلو اخلاصهای عمال خارجی را در امر جنبش بگیرد، یعنی آزادی روباه را در مرغدانی محدود کند. خود وی، طی نامه‌یی به مجلس در روز ۲۵ آبان، علل ارائه چنین قانونی را اینطور بیان می‌کند: «بر اثر پیش‌آمد یک سلسله مسائل داخلی و خارجی که دولت از نظر حفظ مصالح کشور ناگزیر از انجام آن بود و اخذ تصمیماتی که در نتیجه فراهم شدن زمینه برای شروع به اصلاحات اساسی در شئون مختلف کشور ضروری می‌نمود، با توجه به گزارشهایی که از مقامات مسئول تأمینی و انتظامی راجع به اوضاع عمومی می‌رسید و شیوع تحریکات دامن‌داری را از طرف عمال بیگانه و ایادی آنان تأیید می‌کرد، به منظور حفظ امنیت کلیه نقاط کارگری و بنگاهها و ادارات دولتی و جلوگیری از اعتصاب غیر قانونی و عصیان و تمرد و اخلاص در نظم و آرامش در سراسر کشور(۴۶)، موادی به اینجانب پیشنهاد شد که موافقت با آن را با در نظر گرفتن مقتضیات وقت از لحاظ حفظ آزادی و تأمین امنیت اجتماعی سودمند تشخیص داده لازم دانستم با جرح و تعدیل در آن مواد به صورت لایحه قانون اجتماعی... به موقع اجرا گذاشته شود... بدیهی است پاره‌یی اصلاحات مورد نظر با منافع اشخاص زیادی که همیشه سد راه اصلاحات اساسی بوده‌اند اصطکاک پیدا می‌کند، در این صورت اگر اصلاحات صحیح و به موقع باشد و افراد بخواهند اوضاع را به نفع خود آشفته و اقدامات دولت را خنثی سازند، البته دولت با استفاده از مقررات لایحه قانون امنیت اجتماعی از سوءاستفاده آنان جلوگیری خواهد نمود و چنانچه عمل خلافی انجام ندهند هیچ مقامی مزاحم آنان نخواهد شد. اوضاع حاضر... قطعیت تصمیم و شدت عمل را در اجرای مقررات جاریه ایجاب می‌کرد، البته نرمی و مدارا در موقع خود بسیار مستحسن و دلپسند است ولی در غیر موقع زیان‌آور خواهد بود. خشونت‌ی که برای ارباب آزادیخواهان و اختناق مردم به عمل آید بسیار ناپسند است ولی وقتی برای حفظ آزادی عمومی باشد نباید موجب نگرانی افراد بشود» (۴۷). دشمنان مصدق اعم از حزب توده و عوامل دربار و امپریالیسم علیه این طرح نیز در مطبوعات و از تریبون مجلس به انتقاد پرداختند. دکتر بقایی در روز ۱۱ آبان در

مجلس، طی انتقاد شدیدی به مصدق به علت جلوگیری نکردن از فعالیت توده‌یها، این طرح را بدتر از یاسای چنگیزی شمرد و در انتقاد به آن گفت: «در هیچ کشوری چنین قانونی امضا نشده است. آقایان یاسای چنگیزی را بیاورید ما با کمال میل آن را قبول می‌کنیم بهتر از این قانون است. من از آقای دکتر مصدق... تقاضا دارم که فوراً این قانون را لغو کنند... و ضمناً از سیاست آزادیخواهی نسبت به کمونیستها دست بردارد» (۴۸). هوچیگریها و جار و جنجالها و کینه‌ورزیهایی که تصویب این طرح دامن زد، پس از انتخابات آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا، شدت گرفت و پس از تقاضای تمدید اختیارات شش ماهه در روز ۱۸ دی، به نقطه اوج رسید و در جلسه روز ۲۳ دی مجلس شورا شکل علنی به خود گرفت. مصدق در مورد ضرورت تمدید اختیارات گفت: «رفع مشکلاتی که برای ملت ایران ایجاد شده ایجاب می‌کند که نسبت به اصلاحات مورد نظر به سرعت ولی البته با مطالعه و دقت لازم اتخاذ شده و به موقع اجرا گذارده شود، چه اگر بنا باشد در این موقع حساس برای هر یک از اصلاحات لازم و فوری لوایحی تهیه و پس از کل تشریفات پارلمانی به موقع اجرا درآید فرصت از دست می‌رود و هیچ اصلاحی به موقع ضروری خود انجام نخواهد گرفت. از این رو ماده واحده زیر را پیشنهاد می‌کند: ماده واحده - به شخص آقای دکتر مصدق، نخست‌وزیر، اختیار داده می‌شود که از تاریخ تصویب این قانون تا مدت شش ماه لوایحی که برای اجرای مواد نه‌گانه برنامه دولت ضروری است و در جلسه هفتم مرداد ماه ۳۱ مجلس شورای ملی تصویب شده است تهیه نموده و پس از آزمایش آنها را منتهای ظرف شش ماه که مدت این اختیارات است تقدیم مجلس نمایند و تا موقعی که تکلیف آنها در مجلس معین نشده لازم‌الاجرا باشد» (۴۹).

حسین مکی که پس از سفر به آمریکا و اروپا (وی روز ۱۶ آذر به ایران برگشت) چند بار با شاه ملاقات کرده بود، به علت این که امر مدیریت پالایشگاه نفت آبادان به او واگذار نشده بود (۵۰)، روز سوم دی از شورای عالی نفت کناره گرفت و در روز ارائه لایحه تمدید اختیارات به مجلس، از نمایندگی هم استعفا کرد. چند روز بعد حزب توده از طریق روزنامه «بسوی آینده» (۲۳ دی ۱۳۳۱) مخالفت خود را با آن لایحه اعلام کرد و دو روز پس از آن دکتر بقایی نیز با این درخواست به مخالفت برخاست. کاشانی که آن روزها با شاه رابطه حسنه‌ی برقرار کرده بود و اغلب ملاقاتهایی بین آن دو صورت می‌گرفت (۵۱)، طی نامه‌ی به مجلس، در اعتراض به لایحه تمدید اختیارات، نوشت: «تا موقعی که ریاست مجلس شورای ملی را به عهده دارم اجازه طرح لایحه اختیارات و نظیر این قبیل لوایح را که مخالف قانون اساسی است در مجلس نمی‌دهم و صریحاً قدغن می‌کنم که از طرح آن خودداری شود» (۵۲). حاشی‌زاده نیز که از «الطاف ملوکانه» بهره‌مند شده بود ضمن اظهار مخالفت با

لایحه پیشنهادی مصدق، شدیداً بهوی تاخت و گفت: «این دکان نفت که برای جماعتی نان و آب شده و برای مملکت موجب فلاکت، بایستی بسته شود... مصدق مملکت ایران را در کوچه بن‌بست گذاشته... چطور ما در مسائل خارجی اختیار را به دست یک نفر بدهیم؟ از مطالعه تقاضای اختیارات ایشان من فهمیدم که مزاج علیل دارای فکر علیل است» (۵۳). بهرغم همه این مخالفت خوانیها، روز ۲۹ دی اقشار و طبقات مختلف مردم، به‌خصوص دانشگاهیان، تظاهرات وسیعی در پشتیبانی از مصدق برپا کردند و همین تظاهرات یکپارچه مردم باعث شد که طرح در روز ۳۰ دی با اکثریت ۵۹ رأی از ۶۶ رأی به تصویب برسد.

کودتای نافرجام ۹ اسفند که شاه در محور آن قرار داشت، نقطه وصل همه افراد و جریانهایی شد که مصدق از مطامع فرصت طلبانه یا خیانتکارانه آنها جلوگیری کرده بود. برای زمینه‌سازی قرار بر این شده بود که رجاله‌هایی نظیر سید محمد بهبهانی، بهبهانه قصد خروج شاه از ایران، ایادی و اوباش وابسته به دربار را تحریک کنند و با کمک آنها و پشتیبانی ارتش، در کاخ خود شاه و یا محل نخست‌وزیری به‌کشتن مصدق و دستگیری دکتر فاطمی و یاران نزدیک و وفادار وی اقدام کنند. کاشانی، که بعد از ۳۰ تیر ۳۱ در همه کوششهای مذبوحانه دربار علیه مصدق شرکت فعال داشت، در این توطئه هم فعالانه شرکت کرد. ثریا اسفندیاری، همسر شاه، در این باره می‌نویسد: «در فوریه ۱۹۵۳... شبی که فردای آن قرار بود حرکت کنیم، با تعجب مشاهده کردم که فرستاده آیت‌الله کاشانی - بزرگترین مقام مذهبی ایران - به دیدارم آمده است. وی گفت: علیاحضرت، به‌طوری که بهما اطلاع داده‌اند شاه به‌توصیه شما قصد دارد کشورش را ترک کند. آیت‌الله از شما تقاضا دارد با همه نفوذتان سعی کنید شاه را قانع نمایید از این تصمیم منصرف شوند» (۵۴). کاشانی طی نامه‌یی به شاه، در روز نهم اسفند ۳۱، نوشت: «به عرض اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می‌رساند، همان‌طوری که ضمن نامه رسمی به‌وسیله هیأت رئیسه مجلس شورای ملی نظر خود را دائر بر عدم صلاح مسافرت همایونی در این موقع خطیر به عرض رسانیده‌ام اینک بدین‌وسیله بار دیگر نظر خود را تأیید می‌نمایم. ایام عظمت مستدام باد. سیدابوالقاسم کاشانی». وی هم‌چنین طی اعلامیه‌یی از همه مردم خواست که متفقاً از شاه بخواهند که در تصمیم خود به‌خروج از ایران تجدید نظر کند (۵۵). پس از کودتای نافرجام شاه و سرسپردگانش در ۹ اسفند، مردم تهران و شهرستانها به حمایت از مصدق به‌خیابانها ریختند. فردای آن روز بازار تهران به‌حواداری از مصدق بسته شد. لزوم شدت عمل در برابر کودتاچیان به‌ضرورت واقعی روز تبدیل شد. در روز ۱۰ اسفند سی‌تن از فراکسیون نهضت ملی در حمایت از مصدق در مجلس نشستی تشکیل دادند و از او خواستند که در برابر اخلاگران

شدت عمل نشان دهد (۵۶). در همین روز حزب نیروی سوم، که خلیل ملکی پس از جدا شدن از «حزب زحمتکشان» بقایی آن را رهبری می‌کرد، به مصدق پیشنهاد کرد برای جلوگیری از اقدامات مشابه کودتای ۹ اسفند، «گارد ملی» از توده‌های طرفدار تشکیل دهد و اسلحه در اختیار آنها بگذارد (۵۷). در روزهای ۱۰ و ۱۱ اسفند کانون افسران بازنشسته که سرلشکر زاهدی رئیس آن بود و در کودتای ۹ اسفند نیز فعالانه شرکت داشت در میدان بهارستان به تظاهرات علیه مصدق دست زد و چون ارتش از آنها پشتیبانی می‌کرد، این تظاهرات بدون مانع دو روز ادامه یافت. در ادامه اقدامات ضد ملی وابستگان به دربار، ربودن سرتیپ افشار طوس، رئیس شهربانی کل کشور در دولت مصدق، را می‌توان ذکر کرد. این عمل در روز اول اردیبهشت ۳۲، توسط سرلشکر زاهدی، دکتر بقایی و چند تن از عناصر وابسته به دربار صورت گرفت. افشار طوس یکی از وفاداران جدی مصدق بود که در جلوگیری از کودتای ۹ اسفند نقش درجه اول داشت. وی روز ۶ اسفند ۳۱ سرلشکر زاهدی را به جرم ایجاد غائله بختیارها دستگیر کرده بود، ولی پادرمیانی شاه باعث شد که زاهدی به سرعت آزاد شود. افشار طوس را پس از دستگیری شکنجه کردند و چند روز بعد او را به قتل رساندند. جنازه‌اش در غاری در لشکرک پیدا شد. در مورد بقایی، که آن روزها علیه مصدق به فعالیت شدید پرداخته بود، توضیح مختصری لازم است: وی در دوره ۱۵ و ۱۶ مجلس نماینده بود و از طرفداران فعال ملی کردن صنعت نفت به شمار می‌رفت. او از اعضای اولیه جبهه ملی بود. «حزب زحمتکشان»، که بنیانگذار و فرد شاخص آن بقایی بود، پس از پیوستن خلیل ملکی به آن از احزاب اصلی جبهه ملی شد. بعد از ۳۰ تیر ۳۱، دکتر بقایی در ضدیت با مصدق در کنار کاشانی قرار گرفت. بعد از کشف تماس یکی از نزدیکان بقایی به نام دکتر عیسی سپهبدی با قوام السلطنه، اختلاف بین ملکی و بقایی آغاز شد و با بالا گرفتن دامنه ضدیت بقایی با مصدق تشدید شد و تا ۲۰ مهر ۳۱ ادامه یافت. در این روز ملکی که از طرفداران دکتر مصدق بود از او جدا شد و حزب نیروی سوم را تشکیل داد. از آن پس بقایی روزبه‌روز به دربار نزدیکتر و از نهضت ملی دورتر شد. پس از پیشنهاد ماده واحده‌یی به مجلس در مورد جلوگیری از «ورود، تهیه، خرید و فروش و مصرف کلیه نوشابه‌های الکلی در سراسر کشور» در ۱۲ بهمن ۳۱، که براساس رهنمود کاشانی و بهمدستی حائری‌زاده و شمس قنات‌آبادی و چند تن دیگر صورت داد و به تصویب نرسید، راه خود را از مصدق جدا کرد و سه روز بعد از جبهه ملی استعفا داد و دو اسبه به سوی دربار تاخت. بقایی از شاه وعده نخست‌وزیری گرفته بود و حائری‌زاده و شمس قنات‌آبادی (۵۸) هم هریک وعده‌هایی مناسب حال خود دریافت کرده بودند. البته بقایی از سالها قبل با دربار در ارتباط بود و با عبدالحسین

هژیر، که به نخست‌وزیری هم رسید، «روابط حسنه» داشت (۵۹) و مراتب وفاداری خود را به «آستان مقدس و مقام شامخ سلطنت مشروطه و شخص شخیص اعلیحضرت یمایونی محمدرضا شاه پهلوی شاهنشاه محبوب و پدر تاجدار ملت ایران» (۶۰) ابراز کرده بود. بقایی از همدستان کاشانی بود و بعدها نیز طرفدار دواآتشة خمینی شد و پس از سرنگونی رژیم سلطنتی به‌زیر عبای خمینی خزید و از فعالان رژیم ضدبشری او شد. کاشانی، بقایی، حسین‌مکی، حائری‌زاده و شمس‌قنات‌آبادی، در شرایطی که خرید نفت ایران از سوی کارتل‌های وابسته به انگلیس و سپس آمریکا تحریم شده بود، همصدا با امثال میراشرافی، زبان به انتقاد از مصدق گشودند. شمس قنات‌آبادی روز ۲۹ اردیبهشت ۳۲ در مجلس، علیه فروش نفت با صدی پنجاه تنزل بها صحبت کرد. میراشرافی در همان جلسه در تأیید صحبت‌های او، گفت: «این پنجاه درصد، مقدمه همان فروش به خارجی است» (۶۱). همزمان با تشدید فعالیت‌های دربار و استعمار و وابستگان رنگارنگ آنها، حزب توده نیز فعالیت‌های خود را علیه مصدق شدت بخشید. در اردیبهشت ۳۲ اعتصاب دخانیات را به راه انداخت. در همان ماه (در روز اول ماه مه) تظاهراتی علیه دولت برگزار کرد که توسط ایادی دربار به خشونت و زد و خورد کشیده شد ولی حزب توده آن را به حساب مصدق گذاشت. نشریه «بسوی آینده» در روز ۱۴ اردیبهشت نوشت: «دکتر مصدق که در توطئه خائنانه اول ماه مه شرکت داشت یکبار دیگر چهره واقعی خود را به عموم افراد ملت مخصوصاً کارگران مبارز و شرافتمند ایران نشان داد... دولت عوام‌فریب و جنایتکار مصدق تصمیم دارد با این رذالتهای مردم را بترساند» (۶۲).

روز چهارم تیر در جلسیهی در دفتر جان فاستردالس، وزیر خارجه آمریکا، که در آن هندرسن، سفیر آمریکا در ایران، آلن‌دالس، رئیس سازمان «سیا» و چارلز ویلسون وزیر دفاع آمریکا حضور داشتند، تصمیم نهایی برای سرنگونی دولت مصدق گرفته شد. هندرسن در همین جلسه گفته بود: «با وضع خطرناک و نومید کننده‌یی روبرو هستیم و با مرد دیوانه‌یی که با روسها متحد خواهد شد، ما انتخاب دیگری نداریم» (۶۳). همزمان با این تصمیم آمریکا، حزب توده باز هم بر فعالیت‌های خود در جهت تضعیف دولت مصدق افزود و در همین ماه سومین اعتصاب بزرگ در دوره مصدق، یعنی اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها را به راه انداخت. نویسنده کتاب «جنگ قدرتها در ایران» در زمینه تشدید فعالیت حزب توده می‌نویسد: «در ماه مه سال ۱۹۵۳ (اردیبهشت ۳۲) جان فاستردالس، وزیر خارجه جدید آمریکا، سفری به کشورهای خاورمیانه کرد... در طرحی که آمریکا برای ایجاد یک سد دفاعی در برابر شوروی در خاورمیانه داشت ایران می‌بایست نقش اصلی را بازی می‌کرد. شورویها با توجه به این طرح و برای سد کردن راه نفوذ آمریکا در ایران بر

فعالیت‌های خود در این کشور افزودند و گزارش‌های اطلاعاتی آمریکا از ایران نیز حاکی از این بود که ... حزب توده می‌خواست به‌کمک عوامل خود در ارتش در اولین فرصت مناسب شاه را از میان بردارد و از مصدق به‌عنوان یک رئیس حکومت ظاهری و بدون اختیار (شاید در مقام ریاست جمهوری) استفاده نماید. با انتصاب آناتولی لاورنتیف به‌سمت سفیر شوروی در تهران این نگرانی‌ها افزایش یافت، زیرا لاورنتیف همان کسی بود که طرح کودتای کمونیستی چکسلواکی را در سال ۱۹۴۸ به‌موقع اجرا گذاشت» (۶۴).

همزمان با تصمیم قاطع امپریالیسم آمریکا و انگلیس در براندازی حکومت ملی و دسیسه‌های دربار و وابستگان آن، کاشانی و دار و دسته‌اش، زخم‌دار از نفوذ اجتماعی مصدق (۶۵) و خنثی شدن توطئه‌های دربار علیه او، بر دامنهٔ ضدیت خود با وی افزودند و از خرداد ۳۲ (رمضان ۱۳۷۲)، خود او و واعظان طرفدارش به‌تبلیغ علیه مصدق پرداختند و به‌تدریج حجم این قبیل تبلیغات را افزایش دادند. گاه همین تبلیغات درگیریهایی را برمی‌انگیخت، از جمله در شب ۹ مرداد ۳۲، در منزل کاشانی، بین عده‌ایی از طرفداران وی و دوستان مصدق زد و خوردی روی داد که به زخمی شدن عده‌ایی منجر شد. تحصن سرلشکر زاهدی در مجلس پس از قتل افشار طوس، برای در امان ماندن از دستگیری و محاکمه، و حمایت کاشانی از وی تا موقعی که رئیس مجلس بود از جمله مواردی است که همدستی او را با کودتاچیان علیه مصدق نشان می‌دهد. سرانجام «توطئه‌ها و دسایس که مظهر همسویی و اتحاد عمل عینی همهٔ اضداد مصدق - یعنی اضداد استقلال و آزادی ایران - با دربار محمدرضا شاه بود در کودتای ۲۸ مرداد به‌یکدیگر گره خورد». بعد از این کودتای ننگین و اسارت‌بار، همهٔ کسانی که از موجودیت راه مصدق بقایشان در خطر می‌افتاد، دست در دست شاه و سرلشکر زاهدی و شعبان بی‌مخ و رجاله‌های دیگر، به‌دست‌افشانی پرداختند. بهبهانی به‌خاطر نجات مملکت از شر بی‌دینان به‌شاه در ایتالیا تبریک گفت و شاه هم او را با فرستادن تلگرامی مورد «مراحم ملوکانه» قرار داد. کاشانی نیز پس از کودتا، طی اعلامیه‌یی که از رادیو ایران پخش شد، پشتیبانی خود را از دولت نظامی سرلشکر زاهدی اعلام کرد. در بخشی از این اعلامیه گفته شده است: «جای مسرت است که دولت جناب آقای زاهدی که خود یکی از طرفداران جبهه ملی بود تصمیم دارند که شرافتمندانه از حیثیت و آبروی ملت ایران دفاع نموده و در راه اصلاح ملت حداکثر فداکاری را بنمایند» (۶۶). همین آخوند مرتجع در جریان محاکمهٔ دکتر مصدق، در مصاحبه‌یی با روزنامهٔ «المصری» که متن آن در کیهان ۱۷ شهریور ۱۳۳۲ به‌چاپ رسید، در انتقاد به‌مصدق گفت: «مصدق برخلاف قانون اساسی قدم برداشت و دستور داد مجسمه‌های شاه سابق ایران را از جایگاه عمومی

بردارند»... و افزود: «مصدق برای برقراری جمهوریت می‌کوشید. او شاه را مجبور کرد که ایران را ترک نماید، اما شاه با عزت و محبوبیت چند روز بعد بازگشت... ملت شاه را دوست دارد». همین شخص در حمایت از سرلشکر زاهدی، در روزهای پس از کودتا، گفت: «من از ژنرال زاهدی مادام که به‌منفعت ایران قدم بردارد پشتیبانی می‌کنم... آنچه امروز بر مصدق گذشته است نتیجهٔ عدل خداوندی است» (۶۷). وقتی خبرنگار «اخبارالیوم» از او می‌پرسد: «نظر شما دربارهٔ مجازات مصدق چیست؟» در جواب می‌گوید: «طبق شرع شریف اسلامی مجازات کسی که به‌فرماندهی و نمایندگی کشور در جهاد خیانت کند مرگ است» (۶۸). روزنامهٔ «نبرد ملت» (۶۹)، حامی و مدافع کاشانی، در روز ۲۹ مرداد نوشت: «دیروز تهران در زیر قدمهای مردانهٔ افراد ارتش و مسلمانان ضد اجنبی می‌لرزید. مصدق غول پیر خون‌آشام در زیر ضربات محو کنندهٔ مسلمانان استعفا کرد. حسین فاطمی خائن که از خطر گلولهٔ برادران نجات پیدا کرده بود قطعه‌قطعه شد. نخست‌وزیر انقلابی و قانونی [منظور سرلشکر زاهدی است] برای ملت سخنرانی نمود... کلیهٔ مراکز دولتی به‌تصرف مسلمانان و قشون اسلامی درآمد و جاسوسان و وطن‌فروشان و عمال حکومت خائن مصدق از ترس انتقام ملت به‌لانه‌های کثیف خود فرار کردند». این روزنامه در روز ۲ شهریور ۳۲ در صفحهٔ اول با تیتر درشت نوشت: «غلبهٔ درخشان حق بر باطل» (۷۰). نشریات جیره‌خوار دیگر نیز به‌همین‌سان از سقوط حکومت ملی دکتر مصدق، که یگانه امید مردم در آن دورهٔ پرفتنه و اختناق بود، به‌شادمانی پرداختند. رجّاله‌های پسمانده از آن کودتای سراسر تباهی و ننگ نیز هنوز شادمانی خود را از سقوط تنها حامی و پناهگاه مردم پنهان نمی‌کنند. نزدیک به‌سی سال بعد از این کودتا، خمینی ضد بشر در ۳۰ خرداد ۶۰ گفت: «مصدق اگر می‌ماند به‌اسلام سیلی می‌زد، در کودتای ۲۸ مرداد از اسلام سیلی خورد».

مبانی دیپلماسی ملی مصدق

پایبندی به‌اصول استقلال‌طلبانه و توانمندی در حل و فصل پیچیده‌ترین مسائل دیپلماتیک، در امر جنبش، اساساً به‌مثابه «شرط لازم» می‌تواند عمل کند، بدون مبانی و زیرساختهای مکفی، این شرط، در پیشبرد کار خطیر آزادی و استقلال، نمی‌تواند تعیین کننده باشد. راه مصدق یعنی رسیدن به‌استقلال از گذرگاه سیاست خارجی موازنهٔ منفی، که در جوهر خود مبین اتکا به‌ظرفیتهای و مقدّرات ملی بود، در جهانی که به‌سوی قطبی شدن کامل پیش می‌رفت، الزامهای مبنایی بسیار پیچیده‌یی را می‌طلبید که در میدان جذب و دفع دو قطب بتواند استقلال، پایداری، تداوم و

پیشرفت خود را تضمین کند. بهره‌یابی دیپلماتیک از تضاد بین دو قطب جهانی، خنثی کردن قدرت یکی توسط دیگری و دستیابی به امکان فعالیت‌های استقلال‌طلبانه، کاری بود که مصدق به‌خوبی از عهده آن برآمد. در راستای ایجاد، فراهم کردن و تحکیم مبانی لازم برای حفظ دستاوردهای دیپلماتیک و حراست از عرصه‌های فتح شده در زمینه استقلال و آزادی نیز، در حدّ توان فردی و امکانات و مقدورات تاریخی جنبش مایه گذاشت تا بتواند در برابر مانورهای خصمانه اضداد داخلی سیاست موازنه منفی و قدرتهای جهانی پشتیبان آنها نه تنها جنبش را حفظ کند بلکه، با استحکام و اقتدار بخشیدن به آن در میدان تجربه خونین استقلال، برای جنبشهای استقلال‌طلبانه جهان سوم الگویی راهگشا و بن‌بست شکن فراهم نماید. در این‌جا لازم است به اختصار مبانی جنبش ضد استعماری - ضد استبدادی ایران در دوره پیشوای کبیر استقلال و آزادی، دکتر مصدق، را - البته در کادر بینش، شیوه و سطح جنبش در آن دوران، بدون این که بخواهیم ذره‌یی به‌ظرفیتهای ارزشمند آن کم بها دهیم - بررسی کنیم. آنچه به مصدق برمی‌گردد و باید گفت، این است که وی در کادر «الزامها و اجبارها»ی جنبش در آن شرایط، از آن چه می‌دانست و می‌بایست کوتاهی نکرد.

ظرفیتهای اجتماعی

در علاقه و عشق شدیدی که مصدق به مردم داشت و طی تلاش پنجاه ساله‌اش برای رهایی مردم از چنگ فقر و فلاکت و سیه‌روزی از جان مایه گذاشت، هیچ تردیدی نمی‌توان کرد. خود او بارها آن را با بیانیهای مختلف به‌زبان آورده و در مجموعه فعالیت‌های اجتماعی او نیز این خصیصه به‌طرز آشکاری دیده می‌شود. مصدق خود را «نوکر ملت» (۷۱) می‌دانست. از نظر او «قانونها، مجلسها و دولت‌ها برای خاطر مردم به‌وجود آمده‌اند نه مردم به‌خاطر آنها... هیچ قانونی بالاتر از اراده مردم وجود ندارد» (۷۲). وقتی با انتخاب آیزنهاور به ریاست جمهوری آمریکا، که طبعاً پشت جبهه قدرتمندی برای دست‌اندرکاران کودتا علیه دولت ملی مصدق به‌شمار می‌رفت، توطئه‌ها و کینه‌توزیهای مخالفان شدت یافت، مصدق طی یک سخنرانی رادیویی در روز ۱۶ دی ۳۱ از تنها قدرت مشروعی که می‌شناخت - مردم - کمک گرفت و آنها را به دفاع از دستاوردهای جنبش، که می‌رفت در معرض تهاجم گسترده مخالفان نابود شود، فراخواند. او در این سخنرانی گفت: «هموطنان عزیز! یک اصل ثابت و تغییر ناپذیر برای حکومتی که به افکار عمومی تکیه دارد این است که هر وقت با مشکلی روبرو می‌شود به منبع قدرت و سرچشمه لایزال نیروی ملت متوجه

می‌گردد و موجد نهضت بزرگ و عظیم ملی را در جریان حوادث و تحولات می‌گذارد. محتاج به گفتن من نیست بلکه دنیا نیز آگاه است که رستاخیز بی‌سابقه و جنبش پرافتخار اخیر ایران را هیچ کس جز ملت شالوده‌گذاری نکرده و این دست توانای ملت است که با تمام بی‌اسبابی و اقدامات تخریبی یکصد و پنجاه سالهٔ اجنبی... قوای اهریمنی استعمار را درهم شکسته و طومار غارتگریهای نیم قرن او را برای ابد برهم پیچیده است» (۷۳). طی حکومت دو سال و چند ماههٔ مصدق مردم بارها حمایت خود را از او نشان دادند. به عنوان نقطهٔ اوج این اظهار حمایتها، می‌توان از قیام ملی روز ۳۰ تیر ۳۱ نام برد که طی آن مردم یکپارچه با شعار «یا مرگ یا مصدق»، علیه دولت چهار روزهٔ قوام‌السلطنه، مه‌ر سرسپردهٔ امپریالیسم، به پا خاستند و وفاداری خود را به آرمان به حق دکتر مصدق - آزادی و استقلال - نشان دادند. تظاهرات اعتراضی آمیز مردم سراسر کشور را فرا گرفت. مردم آبادان که نسبت به مظلوم دستگاه استعماری شرکت نفت سابق ایران و انگلیس شناخت عینی‌تری داشتند، شور بیشتری از خود نشان دادند. سیل تلگراف و نامه، در اعتراض به حکومت قوام‌السلطنه و پشتیبانی از دکتر مصدق، از سرتاسر ایران به سوی تهران روان شد. در شهرهای خوزستان کارگران دست از کار کشیدند. شهر تهران نیز از ۲۹ تیر به حال تعطیل درآمد. در آن روز و به‌ویژه فردای آن، انبوه مردم با شعار «یا مرگ یا مصدق»، «مصدق پیروز است»، «مرگ بر قوام‌السلطنه»، به خیابانها ریختند و با نیروهای ارتشی و شهربانی که برای مقابله با تظاهرکنندگان از سوی فرمانداری نظامی بسیج شده بودند به مقابله پرداختند. خبرنگار روزنامهٔ کیهان مشاهدات خود را در روز ۳۰ تیر بدین شرح نقل کرده است: «گذشته از تعطیل بازار و مغازه‌ها، رانندگان اتوبوسهای شهری و کارگران کارخانه‌ها و کارگاهها دست از کار کشیده و به تظاهرکنندگان پیوسته بودند. کوشش مأموران انتظامی برای جلوگیری از تعطیل ادارات شکست خورد. از ساعت ۹ صبح به بعد ادارات دولتی هم تعطیل گردید، به علت اعتصاب کارگران راه‌آهن قطارهای مسافری و باری نیز از کار باز ماند... حوالی ظهر زد و خورد در میدان بهارستان، اکباتان، ناصر خسرو و بازار به اوج شدت رسید و گروه کثیری کشته و مجروح شدند. در شهرهای مشهد، آبادان، کرمان، شیراز، تبریز، اصفهان و رشت... مردم مبارزهٔ روزهای پیش را به اوج سرنوشت‌ساز سیام تیر رسانده بودند و حماسه‌آفرینی می‌کردند... در خیابان اکباتان جوانی که گلوله خورده بود و در خون خود می‌غلطید، به دشواری برخاست و با انگشتان رنگین شده از خون خود بر دیوار کنارش نوشت: این خون زحمتکشان ملت ایران است. زنده باد مصدق، و بعد جان سپرد... با اوجگیری قیام به تدریج آثار نافرمانی در صفوف نظامیان ظاهر شد و خطر پیوستن افسران و سربازان به قیام کنندگان و

ایستادگی مردم در برابر نیروهای انتظامی، شاه را سخت نگران ساخت. قریب ۸۰۰ تن از مردم تهران کشته یا زخمی شده بودند، ولی لحظه به لحظه مقاومت مردم گسترده‌تر می‌شد و قیام به مرحلهٔ انقلاب می‌رسید... مقارن ساعت چهار بعد از ظهر به دستور شاه نیروهای ارتش و انتظامی عقب نشستند. متعاقب بازگشت نظامیان به سربازخانه قوام السلطنه مجبور به استعفا گردید و مخفی شد... ساعت ۷ بعد از ظهر، هزاران تن از مردم تهران عازم خانهٔ دکتر مصدق شدند. رهبر جبهه ملی در حالی که به شدت می‌گریست گفت: ای کاش مرده بودم و ملت ایران را این‌طور عزادار نمی‌دیدم... سپس افزود: ای مردم، من به جرات می‌گویم استقلال ایران از دست رفته بود ولی شما با رشادت خود آن را گرفتید» (۷۴).

حمایت یکپارچهٔ مردم از مصدق تا کودتای اسارت‌بار ۲۸ مرداد به نحو بارزی ادامه داشت. ناظران خارجی نیز بارها به این امر اشاره کرده‌اند. حتی «مطبوعات آمریکا تقریباً در این امر متفق‌القول بودند که مصدق یک چهرهٔ ملی است و مبارزهٔ او با انگلیسی‌ها از پشتیبانی افکار عمومی برخوردار است» (۷۵). باید تأکید کرد که عشق مردم به مصدق، بازتاب عشقی بود که او به مردم داشت و تا آخر عمر هم‌چنان آن را در قلب خود شعله‌ور نگاه داشت. او برای فدا کردن جان خود در راه ملت آماده بود. او، به رغم مدعیان عاقبتجوی امروزیش که برای ادامهٔ زندگانی توأم با ذلت خود سر در آخور خمینی ضدبشر فرو برده‌اند، می‌گفت: «تا من و عده‌یی در راه آزادی از بین نرویم، ملت ایران روی آسایش را نخواهد دید و به استفاده از حق ملی و حیاتی نایل نخواهد شد» (۷۶). این مسأله حتی در نخستین سخنرانی رادیویییش در ۷ اردیبهشت ۳۵، نیز منعکس است: «هموطنان عزیز! تردید ندارم که برای قبول این کار و بار گرانی که به دوش گرفته‌ام از بین می‌روم... ولی در راه شما جان چیز قابلی نیست و از صمیم قلب راضی هستم که آن را فدای آسایش شما کنم» (۷۷). وقتی در پایان عمر، پس از سالها زندان و تبعید و دوری از مردم، در اواخر پاییز ۱۳۴۵ به علت ابتلا به بیماری سرطان دهان به تهران انتقال یافت و زیر نظر مأموران سازمان امنیت تحت معالجه قرار گرفت، خانواده‌اش، که موفق نشده بودند سازمان امنیت را راضی کنند که او را برای معالجه به خارج ببرند، تصمیم گرفتند برای مداوای او پزشک از خارج بیاورند. وقتی این تصمیم را با خود وی در میان گذاشتند به این اقدام اعتراض کرد و گفت: «لعنت بر من و هر کسی که در این زمان خرج چندین خانواده از این مملکت فقیر را صرف آوردن دکتر از خارجه بنماید... وصیت می‌کنم که فرزندان و خویشان نزدیکم از جنازهٔ من تشییع کنند و مرا در محلی که شهدای سیام تیر مدفونند، دفن نمایند» (۷۸).

شمع وجود مصدق کبیر، مصدق آزاده، در صبح روز یکشنبه ۱۴ اسفند ۴۵

سرانجام به خاموشی گرایید. ساواک شاه که از جنازه او نیز وحشت داشت، از انجام آخرین آرزوی او جلوگیری کرد؛ در نتیجه فرزندان و چند تن از یارانش او را طی مراسم ساده‌یی در تبعیدگاهش - احمدآباد - دفن کردند.

جبهه ملی

در اعتراض به انتخابات دوره شانزدهم مجلس شورای ملی، مصدق و نوزده تن از معترضان به این انتخابات، که در ضمن از افراد سرشناس بودند، در روز جمعه ۲۲ مهر ۱۳۲۸ در دربار متحصن شدند و طی نامه‌یی به شاه، به موارد نقض قانون و مداخله علنی مقامهای دولتی در این انتخابات اعتراض کردند و خواستار الغای انتخابات شدند. وقتی پس از چهار روز، به درخواست تحصن‌گزیدگان رسیدگی نشد، آنها طی بیانیه‌یی انتخابات دوره شانزدهم مجلس را غیر قانونی اعلام کردند و به تحصن خاتمه دادند. روز اول آبان همه آن افراد، به جز یک تن، در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و به تأسیس «جبهه ملی» اقدام نمودند. چند تن از مؤسسان جبهه ملی عبارتند از: دکتر مصدق، دکتر فاطمی، مهندس زیرک‌زاده، دکتر مظفر بقایی، دکتر سنجابی، دکتر شایگان، عبدالقدیر آزاد، عمیدی نوری، ارسلان خلعتبری، حسن صدر، دکتر رضا کاویانی، حائری‌زاده، شمس‌الدین امیرعلایی و ... افراد تشکیل دهنده جبهه ملی، وقتی جنبش در سطح و در پی خواستهای محدود بود، همراه و همسو بودند ولی با تعمیق جنبش و سمتگیری مطالبات در جهت برآورد خواستهای مردم زحمتکش و نفی بند و پیوند استعمار و استبداد، راه خود را جدا کردند و هراسان از اعتلای مقاومت مردمی، حیات خود را با حیات رژیم شاه گره زدند و، همراه و هم‌پیوند با ایادی دست‌پرورده آن رژیم، با مقاومت رشد یابنده مردم به‌مقابله پرداختند. قیام مردم قهرمان ایران به‌پشتیبانی از مصدق در ۳۰ تیر ۳۱ و ورود عنصر اجتماعی، در تعمیق مرزبندیها و مشخص شدن جایگاه واقعی هر نیرو در حکومت ملی نقطه عطف مهمی است. از آن پس، به تدریج، همه «دل به‌دو جایان»، «کبوتران دو برجه»، فرصت‌طلبان و میوه‌چینانی که برای دستیابی به جا و مقام و منزلت اجتماعی خود را در طیف نیروهای ملی جازده بودند، صف خود را جدا کردند و ماهیت واقعی آنها به‌مرور بارز شد. جبهه ملی نیز بعد از قیام سی تیر عرصه تعارضهای جنبش و ضد جنبش شد. این تعارضها، در آستانه انتخابات مجلس هفدهم و تسلیم نشدن مصدق به خواستهای قدرت‌طلبانه برخی از عناصر وابسته به جبهه ملی مثل مکی و بقایی، به‌نقطه غلیان خود رسید. دکتر حسین فاطمی، سمبل و شاخص وفاداری به آرمانهای والای مصدق، شمه‌یی از اختلافها، ناهمگونیها و

تعارضهای درونی جبهه ملی را — که دکتر شایگان، یکی از اعضای مؤثر این جبهه که تا پایان دوران حکومت ملی در کنار مصدق ماند، به حق «بنگاه کارگشایی» (۷۹) می نامید — در یادداشت‌هایش آورده است. او، پس از تشریح علل جدا شدن عبدالقدیرآزاد و امثال او از جبهه ملی و بیان فرصت‌طلبیهای مظفر بقایی و مکی، از فحاشی و کتک‌کاری حسین مکی و دکتر سنجابی در یکی از جلسات جبهه یاد می‌کند و سپس تأثیر درونی خود را از تشدید اختلافهای درونی جبهه در آستانه انتخابات دوره هفدهم مجلس شورا، با این بیان بازگو می‌کند: «نزدیک شدن انتخابات دوره هفدهم مخصوصاً انتخابات تهران "بحران جبهه" را به وجود آورد... روزنامه‌های مخالف می‌نوشتند که اختلافهای جبهه به مرحله متلاشی شدن رسیده است، وضع صورت زننده‌یی به خود گرفته بود. دیگر در جلسات جبهه آن روح صمیمیت و رفاقت وجود نداشت... زعمای قوم یا به هم فحش می‌دادند یا مصدق را به باد انتقاد می‌گرفتند. یک شب در منزل حائری‌زاده که جبهه تشکیل بود، آقای کاشانی هم حضور داشت. آن وضع به‌اندازه‌یی مرا متأثر کرد که مدتی به‌گریه مشغول شدم و با حالت عصبانیت به منزل دکتر مصدق رفتم؛ از معاونت او، از کاندیدایی انتخابات و از عضویت جبهه استعفا داده بیرون آمدم. فردای آن روز مصدق مرا خواست. وقتی جریان جلسه را برای او گفتم، مدتی زار زار گریست و گفت: ما با این عوامل می‌خواهیم با امپراتوری انگلیس جنگ کنیم» (۸۰). پیشوای کبیر نهضت ملی نیز در نامه‌یی که، د پاسخ به نامه مصطفی شجاعیان، در روز ۲۵ مهر ۴۱ به وی نوشت، از ناتوانی اهرمهای اجرایی دولت خود در برابر هجوم و توطئه‌های مستمر ایادی دربار و استعمار برای براندازی حکومت ملی یاد می‌کند و می‌نویسد: «... علت شکست ما دو چیز بود که یکی جنبه مادی داشت و دیگری جنبه معنوی. دول استعماری نتوانستند از نفت ایران صرف‌نظر کنند، چه ابقای نفت در دست ملت ایران سبب می‌شد سایر کشورهای نفتخیز هم احقاق حق خود را بخواهند؛ این بود که با هم متفق شدند و به هر قیمتی بود دولت را از بین بردند... و اما این که اینجانب در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد سکوت اختیار کردم، علت این بود که قوایی در اختیار نداشتم. دو افسر از اقوام من حافظ خانه بودند که آنها را هم بعد محاکمه و محکوم کردند» (۸۱).

مصدق با تمام عشقی که به مردم و آزادی و استقلال میهن داشت، با آن که حمایت گسترده مردمی تنها حامی و پشتیبان او در برابر توطئه‌های دربار، امپریالیسم انگلیس و آمریکا و مدعیان فرصت‌طلب رهبری پرولتاریا به‌شمار می‌آمد، با تمام تلاشی که برای ایجاد یک ثقل اجتماعی قدرتمند برای حفظ دستاوردهای جنبش کرد، ضعف تاریخی جنبش، باعث شد که تا به آخر نتواند مبنای داخلی توانمندی در مسیر پیشبرد اهداف استقلال‌طلبانه و تحرک دیپلماتیک خود فراهم کند. سرانجام،

در عین آمادگی مردم و خود او برای پرداخت بالاترین بها در راه حفظ این دستاوردها، با کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۳۲ حکومت ملی، که به حق مشعلی راهگشا فراراه مبارزات استقلال طلبانه ما و جهان تحت ستم بود، بهزانو درآمد. جنبش در آن شرایط تاریخی، از نظر آگاهی سیاسی و انقلابی توده‌های مردم، تعمیق مرزبندی بین انقلاب و ضد انقلاب، سازمان یافتگی و مشی مبارزاتی دارای آن چنان توانی نبود که بتواند تلاش مستمر و توأم با فدا و ایثار مصدق و مردم را در مقابله با تهاجم همه جانبه دشمنان رنگارنگ داخلی و خارجی، در جهت حفظ و ارتقای دستاوردهای مبارزه حفظ کند. می‌بایست، هم‌چنان که خود او امیدوار بود و بهزبان می‌آورد، تجربه ناتمام و در خون نشسته حکومت ملی، در زمانی دیگر و به دست توانای نسلی خونین پیکر و در انقلابی نوین به‌بار بنشیند: «چه زنده باشم و چه نباشم امیدوارم و بلکه یقین دارم که این آتش خاموش نخواهد شد و مردان بیدار کشور، این مبارزه ملی را آن قدر دنبال می‌کنند تا به نتیجه برسد...» (۸۲). «من به حس و عیان می‌بینم این نهال برومند در خلال تمام مشقتهايي که امروز گریبان همه را گرفته، به ثمر رسیده و خواهد رسید» (۸۳).

منابع و توضیحات:

- ۱ - لنین، منتخب آثار، فارسی، ص ۴۲۸.
- ۲ - لنین، مجموعه سخنرانیها در کنگره انترناسیونال کمونیستی، ترجمه م.ت. پرتو.
- ۳ - کتاب جمعه، سال اول، شماره ۲۲، ص ۷۸.
- ۴ - لنین، منتخب آثار، فارسی، ص ۴۲۵.
- ۵ - ژاک پیرن، جریانهای بزرگ تاریخ معاصر، ترجمه مشایخی، ج ۱، ص ۵۹.

- ۶ - کشورهای متفق در جنگ با آلمان .
- ۷ - نهرو، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه تفضلی، ج ۳ ص ۱۵۳۱ .
- ۸ - برتراند راسل، عمل و تئوری بلشویسم، ترجمه احمد صبا، ص ۶۴ .
- ۹ - از ۲۵ نوامبر ۱۹۳۶ یعنی سه هفته پس از اتحاد محور رم - برلن - توکیو، هیتلر و متحدان او علناً وارد مبارزه با شوروی شدند و در همین روز «قرارداد ضد کمینترن» بین آن سه کشور امضا شد. رجوع شود به جریانهای بزرگ تاریخ معاصر، ج ۱، ص ۴۶۳ .
- ۱۰ - فرانسه در اوایل دهه ۱۹۶۰ از پیمان ناتو خارج شد .
- ۱۱ - شوروی نیز با هم پیمانانش در اروپای شرقی در ماه مه ۱۹۵۵ یک پیمان نظامی به نام پیمان ورشو برای جلوگیری از خطرات غرب منعقد نمود .
- ۱۲ - کتاب جمعه، شماره ۲۲، ص ۷۴ .
- ۱۳ - تاریخ عصر نوین، جلد سوم، ص ۲۲۳ .
- ۱۴ - باری ماچ، ۱۲ اردیبهشت ۵۹ .
- ۱۵ - دکتر مصدق در هفتم اردیبهشت ماه ۱۳۳۵ شمسی به نخست‌وزیری برگزیده شد .
- ۱۶ - یکی از ایرادهایی که کندی بعد از استقلال کوبا به جمهوریخواهان داشت این بود که می‌گفت: فیدل کاسترو ابتدا ناسیونالیست بود و جنبش کوبا هم یک جنبش ناسیونالیستی به شمار می‌رفت ولی سیاست غلط جمهوریخواهان باعث شد که آن کشور به دامن شوروی بیفتد .
- ۱۷ - آیزنهاور در آبان ۱۳۳۱ (نوامبر ۱۹۵۲) رئیس جمهور آمریکا شد .
- ۱۸ - جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، چاپ اول، ۱۳۶۳، ص ۶۱ .
- ۱۹ - اورل هریمن از شخصیت‌های سیاسی معروف آمریکا بود. وی در جنگ دوم جهانی از سوی فرانکلین روزولت - رئیس جمهوری وقت آمریکا - به مسکو رفت و با استالین دیدار و مذاکره کرد. او در اغلب کنفرانسهای سران متفقین حضور داشت .
- ۲۰ - نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره شانزدهم مجلس، انتشارات مصدق، ج ۵، ص ۷۳ .
- ۲۱ - دکتر حسین فاطمی، خاطرات، ص ۳۴ .
- ۲۲ - روزنامه شجاعت، شماره ۱ به تاریخ ۲۶/۴/۳۵ (حزب توده حتی بعدها که اثر تخریبی این تظاهرات در بهزاد نشان دادن مبارزات استقلال طلبانه و سبیل آن، دکتر مصدق، کاملاً آشکار شده بود، باز هم از آن به عنوان «بزرگترین راه پیمایی ضد امپریالیستی که تاریخ ایران به یاد داشت» نام می‌برد. جوانشیر، تجربه ۲۸ مرداد، از انتشارات حزب توده ایران چاپ ۵۹، ص ۱۴۲).

- ۲۳ - جنگ قدرتها در ایران، ص ۶۹.
- ۲۴ - گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۳.
- ۲۵ - دفترهای آزادی، شماره ۲ (از مقدمه دکتر ساعدی بر سخنرانی مصدق در جلسه ۱۹ آذر ۱۳۳۵ مجلس شانزدهم).
- ۲۶ - بانک بین‌المللی پول و وزارت خارجه آمریکا نیز دادن وام به مصدق را منوط به پذیرش مستشاران انگلیسی در امر استخراج نفت کرده بودند؛ گذشته چراغ راه آینده است، ص ۵۴۳.
- ۲۷ - نطقها و مکتوبات دکتر مصدق، جلد دوم، ص ۱۱۵.
- ۲۸ - کمکهای مربوط به اصل ۴ ترومن.
- ۲۹ - از مذاکرات مجلس شانزدهم در روز ۱۹ آذر ۳۵.
- ۳۰ - روزنامه کیهان، ۱۸ مرداد ۱۳۳۱.
- ۳۱ - جنگ قدرتها در ایران، ص ۶۵.
- ۳۲ - خواندنیها، ۳۱ مرداد ۳۲.
- ۳۳ - مردم برای روشنفکران، شماره ۱۲، به تاریخ ۱۹ آبان ۱۳۲۳.
- ۳۴ - روزنامه آژیر، ۱۴ آذر ۱۳۲۳.
- ۳۵ - برای آگاهی بیشتر در باره «مفهوم استالینی انترناسیونالیسم» رجوع شود به: خاطرات سیاسی خلیل ملکی، انتشارات رواق، ص ۳۸۵.
- ۳۶ - مذاکرات مجلس شورای ملی، ۱۸ آذر ۱۳۲۳.
- ۳۷ - کارنامه مصدق و حزب توده، ج ۲، ص ۳۶۸.
- ۳۸ - همان مأخذ، ص ۳۶۱.
- ۳۹ - برای تفصیل بیشتر رجوع شود به جنبش ملی شدن نفت ایران، ص ۲۸۴.
- ۴۰ - نطقها و مکتوبات...، ج دوم، ص ۱۰۳.
- ۴۱ - به نقل از جنبش سوسیالیستی، شماره سوم، دی ۱۳۶۳.
- ۴۲ - نشریه مجاهد، شماره ۲۴۸، به نقل از جلد دوم کتاب مصدق در محکمه نظامی، نگارش جلیل بزرگمهر.
- ۴۳ - نشریه مجاهد، شماره ۲۸۳، اسفند ۶۴.
- ۴۴ - جنگ قدرتها در ایران، ص ۷۲.
- ۴۵ - چند هفته بعد از قیام ۳۵ تیر به تحریک دربار، دسته‌های چماقدار «پان ایرانیست»، «حزب زحمتکشان» و «سومکا» به مراکز نشریات سازمانهای وابسته به حزب توده حمله می‌کردند و بر در و دیوار خیابانها شعارهای «شاهپرستانه» می‌نوشتند.
- ۴۶ - این طرح پس از اعتصاب راه آهن تهران در روز ۱۹ مهر ۳۱ و کشف توطئه

- کودتا، که همزمان با آن اعتصاب در شرف تکوین بود، به مجلس ارائه شد.
- ۴۷- کارنامه مصدق و حزب توده، ج ۲ ص ۴۱۳.
- ۴۸- همان مأخذ، ص ۴۱۲.
- ۴۹- همان مأخذ، ص ۲۸۶.
- ۵۰- در آغاز دی ۳۱ هیأت مدیره شرکت ملی نفت به مجلس معرفی شدند. دکتر فلاح، از آنجا که تنها کارشناس نفتی بود که توانست پالایشگاه را دوباره به کار اندازد، به ریاست پالایشگاه آبادان منصوب شد.
- ۵۱- خواندنیها، ۳ آذر ۳۱.
- ۵۲- روزنامه کیهان، ۲۸ دی ۳۱.
- ۵۳- همان مأخذ.
- ۵۴- غلامرضا نجاتی، جنبش ملی شدن صنعت نفت / ایران، ص ۲۵۵.
- ۵۵- متن اعلامیه در کیهان ۹ اسفند ۳۱ آمده است.
- ۵۶- کارنامه مصدق و حزب توده، ج ۲، ص ۴۳۵.
- ۵۷- همان مأخذ، ص ۴۳۵.
- ۵۸- این دو تن بعد از کودتای ۲۸ مرداد نیز در مجلس ماندند و از «الطاف ملوکانه» برخوردار شدند.
- ۵۹- نطقها و مکتوبات دکتر مصدق، ج ۲، ص ۱۰۰.
- ۶۰- تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی به رهبری دکتر مصدق، ج ۱، ص ۹.
- ۶۱- کارنامه دکتر مصدق و حزب توده، ج ۲، ص ۳۷۱.
- ۶۲- حزب توده در خدمت ارتجاع و امپریالیسم، ص ۹.
- ۶۳- کتاب جمعه، شماره ۳۱، سال اول، ۲۸ فروردین ۵۹ (کودتای ۲۸ مرداد به دست آقای روزولت، نوشته ناصر پاکدامن).
- ۶۴- ترجمه فارسی، ص ۷۹.
- ۶۵- هر چه دامنه ضدیت کاشانی با مصدق بیشتر می شد نفوذ اجتماعی او کاهش می یافت، به طوری که در بازار به او لقب «آیت الله لندنی» داده بودند و عکسهای او را از مغازه ها برمی داشتند. کارنامه مصدق و حزب توده، ج ۲، ص ۴۱۶.
- ۶۶- جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۳۶۵.
- ۶۷- مکتوبات و سخنرانیهای کاشانی، جلد دوم، ص ۳۵۵.
- ۶۸- روزنامه کیهان، ۲۳ شهریور ۱۳۳۳.
- ۶۹- «نبرد ملت، از طریق اسدالله علم، با دربار در تماس بود... و وجوه بسیار کلانی... از دربار می گرفت». تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی مردم ایران به رهبری دکتر مصدق، ص ۱۷۸.

- ۷۵ - عبد خدایی، عامل ترور دکتر فاطمی، طی مصاحبه‌یی با کیهان ۲۷ دی ۵۹ دربارهٔ عبدالله کرباسچیان صاحب امتیاز این روزنامه می‌گوید: وی که عضو فداییان اسلام بود «تا ۲۸ مرداد با... کاشانی بود و بعد از ۲۸ مرداد با سپهبد زاهدی».
- ۷۱ - نطقهای دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مجلس، ج ۱، ص ۲، مقدمه.
- ۷۲ - از نطق مصدق در مجلس شورا در روز ۱۴ مرداد ۳۲ برای انحلال مجلس هفدهم.
- ۷۳ - کارنامه مصدق و حزب توده، ج ۲ ص ۴۲۲.
- ۷۴ - کیهان، ۳۱ تیر ماه ۱۳۳۱، به‌نقل از: جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۲۲۲.
- ۷۵ - جنگ قدرت‌ها در ایران، ص ۷۱.
- ۷۶ - نطقهای دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مجلس، ج ۱، ص ۳۵.
- ۷۷ - خلیل‌الله مقدم، تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی به‌رهبری دکتر مصدق، ج ۱، ص ۹.
- ۷۸ - جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران، ص ۴۵۵.
- ۷۹ - کارنامه مصدق و حزب توده، ج ۲، ص ۳۵۴.
- ۸۰ - دکتر حسین فاطمی، خاطرات، ص ۴۲.
- ۸۱ - مصطفی شاعیان، پنج‌نامهٔ سرگشاده به‌سازمان چریکهای فدایی خلق ایران، انتشارات مزدک.
- ۸۲ - از نطق مصدق در روز ۲۵ تیر ۳۵ در مجلس شورا، نطقها و مکتوبات دکتر مصدق در دورهٔ شانزدهم مجلس، جلد اول.
- ۸۳ - نشریهٔ مجاهد، شمارهٔ ۲۴۸، به‌نقل از جلد دوم کتاب مصدق در محکمهٔ نظامی، نگارش جلیل بزرگمهر.

گزارش

نقد

نظر

یادداشت

بمب‌گذاری در اماکن عمومی

ابوذرورداسبی

بمب‌گذاری در میدانها، خیابانها و اماکن عمومی، از حوادث دلخراشی است که هرچند وقت در ایران خمینی‌زده اتفاق می‌افتد و عده‌یی از مردم بی‌گناه را به خاک و خون می‌کشاند. اخیراً دو انفجار مهم و مهیب در قم و تهران روی داده که جمعاً بیش از دویست کشته و مجروح برجای نهاده است. در گذشته نیز جنایات مشابهی در فروشگاه قدس تهران (آذر ۶۵)، میدان عشرت‌آباد تهران (اسفند ۶۳)، خیابان خیام تهران (شهریور ۶۱)، میدان راه آهن تهران (شهریور ۶۳)، میدان سپه تهران (اردیبهشت ۶۴)، راه آهن قم (سال ۶۱)، مسجد اعظم قم (سال ۶۲) و... صورت گرفته بود که بر اثر آن شمار

زیادی از مردم ایران جان خود را از دست دادند و یا مجروح و معلول شدند.

یک بررسی اجمالی نشان می‌دهد که جنایات مزبور عموماً در شرایطی صورت می‌گیرد که مقاومت در داخل یا خارج ایران پیروزمندیهای تازه‌یی به‌دست آورده و دامنه مجاهدت و فعالیت خود را گسترش داده، یا رژیم خمینی در تعرضهای نظامی دچار شکست شده یا ضربات و خسارات مهمی بر مراکز نفتی و اقتصادی وارد آمده و، در نتیجه، نارضایتی عمومی و تضادهای درونی حکومت شدت خاصی یافته است. انفجار ۲۵ مرداد قم (در نزدیکی درب ورودی حرم حضرت معصومه) و انفجار ۲۸ مرداد تهران (در یکی از پر رفت و آمد ترین میدانهای مرکز شهر) در حالی روی داد که تنفر عمومی از کلیت رژیم و جنگ قدرت در داخل رژیم ابعاد تازه‌یی پیدا کرده و اقتصاد جنگی و فروپاشیده

رژیم نیز متحمل ضربات شدیدتری گردیده بود. پیش از انفجارهای اخیر اولاً نیمی از ناوگان انتقال نفت ایران به جنوب خلیج فارس فلج شده و در نتیجه صادرات ایران به ۸۰۰ هزار بشکه در روز تقلیل یافته بود (۱)، ثانیاً هزینه تولید و انتقال نفت نیز به نحو سرسام‌آوری بالا رفته بود (۲) و ثالثاً حمله هوایی به جزیره سیری، گذشته از زیانهای سنگین اقتصادی، به لحاظ حیثیتی نیز ضربه سختی بر رژیم وارد ساخته و بحران همه جانبه حاکم بر جامعه را بیش از پیش تشدید نموده بود. رژیم خمینی برای تحت‌الشعاع قرار دادن همه این ناکامیها به انفجارهای اخیر نیاز مبرم داشت. مقاومت عادلانه مردم ایران که توسط مجاهدین هدایت می‌شود، فقط جلادان، شکنجه‌گران و مسئولان سرکوب و اختناق را هدف قرار می‌دهد، از این رو بمب‌گذاری در اماکن عمومی، و اصولاً هرگونه حمله علیه مردم بی‌گناه، را «قویاً و شدیداً، از سوی هر کس که باشد، محکوم می‌شناسد». نیازی به گفتن ندارد که این گونه جنایتها، همان اندازه که نافی هویت و ماهیت مقاومت و مغایر اهداف رهاییبخش آن است، در چارچوب ایدئولوژی و عملکرد شناخته شده دژخیمان می‌گنجد و هیچ تضادی با طینت و طبیعت رژیم قرون وسطایی خمینی ندارد. رژیمی که زنان باردار و نوجوانان کمسال را به جرم کمک مالی

به مجاهدین یا تأیید مواضع آنان یا عدم پذیرش قلبی رهبری خمینی به‌جوخه اعدام و تیرباران می‌سپارد، رژیمی که انواع شکنجه، از جمله بریدن اعضا و اندامهای زندانیان را به وحشیانه‌ترین شکل، در زندانها اعمال می‌کند، رژیمی که هزاران هزار کودک و نوجوان را روی میدانهای مین می‌فرستد، رژیمی که زنان شریف ایران را به بهانه «بدحجابی» مورد تحقیر و توهین قرار می‌دهد و حتی شکنجه و شلاق‌کشی می‌کند، علی‌القاعده نباید از بمب‌گذاری در اماکن عمومی و کشتار مردم بی‌گناه رویگردان باشد؛ خاصه اگر در نظر آوریم که مسأله اساسی خمینی و آخوندهای رژیم ماندن در مسند قدرت به هر قیمت است و تمام سیاستهای آنها، از جمله سیاست سرکوب عمومی و سیاست صدور ارتجاع و تروریسم، ریشه در همین مسأله اساسی دارد. از سوی دیگر، با توجه به توره‌های بیشمار بازرسی و تراکم زیاد نیروهای امنیتی و نظامی در شهرها، به‌ویژه در تهران و قم، بمب‌گذاری در اماکن عمومی منطقاً بیشتر باید کار جلادان رژیم باشد تا کار بقایای رژیم پیشین. به‌گزارش خبرنگار هفته‌نامه ساندی تایمز «عملیات بمب‌گذاری اخیر می‌تواند منعکس‌کننده مبارزه قدرت در داخل ایران باشد... با این که منتظری به‌عنوان جانشین خمینی انتخاب شده است، در میان سایر روحانیان با قدرت نتوانسته است قبول

عام پیدا کند. مبارزه شدیدتری بین ارتش و سپاه پاسداران جریان دارد... و با توجه به تعداد بسیار پاسدار که در خیابانهای تهران در گشت هستند چنین عملیاتی کار هر کس نمی‌تواند باشد» (۳).

رژیم خمینی، اما، از این انفجارهای عمدی، ولو توسط جنایتکاران دیگری انجام شده باشد، برای مخدوش ساختن چهره مقاومت حداکثر استفاده را می‌برد. اسنادی که از منابع درونی خود رژیم به دست آمده گویای همین واقعیت است. مثلاً پس از انفجار بمب در میدان عشرت‌آباد در اسفند ماه ۶۵، رژیم خمینی به نمایندگیهای خود در خارج کشور دستور داد «تبلیغات وسیعی درباره انفجار توسط منافقین در میدان عشرت‌آباد با توجه به مطالب پخش شده توسط صدای جمهوری اسلامی ایران به عمل آورده و نتیجه را اعلام فرمایید» (۴). در جریان بمب‌گذاریهای اخیر نیز باندهای قدرت و دسته‌بندیهای درونی رژیم، با وجود اختلاف و درگیریهای حاد و فزاینده‌یی که با یکدیگر دارند، جملگی انگشت اتهام بر روی مجاهدین گذاشته و آنان را هدف تبلیغات دروغین و رذیلانه خود قرار داده‌اند. بر اساس گزارش رادیو رژیم، در جریان تشییع جنازه قربانیان انفجار قم، اراذل و اوباش خمینی «پلاکاردهایی مبنی بر محکوم

کردن این عمل وحشیانه منافقین کور دل در دست داشتند» و شعار می‌دادند «مرگ بر منافق، منافق کور دل این سند ننگ توست». روزنامه رسالت نیز، که ناشر افکار جناح رقیب است، با وقاحت خاص آخوندهای خمینی صفت جنایات رژیم را به حساب مجاهدین گذاشته و در شماره ۲۷ مرداد خود نوشته است: «انفجار بمب در صبح روز عید سعید قربان، سندی دیگر شد بر هزاران سند از خیانتها و کشتارهای جنون‌آمیز گروهکی ملحد و منافق که اندام درهم شکسته و پوک شده خویش را بر شجره خبیثه حزب منحوس علفی بعی تکیه داده است». به گزارش رسالت، ایادی ارتجاع در مراسم تشییع جنازه قربانیان انفجار قم شعار می‌دادند «منافق مسلح اعدام باید گردد». همین روزنامه در شماره ۲۸ مرداد نوشت: «مردم با شنیدن انفجار بمب در میدان فردوسی فریاد مرگ بر منافق و مرگ بر آمریکا سرداده و خشم و نفرت خود را از این عمل جنایتکارانه نشان دادند». باید یادآوری کرد که در غالب موارد، بعد از انفجار بمب، گروهی از عوامل و ایادی ارتجاع بلافاصله در محل حادثه حاضر شده و علیه مجاهدین شعار می‌دهند. این نوع تظاهرات پیش‌بینی شده خود مؤید آن است که رژیم خمینی در این انفجارها دست دارد، یادست کم در بعضی از آنها، سناریوی از پیش نوشته شده‌یی را، به دست جلادان خود، در

لحظات اوج افلاس و درماندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به مرحله اجرا گذاشته است. در پی انفجار قم، منتظری هم قدم به میدان گذاشت و برای توجیه اعدام و اختناق هرچه بیشتر، اینگونه جنایات و اعمال تروریستی را به مجاهدین نسبت داد. او، خطاب به گروهی از مزدوران رژیم، اظهار داشت: «منافقین با کشتار بیرحمانه زوّار بی‌گناه حرم معصومه نشان دادند برخلاف گفته خود به خلق رحم نمی‌کنند». آن‌گاه کینه حیوانی خود را متوجه رهبری مقاومت ایران نمود و گفت: «من برای چندمین بار به افراد اغفال شده گروه‌ها نصیحت می‌کنم که چرا شما شخصیت و استقلال خود را از دست داده‌اید و این‌طور در برابر هوسهای رهبران عیاش، فاسد و شیطان گروه خود بدون فکر و تأمل دست به هر جنایتی که گفتند می‌زنید و هر چندگاهی مردم را این‌طور در آتش خود می‌سوزانید». سفیه جنایتکار، دست آخر مقصود واقعی خود را برملا کرد: «آیا جزای این‌گونه افراد جنایتکار جز اعدام چیز دیگری هست؟» (۵). او، با جعل حقایق تاریخی، نتیجه‌گیری کرد که در یک روز می‌توان چهار هزار نفر از آنها را اعدام کرد!

این سخنان منتظری - که گویا فردی «میانه‌رو» و لیبرال! و سردمدار جریان موسوم به استحاله هم هست - از چه حکایت می‌کند؟ از این که رژیم

خمینی رفم‌بردار نیست و قابلیت اصلاح از درون را ندارد؛ از این که ایادی رژیم جنایتکار به هیچ‌یک از اصول و موازین شناخته شده حقوقی و انسانی پایبندی ندارند و از هر بهانه‌یی برای تشدید جو اختناق و سرکوب عمومی و افزایش موج اعدام زندانیان سیاسی بهره می‌جویند. در عین حال مؤید این حقیقت هم هست که مرتجعان از اقدامات سرکوبگرانه خود نتایج مطلوب و مورد نظر را به دست نیاورده‌اند و، در هراس از تثبیت سیاسی و نظامی مقاومت، مجاهدین را دشمن اصلی خود می‌شناسند. در واقع نیز اکنون بیش از هر زمان در سیمای مجاهدین چهره واژگون‌کنندگان نظام پوسیده و قرون وسطایی ولایت فقیه را می‌توان دید.

منابع و توضیحات:

- ۱ - خبرگزاری فرانسه، ۲۱ مرداد ۶۵.
- ۲ - «بنا به یکسری محاسبات قابل اعتماد، انتقال یک بشکه نفت به بازار برای ایران حدود ده دلار خرج دارد!» نیویورک تایمز، ۱۴ مرداد ۶۵.
- ۳ - رادیو بی‌بی‌سی، ۲ شهریور ۶۵.
- ۴ - به نقل از نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ۵۸.
- ۵ - کیهان، ۲۷ مرداد ۶۵.

اندکی راست روی!

مهدی سامع

جریان موسوم به اکثریت، پس از سالها خیانت و همدستی با سرکوبگران رژیم خمینی، پس از آن که دیوار تمام خیابانهای تهران و شهرستانها را با شعار «پاسداران را به سلاح سنگین مجهز کنید» پر کرد (هنوز هم بسیاری از این شعارها پاک نشده و بجای خود باقی است)، اکنون برای ماستمالی کردن تمامی این «شاهکار»ها به برگزاری یک پلنوم مبادرت ورزیده و اسناد آن را منتشر نموده است. درباره بحران درونی جریان موسوم به اکثریت، اسناد این جلسه، علل برگزاری آن و لحن ردیلانۀ بیانیه‌ها و اسناد آن حرفهای بسیار است که هدف این نوشته کوتاه نیست، اما از آنجا که در این پلنوم یک به اصطلاح «انتقاد» بسیار آبدی و نیز بسیار غیر شرافتمندانه از مشی گذشته این جریان شده است و گردانندگان پلنوم، برای پاسخ به اعتراض بسیاری از افراد بدنه و نیز مشروع کردن خود، اظهار نموده‌اند که از «خط مستقل پرولتری» اندکی به «راست» متمایل بوده‌اند، لازم دانستم یکی از نموده‌های این «اندکی راست روی» را یادآوی کنم تا روشن شود که حرکات خائنانه این جریان نه یک «انحراف به راست» از

«خط مستقل پرولتری» بلکه یک بریدگی کامل از خلق و انقلاب و قرار گرفتن در جبهۀ ارتجاع، ضد خلق و ضد انقلاب بوده است که البته، در آن موقع، رهبران فرومایۀ این جریان بدان مباحثات بسیار می‌کردند و به‌دیگران، به‌خاطر قرار گرفتن در مقابل رژیم ارتجاعی خمینی، اتهام «خیانت» می‌زدند. در این مورد آن‌قدر موضعگیری علنی از این جریان وجود دارد که یادآوریش خود مثنوی هفتاد من کاغذ شود. اما نمونه مذکور:

در سال ۱۳۵۹، جریان موسوم به اکثریت نیروی نظامیش را کاملاً خلع سلاح و به‌طور کامل از کردستان خارج کرد و تنها بعضی از کادرها و اعضای مورد اعتمادش را، برای تقویت سپاه ارتجاع و جهاد نابود کنندگی — که اکثریت‌ها آنها را «نهادهای انقلابی» می‌نامیدند — در منطقه باقی گذاشت. آنها تمامی سلاحهای سبک و سنگین خودشان را هم، از راه بوکان — میاندوآب یا مسیرهای دیگر، بردند و تحویل سپاه ارتجاع دادند. در مواردی که این تحویل سلاح مقدور نبود، آنها را زیر خاک می‌کردند یا، به‌نحوی که اساساً به‌دست پیشمرگان خلق کرد نرسد، از دور خارج می‌کردند. تعدادی از این سلاحها که در مناطق آزاد شده انبار شده بود، بعدها توسط پیشمرگان حزب دموکرات یا کوموله پیدا شد و در مبارزه علیه رژیم مورد استفاده قرار

گرفت. جریان ما (اقلیت آن موقع) نیز کوششهای بسیار برای پیدا کردن این سلاحها - که متعلق به خلق و انقلاب بود - نمود ولی توفیقی نیافت. در سال ۶۲ تمامی مناطق بوکان و سقز که تا آن موقع آزاد بود، به وسیله سرکوبگران رژیم خمینی اشغال شد. در آن موقع مسئولان نظامی جریان موسوم به اکثریت در سقز، پاسداران خمینی را به محل انبارها در روستاهای این منطقه راهنمایی کردند و انبارها را به آنان تحویل دادند. از جمله در شهریور سال ۶۲، پس از آن که منطقه آزاد شده سقز مورد یورش پاسداران خمینی قرار گرفت و پیشمرگان از این منطقه عقب نشینی کردند، در روستاهای «بغدی کندی» و «گردیگلان» تعدادی سلاح، با راهنمایی یکی از مسئولان نظامی جریان موسوم به اکثریت (به احتمال بسیار قوی ایرج مازوجی، اهل سقز)، به پاسداران خمینی تحویل داده شد. در «بغدی کندی» ۲۱ قبضه مسلسل و ۵ دبه بزرگ فشنگ و در گردیگلان ۶ قبضه مسلسل و مقداری

فشنگ انبار شده بود. البته رژیم این سلاحها را به شهر سقز برد و آنها را به نمایش گذاشت و گفت در «بغدی کندی» با «ضد انقلاب» درگیری داشته و ۵ قبضه اسلحه غنیمت گرفته است. مسلماً دروغ رژیم را کسی باور نکرد، ولی اگر همه مردم از حقیقت مطلب خبر نداشتند، دست کم مردم «بغدی کندی» و «گردیگلان» و مسئولان درجه اول جریان موسوم به اکثریت کاملاً از واقعیت امر با خبر بودند. حال اگر اکثریتها، برای لاپوشانی کردن حقایق و ارضای منافع و مطامع پلید خود، حاضرند همه چیز را وارونه جلوه دهند مردم این روستاها خیانت این جریان منحط را همیشه به یاد دارند و آن را برای همه بازگو می کنند و خواهند کرد. این نکته را نیز نباید از یاد برد که با آن سلاحها و فشنگها نه با امپریالیسم و کلان سرمایه داران و کلان زمینداران، بلکه به قلب مردم محروم کردستان و پیشمرگان قهرمان آن شلیک شد.

مرداد ۶۵

پیام آقای مسعود رجوی مسئول شورای ملی مقاومت به مناسبت هشتادمین سالگرد انقلاب مشروطه بر علیه استبداد سلطنتی

بنام خدا

بنام ایران و بنام آزادی

بنام ستارخان و باقرخان و دیگر مجاهدان
و آزادیخواهان انقلاب مشروطیت ایران

هموطنان عزیز،

سالگرد انقلاب مشروطه بر علیه استبداد سلطنتی بر شما مبارک باد؛ انقلاب بزرگی که ۸۰ سال پیش سردمداران و پرچمدارانی همچون ستارخان و باقرخان و صوراسرافیل و ملک المتکلمین، با سلاح و قلم و کلام خود شعله‌های ستم‌سوز آن را در ایران زمین برافروختند، اما هنوز فرهنگ و سنن مبارزاتی پُربار و سرشار آن به‌فرزندان ایران گرما و شور و تحرک می‌بخشد. انقلابی که فرصت‌طلبان و میوه‌چینان به‌محض پیروزی با خنجر خیانت بر آن یورش بردند و در نخستین قدم به‌خلع سلاح مجاهدان پیشتاز آن کمر بستند، اما باز هم از خاکستر آن کوچک‌خانها و مصدقها سربرآوردند و سالیانی چند خروش آزادی و استقلال را در ایران طنین افکن ساختند تا این که سرانجام طلایه‌داران نسلی آگاه و مصمم، از تبار آزادیخواهان و مجاهدان صدر مشروطیت، پا به‌عرصه تاریخ ایران نهادند و با بنیانگذاری جنبش انقلابی مسلحانه برای سرنگونی استبداد سلطنتی مبارزات تاریخی مردم ایران را به‌مدار تکاملی نوینی ارتقا دادند و در امتداد آن در بهمن ماه ۱۳۵۷ طومار دیکتاتوری ننگین سلطنتی را برای همیشه درهم پیچیدند. اما دیری نپایید که استبداد محمدعلی شاهی و ارتجاع شیخ‌فضل‌اللهی، یکجا و توأم، در هیأت هیولای خونخواری به‌نام خمینی از گورستان تاریخ سربرآورد و مبتنی بر کاستیهای مشخص

انقلاب ضد سلطنتی که محصول بلافصل حاکمیت چندین ساله دیکتاتوری بود، رهبری آن انقلاب را دربربود و در حالی که علناً به خونخواهی دشمن کینه‌توز مجاهدان و آزادیخواهان مشروطه یعنی شیخ فضل‌الله نوری افتخار می‌نمود، به ویران ساختن انقلاب ایران بر سر رشیدترین فرزندان آن کمر بست. اما این بار جنبش انقلابی خلق در چنان مدار ارتقایافته‌یی از سازمان‌یافتگی و آگاهی انقلابی و مشی مبارزاتی قرار داشت که مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی تاریخ ایران را با همه دجالگری و شرزگیش به‌زانو درآورد، آن‌چنان که ارتجاع قرون وسطایی خمینی، در پرتو امواج آگاهی انقلابی که طی یک کار عظیم سازمان‌یافته و بی‌امان در سرتاسر ایران انتشار یافت، تمام مشروعیت گذرای سیاسی خود را با سرعتی شگفت‌انگیز یعنی در کمتر از ۲/۵ سال از دست داد و در حوضی زبونی و درماندگی نقاب دجالگری را به‌کناری نهاد و به‌دستور خمینی دژخیم بر روی خلق آتش گشود. بدین‌سان در سرفصل تاریخی ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ انقلاب نوین ایران آغاز گردید و در نخستین مرحله خود با ضرباتی کوبنده بر فرق ارتجاع خون‌آشام خمینی دشمن ضد بشری را مطلقاً بی‌ثبات و بی‌آینده کرد و از نظر سیاسی نیز به‌پایه‌ریزی جانشین دموکراتیک و انقلابی رژیم متزلزل خمینی یعنی شورای ملی مقاومت ایران توفیق یافت، تلاطم امواج خروشان انقلاب نوین مردم ایران بر علیه مهیب‌ترین نیروی ارتجاعی تاریخ این میهن، که قهر انقلابی مسلحانه و سراسری برای سرنگونی استبداد مذهبی خمینی مشخصه اصلی آن است، در جریان تعمیق خود قدم به‌قدم سخت‌ترین رسوبات ارتجاع و فرصت‌طلبی تاریخ سیاسی ایران را نیز از عمق به‌سطح آورد و در انظار مردم آگاه ایران به‌وضوح تمام برملا نمود. چنین بود که در جریان اعتلای مستمر و پیروزمند این انقلاب نوین در هر قدم ماهیتها بیشتر افشا شد و با روشن شدن هرچه بیشتر مرزهای جنبش مقاومت و اضداد آن، انقلاب نوین مردم ایران پیشاپیش در برابر خیانت فرصت‌طلبان و مدعیان رنگارنگ فرومایه و تبهکار اساساً آسیب‌ناپذیر گردید. انقلابی که با برافراشتن پرچم صلح عادلانه طلسم جنگ‌طلبی ضد ملی و ضد میهنی خمینی را به‌کل درهم شکسته و اینک با ظفرمندی تمام در تدارک سرنگونی رژیم خمینی و گشودن دروازه‌های رهایی است. پس با مرور کوتاه این مراحل خطیر که مردم ایران به‌بهای خون و رنج بیکران آن را پشت سر نهادند به‌یقین می‌توان گفت که شرایط تاریخی برای پیروزی قطعی آزادی، که شعار اصلی مجاهدان و آزادیخواهان انقلاب مشروطه بر علیه استبداد سلطنتی بود، بیش از هر زمان دیگر مهیاست و بی‌تردید با انقراض دیکتاتوری مذهبی خمینی هرگونه استبداد و خیانت و وطن‌فروشی در ایران زمین ریشه‌کن خواهد گردید و دوران نوین تاریخ ایران آغاز خواهد گشت، دورانی که در آن آزادی دیرین ملت ایران و آرمانی که مجاهدان و آزادیخواهان انقلاب

مشروطه نیز در راه آن به خون غلطیدند محقق خواهد شد و خلق ما به استقلال و آزادی پایدار دست خواهد یافت.

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت ایران

۱۳ مرداد ۱۳۶۵

اطلاعیه مسئول

شورای ملی مقاومت ایران

نامه سرگشاده رئیس جمهور عراق به سردمداران رژیم خمینی و طرح صلح عنوان شده در این نامه - که در اساس با طرح صلح شورای ملی مقاومت ایران مبنی بر پذیرش مرزهای شناخته شده بین‌المللی به عنوان مبنای قرارداد صلح دائمی مطابقت دارد - یکبار دیگر به روشنی ثابت کرد دستیابی به یک صلح عادلانه در جنگ ایران و عراق کاملاً میسر بوده و کماکان تنها طرفی که، به رغم اشتیاق روزافزون مردم ایران و عراق به استقرار صلح و حسن همجواری، بر جنگ‌طلبی و کشتار اصرار می‌ورزد همانا رژیم تروریستی و ضد بشری خمینی است.

مبنای عنوان شده در طرح صلح رئیس جمهور عراق از این پیش‌تر نیز، در پاسخ رسمی دولت عراق به طرح صلح شورای ملی مقاومت ایران و دیدار صلح مابین اینجانب و رئیس جمهور عراق، مورد تأیید و تأکید قرار گرفته بود.

اما واکنش ننگین، ضد میهنی و ضد مردمی سردمداران رژیم دجال خمینی در برابر پیام صلح طرف عراقی، که بازهم تکرار نعره‌های مشمئزکننده «جنگ، جنگ تا نابودی» بود، تعجبی بر نمی‌انگیزد، چرا که رژیم ضد مردمی خمینی در سرایش سقوط محتوم و در محاصره انواع بحرانهای اقتصادی و اجتماعی و به‌ویژه در برابر مقاومت اعتلا یابنده انقلابی و مردمی - که جای هیچ‌گونه تردید در پیروزی نهایی تنها آلترناتیو مستقل و دموکراتیک یعنی شورای ملی مقاومت ایران باقی نمی‌گذارد - برای خروج از بن‌بست تمام‌عیار خود چاره‌ی جز تاکتیک بلاهت‌بار «فرار به جلو» و

افزودن بر دامنه جنگ‌طلبی نیافته است تا شاید بدین‌وسیله موقتاً بر بحرانی‌های
لاعلاج درونی و بیرونی خود سرپوش بگذارد.

ما یکبار دیگر تکرار می‌کنیم که رژیم خمینی از این‌همه جنایت و جنگ‌افروزی و
دجالیت طرفی نخواهد بست و شعارهای استراتژیکی صلح و آزادی، که همزمان از
سینه تمام مردم ایران و از لوله تفنگهای عموم مجاهدان و رزمندگان مقاومت
برمی‌خیزد، طناب دار حاکمیت ننگین خمینی و رژیم پوسیده ضدانسانی است که
بدون جنگ و اختناق و بدون شکنجه و تیرباران هرگز برسر پا نخواهد ماند.

مرگ بر خمینی

زنده باد صلح و آزادی

مستول شورای ملی مقاومت ایران

مسعود رجوی

۱۴ مرداد ۱۳۶۵

تلگرام مسئول شورای ملی مقاومت به آقای بتینو کراکسی نخست وزیر ایتالیا

عالیجناب بتینو کراکسی
رئیس شورای وزیران ایتالیا
آقای کراکسی عزیز،

با مسرت زیاد از خبر تشکیل و استقرار دولت جدید ایتالیا به ریاست شما مطلع شدم. مایلم از سوی مقاومت مردم ایران برای صلح و آزادی، صمیمانه‌ترین آرزوهایم را برای توفیق شما در راه تحقق اهداف صلح‌خواهانه و بشردوستانه و پیشرفت مردم ایتالیا ابراز دارم. امیدوارم تلاشهای شخص شما و دولتتان در راه اعتلای حقوق بشر و برقراری صلح و تفاهم بین‌المللی قرین توفیق باشد. بدون شک با پایان گرفتن جنگ و سرکوب در میهن ستمزدهام ایران، دوستی تاریخی ملت‌های ایران و ایتالیا ثمرات خود را در صلح و ثبات جهانی به بار خواهد آورد.

با بهترین آرزوها

مسعود رجوی

مسئول شورای ملی مقاومت

و

مسئول سازمان مجاهدین خلق ایران

۱۱ اوت ۱۹۸۶ — ۲۵ مرداد ۱۳۶۵

اخبار ایران

مسائل اقتصادی و اجتماعی

اول مرداد (۲۳ ژوئیه ۸۶): معاون امور اقتصادی و دارایی رژیم اظهار داشت که میزان مالیات دریافت شده از صاحبان مشاغل، از ابتدای سال جاری تا نیمه تیرماه نسبت به مدت مشابه سال قبل بیش از ۶۰ درصد افزایش یافته است.

* به نوشته روزنامه کیهان، بهزاد نبوی اظهار داشت: «آن وضعی که بعد از ۷ شهریور پیش آمد، معلول حرکت ضد انقلاب در کشور و شروع درگیری مسلحانه عظیم و وحشتناکی بود که بر ما تحمیل شد. به دنبال این حرکات همه مجبور شدند بروند توی اتومبیل‌های ضد گلوله و از مردم فاصله بگیرند... از همان سال‌های

۵۹ و ۶۰ ما متوجه شدیم در دام این توطئه قرار می‌گیریم و اینها شرایط را به‌گونه‌یی بر ما تحمیل کردند که ما در این دام افتادیم و حالا خودمان را نمی‌توانیم خلاص کنیم». نبوی در پاسخ خبرنگار کیهان مبنی بر دادن آزادیها می‌گوید: «درست نیست خیلی بی‌گدار به آب زد، چون دوباره ممکن است آن وضعیت پیش بیاید، یعنی دوباره برمی‌گردیم به روزهای اول انقلاب، لذا باید بر روی این مسأله خیلی کار کرد».

* به نوشته روزنامه «رسالت»، شافعی، وزیر صنایع رژیم اظهار داشت: «در سال ۶۱ مبلغ ۴ میلیارد دلار ارز برای تأمین نیازهای اولیه واحدهای صنعتی به وزارت صنایع اختصاص یافت، اما در سال جاری این مبلغ به‌زیر یک میلیارد دلار رسیده است».

است و احتمال توطئه و حرکت ضد انقلاب وجود دارد به اندازه ضرورت باید از اسرار مربوطه مطلع شوند... باید با مردم مدارا کرد... بعضی از این کارهای تنیدی که از بعضی مسئولین سر می‌زند گرچه با حسن نیت هم باشد ولی اثر معکوس در بین مردم دارد... بعضی از دوستان ما اشتباه می‌کنند. با زور، ریختن و زدن افراد کار اصلاح نمی‌شود. با این کارها نه منکرات از بین می‌رود، نه نظام تقویت می‌شود. من اطلاع دارم در بسیاری جاها افراد فاسد و مغرض از این جریانات حزب‌اللهی سوء استفاده کردند، خود را در دسته افراد حزب‌اللهی جازدند و کارهای فاسد و خلاف شرع دیگری انجام دادند».

* بنا به گزارش رادیو مهاباد، «دادسرای انقلاب اسلامی» این شهر اطلاعیه‌یی صادر نمود که در آن آمده است: «اخیراً مشاهده می‌گردد تعدادی از خانواده‌های معدومین که طی سال ۶۲ به جرم قیام مسلحانه علیه نظام جمهوری اسلامی اعدام گردیدند و مراتب از طریق رسانه‌های گروهی به اطلاع عموم رسانده شد، به خاطر شایعات بی‌اساسی که از سوی ضد انقلاب پخش می‌شود به مقامات قضایی دادسرای انقلاب اسلامی مراجعه می‌نمایند. بدین وسیله به اطلاع این خانواده‌ها می‌رساند از مراجعه بی‌مورد به دادسرای انقلاب اسلامی خودداری نمایند و در صورت مشاهده این قبیل افراد با متخلفین طبق مقررات برخورد

* اکرمی، وزیر آموزش و پرورش رژیم، در پاسخ خبرنگاری که عنوان کرد والدین دانش‌آموزان از دریافت شهریه توسط مسئولان مدارس اظهار نارضایتی می‌کنند گفت: «شهریه که ما نداریم، قانوناً شهریه‌یی نباید بگیریم، اما آنچه که هست مردم همواره کمک کرده‌اند... در این چند سال پس از انقلاب دائماً در مورد گرفتن کمک در مدارس دچار مشکلات بوده‌ایم، در همین سالی که الان مشغول هستیم، برای این که مشکل مرتفع بشود. قبضه‌هایی چاپ شد، ۵۰ تومان، ۱۰۰ تومان، ۲۰۰ تومان، ۵۰۰ تومان که در موقع ثبت نام مسئول انجمن مربیان... با زبان خوش، با استفاده صحیح از آن روحیه‌های خوب این مردم کمک را بگیرد».

* به نوشته روزنامه اطلاعات، حاشی زاده نماینده مجلس رژیم اظهار داشت: «در این چند سال بعد از انقلاب این ۸۰۰ میلیارد تومان افزایش نقدینگی به جیب چه کسانی رفته است... این مبلغ فقط به جیب ۱۰ درصد بانندی رفته است که در بازار همه آنها را می‌شناسند».

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۶): منتظری در دیدار با مسئولان آموزش وزارت اطلاعات و امنیت رژیم گفت: «برادران باید مواظب باشند در اسرار و امور شخصی و داخلی مردم دخالتی نکنند. فقط در جاهایی که مربوط به امنیت کشور

خواهد شد».

عقیده، مطبوعات و بیان منافاتی هم ندارد».

* به نوشته روزنامه هرالد تریبیون، وزیر کشور آلمان اعلام کرد در شش ماهه اول سال جاری میلادی ۴۲ هزار نفر پناهنده وارد آن کشور شده‌اند که ۱۸ درصد آن ایرانی می‌باشند.

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه ۸۶): موسوی اردبیلی، در نماز جمعه در تهران گفت: «ما حقوق بشر نمی‌گوییم بلکه حقوق مؤمن می‌گوییم، حقوق بشر مبنایش عقل است و خواسته و نظر دولتهاست».

* به نوشته روزنامه کیهان، رنجبر، نماینده مجلس رژیم از صومعه‌سرا اظهار داشت: «طرح ضربتی مبارزه با احتکار و گران‌فروشی برنج در استان گیلان نه تنها موجب جلوگیری از احتکار و گران‌فروشی نشده بلکه منجر به نارضایتی شدید کشاورزان و برنج‌کاران گردیده است... طبق لیستی که از سوی سازمان تعاون روستایی شهرستان صومعه‌سرا تهیه شده، از حدود ۶۰ نفر که برنج‌هایشان ضبط شده تنها ۵ نفر بیش از یک تن برنج داشته‌اند و بقیه اندوخته‌شان زیر یکصد کیلوگرم بوده است». رحمانی استاندار گیلان نیز اظهار داشت: «شورای صادرات احتمالاً بخشی از برنج مرغوب گیلان را صادر کرده و به‌جای آن برنج خارجی وارد خواهد کرد».

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه ۸۶): شهربانی رژیم با صدور اطلاعیه‌ی اعلام کرد: «از امروز کلیه مشمولان غایب و کارفرمایانی که آنها را به کار گرفته‌اند، طبق قانون شناسایی و دستگیر می‌شوند». شهربانی از مردم خواست اطلاعات خود را در خصوص شناسایی مشمولان غایب و کارفرمایان متخلفی که به آنها کار داده‌اند، در اختیار کلانتری محل خود قرار دهند و از جوانان خواست مدارک وضعیت مشمولیت خود را همراه داشته باشند.

۶ مرداد (۲۸ ژوئیه ۸۶): موسوی خوئینیها، اظهار داشت: «اگر همه روزنامه‌های فعلی که حامی حکومتند در هم ادغام شوند و یک روزنامه رسمی حکومتی ایجاد شود، چیزی از دست نخواهد رفت».

* یزدی، نایب رئیس دوم مجلس رژیم، طی مقاله‌ی در روزنامه رسالت گفته است: «کتابهایی که در مسأله خلقت گفتگو کرده و مثلاً فلسفه داروین را مطرح می‌کنند... نمی‌تواند آزاد باشد. چرا که این‌گونه کتب گمراه‌کننده بوده و عقاید مردم را از بین می‌برد، که البته با آزادی

* خبرگزاری رژیم - مرکز زاهدان گزارش داد که میزان هروئین، حشیش و تریاک کشف شده در سالهای حاکمیت رژیم خمینی، در مقایسه با پنج سال قبل

از آن به ترتیب ۴۲۹۸ برابر، ۵۸ برابر و ۴۸ برابر افزایش یافته است.

۷ مرداد (۲۹ ژوئیه ۸۶): شبکه ۲ تلویزیون سراسری ایتالیا اعلام کرد که شرکتهای پیمانکاری-تأسیساتی ایتالیایی بابت ساختمان اسکله بندرعباس، حدود ۴۰۰ میلیون دلار از ایران طلبکار هستند.

* محقق، نماینده مجلس رژیم، اظهار داشت: «مسئولین آموزش و پرورش کرج می‌کوشند مدارس را در ۳ شیفت نگاه دارند تا به مرز ۴ شیفت نرسد، ولی متأسفانه این تلاشهای فایده است و ما مدارس چهارشیفت فراوانی را می‌بینیم که دانش‌آموزان در هفته ۲ روز، آن هم جمعاً ۵ ساعت، به مدرسه می‌روند».

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه ۸۶): به نوشته روزنامه کیهان، فدراسیون فوتبال اعلام کرد: اعزام تیمهای ملی فوتبال نوجوانان و جوانان ایران به مسابقات قهرمانی آسیا به علت وجود مشمولان خدمت وظیفه در اکثریت اعضا و عدم قبول مسئولیت از سوی اداره حراست سازمان تربیت بدنی، منتفی اعلام می‌گردد.

* ژاندارمری و سپاه پاسداران رژیم طی اطلاعیه‌های جداگانه‌یی به واحدهای تابعه خود دستور دادند تا به شناسایی و دستگیری مشمولان غایب بپردازند.

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه ۸۶): به گزارش روزنامه کیهان، مردی به دنبال یک مشاخره با صاحب داروخانه - که شیر خشک برای تغذیه کودکش به او نمی‌داد - طفل شیرخوارش را محکم به زمین کوبید و او را به قتل رساند.

۱۰ مرداد (اول اوت ۸۶): به گزارش صدای مجاهد، یکی از مسئولان وزارت بازرگانی رژیم در مورد کمبود و گرانی مواد غذایی اظهار داشت: «پنیر با نرخ کیلویی ۲۰ تومان به ازای هر نفر ماهیانه ۲۵۰ گرم توزیع می‌شود و واردات کره از خارج به طور کلی قطع شده و ذخایر کره که در انبار موجود است، صرفاً جهت مصارف ضروری می‌باشد».

۱۱ مرداد (۲ اوت ۸۶): خمینی، خرید کالاهای آمریکایی را برای حاجیان ایرانی تحریم نمود.

* سازمان گوشت کشور اعلام کرد که از روز دوشنبه ۱۳ مرداد ماه جاری، گوشت منجمد در تهران به صورت کوپنی توزیع خواهد شد و سهمیه هر نفر روزانه ۲۳ گرم خواهد بود.

* به نوشته روزنامه رسالت، معاون دارویی وزارت بهداشت و درمان، در مورد کشف داروهای اختکار شده از چند داروخانه گفت: «داروهای مورد نیاز جبهه‌ها به چند بیمارستان معین و به سپاه

و ارتش داده می‌شود، واردات آنها هم توسط دولت انجام می‌گیرد...» روزنامه رسالت می‌افزاید: آیا این فکر به‌خاطر مردم خطور نمی‌کند که بگویند آیا وزارت بهداشت و درمان هم، آیا ارتش هم، آیا سپاه هم، یعنی این داروها از این کانالها خارج شده و به‌بازار آمده است؟

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۶): شرکت هواپیمایی رژیم اعلام کرد: در پی پیام خمینی برای حاجیان مبنی بر تحریم خرید کالای آمریکایی، شرکت هواپیمایی از حمل و نقل این نوع کالا خودداری خواهد ورزید.

* به‌گفته رادیو رژیم، در جلسه هیأت دولت اختصاص ۱/۵ میلیارد ریال برای اجرای طرح پشتیبانی سپاه پاسداران به‌تصویب رسید.

۱۳ مرداد (۴ اوت ۸۶): به‌گفته رادیو رژیم، اکرمی از معلمان، دانش‌آموزان و اولیای آنها درخواست کرد امسال در مصرف کاغذ دقت بیشتری کنند و از دور ریختن دفترهای نیمه نوشته و یا کاغذهای نانوشته جداً پرهیز شود.

* طی حکمی از سوی خمینی، سرهنگ حسین سعدی به سمت فرماندهی نیروی زمینی ارتش رژیم، به‌جای سرهنگ سیاد شیرازی منصوب گردید.

۱۷ مرداد (۸ اوت ۸۶): روزنامه لوموند نوشت: به‌گفته کارشناسان اقتصادی به‌علت پایین بودن قیمت‌های نفت خام، درآمدهای نفتی ایران در شش ماهه اول سال ۱۹۸۶، ۷۵/۵ درصد کاهش یافته و به ۳/۳ میلیارد دلار - در برابر ۸/۸ میلیارد دلار طی مدت مشابه در سال ۱۹۸۵ - افت کرده است.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۶): سراج‌الدین موسوی، فرمانده کل کمیته‌های رژیم، اظهار داشت: «شعبات کمیته انقلاب اسلامی به‌زودی در چندین استان کشور از جمله اصفهان، گیلان، کهگیلویه و بویراحمدی و کردستان دایر خواهد شد تا برای حفظ امنیت بیشتر گام‌های مؤثرتری بردارد».

* هواپیمای خصوصی رفسنجانی مقارن ظهر در فرودگاه بغداد فرود آمد و سرنشینان آن به‌عراق پناهنده شدند. این پناهندگان عبارتند از: سرگرد علی اصغر محمدی خلبان هواپیما و دو تن از معاونان وی و یک مهندس پرواز.

* به‌نوشته روزنامه اطلاعات، حسینی، معاون مالیاتی وزارت امور اقتصادی و دارایی رژیم، خواستار واریز مبالغی از مالیات مشاغل به‌صورت علی‌الحساب شد. وی اظهار داشت: «اگر جمع صاحبان مشاغل را ۸۵۰ هزار نفر بدانیم و هر کدام فقط ۵ هزار تومان مالیات علی‌الحساب بپردازند، رقمی

معادل ۴ میلیارد تومان خواهیم داشت که می‌تواند برای مخارج ضروری هزینه شود».

* به گزارش صدای مجاهد، رژیم کارخانه اتومبیل سازی تبریز را به مهمات سازی تبدیل کرده است و در حال حاضر تنها محصول تولیدی آن خمپاره می‌باشد.

۲۲ مرداد (۱۳ اوت ۸۶): روزنامه کیهان نوشت: «تنها در امین‌الدوله که در مرکز شهر تهران واقع است، ۱۵۵ مغازه به‌کار سمساری اشتغال دارند. گروهی از مراجعین به‌این مغازه‌ها وسایلی از قبیل ضبط صوت، تلویزیون، آب‌میوه‌گیری، ساعت و یا از این قبیل را دست‌گرفته‌اند و از این مغازه به آن مغازه در حال مزایده هستند... آنان می‌گویند، الان که درگیر مشکلات شدید مالی هستیم تمامی هستی خود را روی تأمین وسایل اولیه و به‌شدت ضروری گذاشته‌ایم و به همین جهت هم هست که به‌تدریج از این وسایل چشم می‌پوشیم...».

۲۵ مرداد (۱۶ اوت ۸۶): به‌گزارش رادیو رژیم در ساعت ۹ و سی دقیقه یک اتومبیل ژیان حاوی بمب در مجاورت درب ورودی حرم حضرت معصومه در قم منفجر شد. در این انفجار ۱۱ نفر به قتل رسیدند، ۱۵۵ نفر مجروح شدند و به چند دستگاه اتومبیل و خانه مسکونی نیز خساراتی وارد آمد.

* به‌گزارش رادیو بی‌بی سی، رژیم قصد دارد ترمینال صدور نفت در جنوب خلیج فارس را به‌جزیره لارک انتقال دهد. کارشناسان این جزیره را مکان مناسبی برای بارگیری نفت نمی‌دانند.

۲۷ مرداد (۱۸ اوت ۸۶): به‌گزارش رادیو رژیم، مدیر مناطق نفت‌خیز وزارت نفت رژیم اظهار داشت: «طبق آمار موجود، میزان ذخایر نفت قابل استخراج در مراکز تحت پوشش مدیریت مناطق نفتی در پایان سال گذشته ۳۰۷ میلیارد و ۸۰۵ میلیون بشکه بوده است که با اجرای پروژه‌های تزریق گاز به چاههای نفت، بر میزان نفت قابل استخراج از این مناطق ۱۷ میلیارد بشکه دیگر افزوده می‌شود».

* به نوشته روزنامه رسالت، مشکینی در نماز جمعه ۲۴ مرداد در قم گفت: نماز جمعه قم حتماً بایستی از کانال ۱ تلویزیون پخش شود نه از کانال ۲، وگرنه فیلمبرداران برای فیلمبرداری نیایند.

۲۸ مرداد (۱۹ اوت ۸۶): به‌گزارش رادیو رژیم، در ساعت ۸ و بیست دقیقه بامداد بمبی به‌وزن ۲۳ کیلوگرم که در یک اتومبیل ژیان کار گذاشته شده بود، در میدان فردوسی تهران منفجر گردید و حداقل ۲۵ نفر کشته و عده زیادی زخمی بر جای گذاشت و به چند اتومبیل و ساختمان آسیب وارد کرد.

* مجله بررسیهای اقتصادی خاورمیانه، چاپ قبرس، نوشت: «خسارات ناشی از بمباران اخیر جزیره سیری توسط نیروی هوایی عراق بسیار سنگین بوده و به ادامه صدور نفت ایران زیان جدی وارد ساخته است... اگر چنین وضعی ادامه یابد واردات مایحتاج عمومی به ایران مختل خواهد گردید».

نشریه تایمز مالی، چاپ لندن، رژیم خمینی بزرگترین نفتکش جهان را از یک شرکت آمریکایی کرایه کرده است تا نفت صادراتی را جهت عرضه در لنگرگاه جزیره لارک انبار نماید. این نفتکش ۵۶۵ هزارتن گنجایش دارد و ماهانه ۴۰۰ هزار دلار کرایه آن می باشد.

اعتصاب پزشکان

۳۱ تیر (۲۲ ژوئیه ۸۶): به نوشته روزنامه کیهان، موسوی خوشینیه اظهار داشت: «ما کاری به این نداریم که آقایان پزشکان حرفشان چیست، بلکه اگر اینها بخواهند مسائل را با چماق اعتصاب و از این قبیل مطرح کنند ما برخورد جدی و قاطع خواهیم کرد و بدانند که اعتصاب زبان سخن گفتن با مسئولان جمهوری اسلامی نیست».

اول مرداد (۲۳ ژوئیه ۸۶): به گزارش رادیو رژیم، لایحه سازمان نظام پزشکی ایران در مجلس به تصویب رسید.

* خانم مارینا روساندا، نایب رئیس کمیسیون بهداشت سنای ایتالیا و پنج تن دیگر از سناتورهای ایتالیایی، با ارسال نامه مشترکی برای آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، ضمن اعلام همبستگی با پزشکان ایرانی، انزجار خود را از رفتار خیانتبار رژیم خمینی نسبت به آنان ابراز نمودند.

* به نوشته روزنامه «جمهوری اسلامی»، حبیبی شهردار تهران گفت: «در تهران حدود یک میلیون و دویست هزار خانواده زندگی می کنند که با بررسیهای انجام شده در صورت همکاری در تفکیک زباله ها، ۲۰۰ تن کاغذ باطله جهت تهیه کاغذ و مقوا، ۶۰ تن استخوان جهت تهیه خوراک دام و مقادیر قابل توجهی آهن قراضه، پلاستیک و نایلون، سبزی و پوست میوه به دست می آید که خود منبع درآمد بسیار بزرگی برای شهر تهران خواهد بود».

۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۸۶): به گزارش رادیو رژیم، ریشهری گفت: «دو شبکه بمبگذاری کشف شد. یکی از آنها مربوط بود به همین انفجار اخیر قم... شبکه دیگری هم دستگیر شدند که در سلسله انفجارهای سابق تهران دست داشتند... تقریباً در این بمبگذاریها همه گروههای ضد انقلاب دست دارند».

۳۱ مرداد (۲۲ اوت ۸۶): به نوشته

۴ مرداد (۲۶ ژوئیه ۸۶): سازمان عفو بین‌الملل با صدور بیانیه‌یی ضمن ابراز نگرانی نسبت به سرنوشت پزشکانی که توسط رژیم خمینی دستگیر شده‌اند، خواستار آزادی هرچه سریعتر آنان گردید.

۷ مرداد (۲۹ ژوئیه ۸۶): خانم دکتر ژانین بایر، پزشک فرانسوی با ارسال نامه‌یی به آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، ضمن ابراز همبستگی با پزشکان ایرانی، حمایت بدون قید و شرط خود را از شورای ملی مقاومت اعلام نمود.

۱۰ مرداد (اول اوت ۸۶): به‌گزارش صدای مجاهد، در هفته آخر تیرماه در تهران نزدیک به ۴۵۰ تن از پزشکان شریف کشور دستگیر شدند. موسوی طی سخنانی در اراک اظهار داشت: «حقوق بشریهای جهانی برای ما نامه می‌نویسند که این عناصر خائن را آزاد کنید».

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۶): به‌گزارش صدای مجاهد، تا کنون ۱۱۰ سازمان و مجمع پزشکی و حقوق بشری که جمعاً ۶۱۶ هزار پزشک را در سراسر جهان نمایندگی می‌کنند، با صدور بیانیه یا ارسال نامه برای آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، و نیز دبیرکل سازمان ملل متحد، ضمن ابراز همبستگی با پزشکان ایران خواستار توقف فوری سرکوب آنان توسط رژیم خمینی گردیدند. هم چنین

فدراسیونهای کارگران و کارکنان مشاغل عمومی ایتالیا، وابسته به سندیکای CGIL، و اتحادیه کار ایتالیا (UIL) با ارسال پیام و نامه‌های جداگانه‌یی برای آقای مسعود رجوی و مقامهای ایتالیا و مجمع بین‌المللی، ضمن حمایت از جامعه پزشکی ایران، خواستار اقدام جهت محکومیت رژیم خمینی شدند.

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۶): اتحادیه سندیکاهای پزشکی فرانسه، سازمان نظام پزشکی فرانسه و اتحادیه کارکنان بهداشت و بهداری هلند که جمعاً ۳۸۲ هزار و ۲۴۱ پزشک و کادر درمانی را نمایندگی می‌کنند، با ارسال نامه‌هایی برای آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، و دبیرکل سازمان ملل متحد، ضمن محکوم کردن سرکوب پزشکان توسط رژیم خمینی، همبستگی خود را با اعتراضهای جامعه پزشکی ایران اعلام کردند.

۱۷ مرداد (۸ اوت ۸۶): انجمن جهانی پزشکان، بزرگترین سازمان بین‌المللی پزشکان، که بیش از ۲ میلیون پزشک از ۴۲ کشور جهان را نمایندگی می‌کند، ضمن اعتراض به دستگیری پزشکان توسط رژیم خمینی، از دبیرکل سازمان ملل متحد خواستار گردیدند که اقدامات لازم را جهت جلوگیری از تعقیب و آزار بیشتر پزشکان به‌عمل آورد.

* امداد مردمی فرانسه، با ارسال

نامه‌یی به آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، با اظهار نگرانی از وضعیت کنونی پزشکان ایرانی، با آنان اعلام همبستگی نمود.

۱۸ مرداد (۹ اوت ۸۶): فدراسیون پرستل سرویسهای عمومی و بهداشتی فرانسه که صد و بیست هزار عضو دارد، در پاسخ به فراخوان فوری آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، با ارسال نامه‌یی به ایشان، ضمن محکوم نمودن «رژیم فاشیست خمینی» و آرزوی پیروزی جهت شورای ملی مقاومت در چارچوب حکومتی دموکراتیک، همبستگی خود را با پزشکان آزاده ایرانی اعلام نمود.

* آقای گوئیدومارتینو، معاون کمیسیون کشاورزی مجلس ایتالیا از حزب جمهوریخواه، روبرتوبارونتینی، دبیر کمیسیون بودجه و عضو کمیسیون بهداشت پارلمان ایتالیا از حزب جمهوریخواه و سناتور وینچنزوموندو، عضو کمیسیون کشاورزی سنا، با ارسال نامه‌یی به آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، ضمن اعتراض به اعمال سرکوب و اختناق توسط رژیم خمینی بر پزشکان ایرانی، همبستگی خود را با آنان اعلام نموده‌اند.

۲۲ مرداد (۱۳ اوت ۸۶): سازمان حقوق بشر و همبستگی فرانسه با ارسال نامه‌یی به آقای مسعود رجوی، مسئول

شورای ملی مقاومت، با اظهار نگرانی شدید درباره وضعیت پزشکان ایرانی و آزادی حرفه پزشکی در ایران، برای شورای ملی مقاومت آرزوی پیروزی نمود.

۲۳ مرداد (۱۴ اوت ۸۶): جنبش مسیحیان برای صلح، شاخه فرانسه، با ارسال نامه‌یی به آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، ضمن اعلام همبستگی با پزشکان ایرانی، خواهان قطع فوری اعدام و دستگیریها و شکنجه توسط «رژیم قرون وسطایی خمینی» و پیروزی شورای ملی مقاومت گردید.

۱ تا ۱۷ مرداد (۲۳ ژوئیه تا ۸ اوت ۸۶): جامعه نظام پزشکی آلمان غربی، نظام پزشکی بریتانیا، اتحادیه پزشکان مطب دار آلمان، انجمن روانپزشکی آمریکا، رئیس فدراسیون نظام پزشکی ایتالیا، سازمان تلاش مسیحیان برای لغو شکنجه، فدراسیون سندیکا‌های سرویسهای بهداشتی و اجتماعی کنفدراسیون دموکراتیک کار فرانسه (CFDT)، انجمن آمریکایی برای پیشرفت علم، سازمان بهداشت عمومی آمریکا و رئیس کمیسیون امور اجتماعی و بهداشتی شورای اروپا، طی نامه‌های جداگانه‌یی به دبیرکل سازمان ملل، ضمن ابراز نگرانی نسبت به دستگیری و شکنجه پزشکان ایرانی، همبستگی خود را با آنان اعلام داشتند.

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۶): به گزارش هفته نامه لوپوشن، پلیس آلمان فدرال یک شبکه قاچاق اسلحه را در شهر مونیخ کشف کرده که سلاحهای اسرائیلی برای رژیم خمینی ارسال می کرده است.

۳ مرداد (۲۵ ژوئیه ۸۶): دولت آمریکا به یک دیپلمات رژیم خمینی در سازمان ملل به نام علی رضا دیهیم دستور داد که آن کشور را ترک کند. خبرگزاری فرانسه در این مورد گزارش داد: «منابع دیپلماتیک اظهار داشته اند که آقای دیهیم قصد داشته است مبلغی پول را که به یک ایرانی در تبعید داده بود به زور بازپس بگیرد. ایرانی مذکور به وی قول تحویل سلاحهای آمریکایی را داده بود».

* دو بازرگان ایرانی، به نامهای خسرو شفیع و هرمزنزار، در دادگاه شهر لس آنجلس آمریکا اعتراف کردند که قصد داشته اند ۴ میلیون دلار وسایل مخبراتی نظامی برای رژیم خمینی صادر کنند. یک بازرگان آمریکایی و دستیار وی نیز به موافقت برای فروش وسایل مخبراتی به شفیع و نزار اعتراف کردند. به گفته آنان قرار بود جمعاً دوهزار دستگاه مخبراتی به ایران ارسال گردد که دو سال پیش ۵۰ دستگاه آن، با مارک جعلی وسایل تلفن، برای رژیم ارسال شد.

۸ مرداد (۳۰ ژوئیه ۸۶): بنا به گفته دادستان نیویورک، یک آمریکایی اهل بوستون اعتراف کرد که قصد داشته

همچنین در پاسخ به فراخوان آقای رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، شخصیت های زیر همبستگی خود را با پزشکان ایرانی اعلام داشتند: دکتر نیکلا اسکنیایا، دکتر جیمی بونیفانتی، دبیر کل فدراسیون پزشکان کنفدراسیون سندیکا های کارگری ایتالیا، دکتر کارلوفیوردالیزو، دبیر کل سندیکای پزشکان اتحادیه کار ایتالیا و سناتور جورجودجوزپه، نایب رئیس سنا از ایتالیا؛ دکتر روبرت نویدک، رئیس مرکز پزشکان اضطراری و دکتر هاینس اتو، مدیر کل اتحادیه سراسری داروخانه داران، از آلمان؛ دکتر یوپ دپر، رئیس انجمن پزشکان مترقی، دکتر جی.پی.ام فان درولف، دبیر کل شورای سراسری بهداشت عمومی، دبلیوکادنبرخ، نایب رئیس بیمارستان دانشگاه لیدن، اوهاپوستما، دبیرکل کالج داروسازی دانشگاه لیدن و دکتر فان بن توم از هلند؛ گوردون ویلسون، رابرت ویرنیک و ویلیام همیلتون نمایندگان پارلمان.

معامله و قاچاق اسلحه

اول مرداد (۲۳ ژوئیه ۸۶): به نوشته روزنامه الثوره، منابع آگاه در بن تأکید کردند که اکثر معاملات تسلیحاتی ایران و اسرائیل در شهر «هرتزلیا»، در نزدیکی تل آویو، و با تماس دو نماینده رژیم خمینی با فرماندهان عالی رتبه ارتش صهیونیستی صورت می گیرد.

به همراهی دو تن دیگر، ۷ فروند هلیکوپتر نظامی و در حدود ۵ هزار قطعه لوازم یدکی به رژیم خمینی بفروشد.

۱۲ مرداد (۳ اوت ۸۶): روزنامه شیکاگو تریبیون، درباره دریافت وسایل جنگی ساخت آمریکا از اسرائیل توسط رژیم خمینی می‌نویسد: یک وکیل آمریکایی به نام ساموئل اونز که در لندن زندگی می‌کند، اظهار می‌دارد که قرار بوده در سفر بعدی خود به اسرائیل این معامله را با وزیر دفاع اسرائیل، اسحاق رابین، مورد گفتگو قرار دهد. وی می‌افزاید این معامله به شیمون پرز نخست وزیر اسرائیل نیز گزارش شده بود. گفتگوهای این وکیل که مخفیانه ضبط شده حاکی از این است که مقامات دفاع اسرائیل این قرارداد اسلحه را مورد تأیید قرار داده و قول هرگونه همکاری را به‌وی داده‌اند. این نوار یکی از ۲۵۵ نواری می‌باشد که در این مورد ضبط شده است... دادستان این پرونده می‌گوید: «من مطمئن هستم که دولت اسرائیل از این معامله باخبر بوده و گرنه چطور می‌شود، هواپیمای جنگنده به‌دست دلالان اسلحه بیفتد».

۱۶ مرداد (۷ اوت ۸۶): به‌نوشته روزنامه لومتن، چاپ پاریس، ایران اخیراً محموله‌هایی از اسلحه، شامل موشک‌های زمین به زمین، زمین به هوا و نیز قطعات توپخانه دوربرد، که مستقیماً با کشتی از مبدأ چین می‌آمده، دریافت کرده است.

۲۵ مرداد (۱۱ اوت ۸۶): روزنامه واشنگتن پست می‌نویسد که آمریکا و هم‌پیمانان غربی او به مذاکرات مخفیانه و معامله با ایران ادامه می‌دهند. فرانسه تا کنون صدها هزار گلوله توپ به ایران فروخته است و آلمان، برای ایمنی از دست تروریستها، موافقت کرده که ۴ زیردریایی به ایران بفروشد. اتریش، یونان، سوئد و اسرائیل نیز در معامله با ایران، سود را بالاتر از عامل انسانی قرار داده‌اند.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۶): به‌گزارش خبرگزاری فرانسه، یک بازرگان آلمانی در نیویورک به اتهام اقدام جهت صدور غیر قانونی قطعات یدکی هلیکوپترهای نظامی به ایران دستگیر شده است. در این معامله ۹۷ هزار دلاری، سه آمریکایی وابسته به یک کمپانی سوئیسی نیز شرکت داشته‌اند که متهم شدند.

روابط خارجی رژیم

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۶): مجلس رژیم موافقت کرد که کره شمالی پرداخت ۱۲۵ میلیون دلاری را که بابت دریافت نفت به ایران بدهکار است، به مدت پنج سال به تعویق بیندازد.

۱۳ مرداد (۴ اوت ۸۶): به‌گفته رادیو رژیم، لاریجانی، معاون وزارت امور خارجه رژیم، که از شوروی دیدن

ایران و عراق و حل این مسأله از طریق سیاسی است.

جنگ ایران و عراق

اول مرداد (۲۳ ژوئیه ۸۶): عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور کارخانه اسلحه‌سازی پرچین در جنوب تهران، کارخانه فولادسازی مبارکه در جنوب اصفهان، دو پل راه‌آهن در شمال دزفول و یک پایگاه نظامی را در کردستان بمباران کردند.

۲ مرداد (۲۴ ژوئیه ۸۶): عراق اعلام کرد که هواپیماهای آن کشور پالایشگاه نفت کرمانشاه، کارخانه قند دزفول، یک اردوگاه نظامی در نزدیکی سنندج و یک هدف بزرگ دریایی را در خلیج فارس بمباران کردند.

۵ مرداد (۲۷ ژوئیه ۸۶): عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور تأسیسات نفتی خارک، مخازن نفت اهواز و کارخانه ماشین‌سازی و آلومینیوم اراک را بمباران کردند.

* محسن رضایی اعلام کرد: «به منظور یکسره کردن کار جنگ، شوراهای نظامی در روستاهای سراسر کشور تشکیل می‌شود. این شوراهای در جهت کمک به جبهه‌های جنگ و اعزام نیرو به میدانهای نبرد تشکیل خواهند شد».

می‌کند با آندره گرومیکو، صدر هیأت رئیسه شوروی، دیدار و پیام کتبی خامنه‌ای را به‌وی تسلیم کرد. رئیس جمهور شوروی اظهار داشت: «اتحاد جماهیر شوروی طرفدار و خواستار روابط دوستانه خوب با جمهوری اسلامی ایران در همه زمینه‌هاست».

* عربستان سعودی اعلام کرد در صورتی که این کشور و یا کشورهای برادر از سوی هر کس مورد تجاوز قرار گیرند، برای دفاع از آنها از تمام قدرت و امکاناتی که در اختیار دارد استفاده خواهد کرد. یک مقام رسمی این کشور افزود: «با نهایت تأسف دستگاههای تبلیغاتی ایران، به نقل از بعضی مقامهای مسئول این کشور، مطالبی را پخش می‌نمایند که دربرگیرنده تهدیدهایی بر علیه عربستان سعودی و کشور برادر کویت می‌باشند».

۲۳ مرداد (۱۴ اوت ۸۶): به‌گزارش رادیو کلن، دو تن از اعضای هیأت دیپلماتیک رژیم در بلژیک و نیز دو دانشجوی ایرانی به علت اخلاگری از آن کشور اخراج شدند.

۲۹ مرداد (۲۰ اوت ۸۶): به‌گزارش رادیو مسکو، نیکلای ریشکف، رئیس دولت شوروی، در مسکو با آقازاده وزیر نفت رژیم دیدار و گفتگو کرد. او خاطر نشان کرد که شوروی خواهان پایان دادن هرچه زودتر به جنگ و درگیری میان

* به نوشته مجله «پاسدار اسلام»، رفسنجانی اظهار داشت: «کشورهای جنوب خلیج فارس که حامی عراق هستند و عراق از منابع نفتی آنها تغذیه می‌کند، باید بدانند که اگر بنا باشد عراق از پول نفت عربستان و کویت و یا کشور دیگر اسلحه بخرد و مراکز نفتی را مورد هجوم قرار دهد، این تجاوزات به حساب آنها گذاشته خواهد شد».

۷ مرداد (۲۹ ژوئیه ۸۶): یک هفته‌نامه اقتصادی، چاپ نیکوزیا نوشت: «هزینه‌های جنگی ایران از ابتدای جنگ تا کنون از ۲۲۰ میلیارد دلار تجاوز کرده و به موازات آن، ایران ۲۰ میلیارد دلار از درآمد احتمالی نفت خود را از دست داده است».

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه ۸۶): عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور دو کارخانه سیمان در شهر دورود و پل استراتژیک قطور را بمباران نمودند.

* رفسنجانی در پایان جلسه شورای عالی دفاع گفت: «آنچه که امام اول سال فرمودند، امسال، سال پیروزی است، اما معنای پیروزی این نیست که این جنگ امسال تمام بشود». وی سپس به موضع‌گیری آمریکا در قبال تهدیدات رژیم علیه کشورهای خلیج فارس اشاره کرد و افزود: «ما این حق را برای خودمان قائل هستیم که از آنها انتقام بگیریم ولی

این‌طور نیست که ما تصمیم گرفته‌ایم که با آنها وارد جنگ بشویم... خودمان بیشتر از آمریکاییها امنیت منطقه خلیج فارس را می‌خواهیم».

۱۱ مرداد (۲ اوت ۸۶): وزارت خارجه آمریکا رژیم خمینی را از تجاوز علیه کشتیهای بی‌طرف در خلیج فارس برحذر داشت و اقدامات رژیم را نسبت به این کشتیها کار خطرناکی توصیف نمود.

۱۳ مرداد (۴ اوت ۸۶): موسوی در اراک، از طرف معلولان جنگ اظهار داشت: «آنها می‌گویند ما دست نداریم، پا نداریم، قدرت عمل نداریم... ما را به جبهه بفرستید تا اگر هیچ کار دیگری از دست ما برنمی‌آید به صورت کیسه شن از ما در جبهه‌ها استفاده بشود».

* روزنامه لویدزلیست نوشت: تا کنون جنگ ایران و عراق موجب کشته و مجروح شدن ۵۰ ملوان بی‌طرف شده است. اتحادیه جهانی دریانوردان مسیحی نیز اعلام کرد که علی‌رغم اعتراضات مکرر به دولتهای درگیر و درخواست از سازمان ملل در این باره، حملات طی ماههای اخیر افزایش یافته است.

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۶): به گزارش رادیو اسرائیل، عوامل رژیم خمینی با توپخانه دوربرد شهرک سیروان واقع در منطقه حلبچه عراق را گلوله باران

نمودند که در جریان آن ۷۴ غیر نظامی، از جمله ۲۱ کودک، کشته و ۱۴۰ نفر زخمی شدند.

برق را در نزدیکی این شهر بمباران کردند.

۱۶ مرداد (۷ اوت ۸۶): به گزارش سرفرماندهی ارتش عراق، هواپیماهای آن کشور پالایشگاه نفت و سه نیروگاه برق در اصفهان و یک اسکله در شرق جزیره خارک را بمباران کردند.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۶): رژیم اعلام کرد که در ساعت یک و بیست و پنج دقیقه بامداد به وقت ایران، پاسداران رژیم یک موشک زمین به زمین، به سوی پالایشگاه «الدوره» واقع در حومه بغداد شلیک کردند.

۱۷ مرداد (۸ اوت ۸۶): به گزارش سرویس خبری سازمان ملل متحد، رجایی خراسانی، نماینده رژیم اظهار داشت: «هیچ چیز جدیدی در پیشنهاد عراق در مورد صلح دیده نمی شود و ایران با صدام حسین مذاکره نخواهد نمود. اما حاضر است با نمایندگان قابل قبول عراق مذاکره کند... تا وقتی که صدام سرکار است، صلحی نخواهد بود».

* به گزارش رادیو بی بی سی، هواپیماهای عراق، پس از طی ۱۰۰۰ کیلومتر، جزیره سیری را بمباران کردند. در این حمله ۵ کشتی نفتکش مورد حمله قرار گرفتند و آسیب دیدند و دست کم سه تن از کارکنان کشتیها کشته شدند.

۱۹ مرداد (۱۰ اوت ۸۶): به گزارش خبرگزاری رویتر، لاریجانی، معاون وزارت امور خارجه رژیم، اظهار داشت: «ایران یک راه حل سیاسی را رد نمی کند ولی هرگز با صدام حسین معامله نخواهد کرد. اگر دنیا راه حلی برای این مسأله پیدا کند ما هرگز احساس نخواهیم کرد که مجبور به رفتن و مجازات صدام حسین در پایتختش باشیم».

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، عراق اعلام کرد که آن کشور به تلافی پرتاب موشک ایران به پایتخت عراق در روز سه شنبه، به بمباران مناطق غیر نظامی ایران نخواهد پرداخت.

۲۰ مرداد (۱۱ اوت ۸۶): عراق اعلام کرد که جنگنده های آن کشور بار دیگر پالایشگاه نفت اصفهان و یک ایستگاه

۲۲ مرداد (۱۳ اوت ۸۶): شرکت بیمه لویدز در لندن گزارش داد که از ابتدای جنگ ایران و عراق تا کنون بیش از ۲۲۲ فروند کشتی از ۲۲ ملیت مختلف در خلیج فارس مورد حمله واقع شده اند و از کل کشتیهای خسارت دیده ۴۲ فروند متعلق به ایران بوده اند.

۲۳ مرداد (۱۴ اوت ۸۶): بیمه لویدز اعلام کرد که نرخ بیمه کشتیهای که

انگلستان که ریاست بازار مشترک اروپا را به عهده دارد، به نام جامعه اقتصادی اروپا، طی اطلاعیه‌یی ایران و عراق را به متوقف کردن جنگ دعوت کرد.

۱۶ مرداد (۷ اوت ۸۶): رادیو کلن گزارش داد که آندره گرومیکو، در دیدار با لاریجانی درباره جنگ ایران و عراق اظهار داشت: «یک روز جنگ بدتر از ۶ سال مذاکره می‌باشد و کلیه تلاشها و وسایل باید به کار گرفته شود تا آن که جنگ شش ساله ایران و عراق پایان پذیرد».

۲۵ مرداد (۱۱ اوت ۸۶): کمیته اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین مواد پنجگانه صلح را که در نامه سرگشاده رئیس جمهوری عراق به سران رژیم خمینی آمده است، مورد تأیید قرار داد. این کمیته اعلام کرد که خلق فلسطین بیش از همه از این جنگ زیان می‌کند.

۲۱ مرداد (۱۲ اوت ۸۶): به گزارش خبرگزاری فرانسه شاذلی قلیبی، دبیرکل جامعه عرب، طی فراخوانی برای رهبران رژیم از آنها خواست که به ابتکارهای صلح پاسخ مثبت داده و دلایل و منافع ملت اسلامی را بر هر چیز دیگری ترجیح دهند. وی تمایل جدی اعراب را برای صلح و همکاری با ایران برای دفن کینه‌ها و تقویت منافع مشترک دو طرف بیان نمود.

عازم جزیره سیری و سواحل ایران هستند، دوبرابر شده است.

۲۵ مرداد (۱۶ اوت ۸۶): عراق اعلام کرد هواپیماهای آن کشور نیروگاههای برق سد دز، واقع در نزدیکی دزفول، را مورد حمله قرار داده و آن را منهدم نمودند.

تلاش برای صلح

۹ مرداد (۳۱ ژوئیه ۸۶): شیخ صباح احمد جابر، نایب نخست‌وزیر و وزیر خارجه کویت اظهار داشت که ایران نقشه احمقانه‌یی برای ورود به خاک کویت و عراق و برقراری دولتی تابع رژیم ایران را در آنها دارد. وی افزود تمامی اعراب مسئولند که برای توقف جنگ ایران و عراق و برقراری صلح میان دو کشور و تمامی منطقه تلاش جدی نمایند. وی همچنین مواضع ابرقدرتها را در قبال این جنگ مورد انتقاد قرار داد.

۱۵ مرداد (۶ اوت ۸۶): به گزارش خبرگزاری فرانسه، آمریکا از رژیم خمینی خواسته است که به جنگ با عراق خاتمه بدهد و از این که رژیم به آخرین پیشنهاد صلح عراق، که روز شنبه گذشته توسط رئیس جمهوری عراق، ارائه شده بود پاسخ منفی داده، اظهار تأسف نموده است.

* به گزارش رادیو بی.بی.سی،

اخبار مقاومت

عملیات مسلحانه

۱۱ تیر (۲ ژوئیه ۸۶): در تبریز، رزمندگان مجاهد خلق ساختمان بنیاد مسکن رژیم را با پرتاب نارنجک مورد حمله قرار دادند.

۲۸ تیر (۱۹ ژوئیه ۸۶): یک دسته از پیشمرگان سازمان چریکهای فدایی خلق ایران پیرو برنامه (هویت)، یکی از پایگاههای رژیم معروف به «علی ولی الله»، واقع در منطقه بانه را، با موشک آرپی جی ۷، مورد تعرض قرار دادند. در این عملیات تلفات و خساراتی به پایگاه مزبور وارد آمد که از میزان دقیق آن اطلاعی در دست نیست. در پایان عملیات پیشمرگان فدایی به سلامت منطقه را ترک کردند.

۱۶ مرداد (۷ اوت ۸۶): به گزارش صدای مجاهد، در منطقه مریوان، در جریان یک درگیری میان رزمندگان مجاهد خلق با پاسداران و مزدوران رژیم که به کمین آنها نشسته بودند، حداقل ۸ تن از مزدوران رژیم - از جمله فرمانده آنان - کشته و زخمی شدند. رزمندگان که عازم یک مأموریت انقلابی بودند، به سلامت صحنه درگیری را ترک کردند.

۲۲ مرداد (۱۳ اوت ۸۶): روزنامه ایزوستیا، ارگان دولت شوروی، از نامه صدام حسین به «زمامداران ایران» و مواد پنجگانه آن برای خاتمه جنگ و برقراری صلح عادلانه قدردانی کرد.

* به گزارش خبرگزاری فرانسه، دولت آمریکا، بار دیگر رژیم ایران را مسئول شدت یافتن جنگ دانست و رژیم را به مذاکره در مورد یافتن یک راه حل برای خاتمه جنگ فراخواند.

۲۴ مرداد (۱۵ اوت ۸۶): دبیرکل سازمان ملل متحد از ایران و عراق خواست تا به مناسبت فرارسیدن عید قربان عملیات جنگی را متوقف سازند. وی هم چنین از دو کشور خواستار شد از ادامه عملیاتی که موجب کشتار افراد غیر نظامی می شود خودداری ورزند و نیز ابراز آمادگی کرد که با همکاری شورای امنیت برای پایان بخشیدن به جنگ و حل عادلانه و شرافتمندانه آن به هر تلاش ممکن دست بزنند.

۳۰ مرداد (۲۱ اوت ۸۶): روزنامه «جمهوری اسلامی» نوشت: نخست وزیر کویت از جانب شورای همکاری خلیج فارس مأموریت یافته است اوایل سپتامبر با سفر به کشورهای اتریش، ایتالیا، فرانسه و احتمالاً انگلستان از سران این کشورها بخواهد که با همکاری آمریکا و شوروی راه حلی برای پایان جنگ ایران و عراق بیابند.

فعالیت‌های دیپلماتیک

آقای مسعود رجوی، حمایت این حزب را از مقاومت عادلانه مردم ایران و شورای ملی مقاومت اعلام کرد و ابراز امیدواری نمود که مقاومت ایران در پایان دادن به حکومت استبداد و برقراری حاکمیت دموکراتیک پیروز گردد.

۳۵ تیر (۲۱ ژوئیه ۸۶): آقای ک.ت.د. لاکله، وزیر امور داخلی جمهوری توگو، با ارسال نامه‌یی به آقای مسعود رجوی، مسئول شورای ملی مقاومت، از استمرار جنگ ایران و عراق که موجب از بین رفتن منابع انسانی و مادی گردیده اظهار تأثر شدید نمود. آقای لاکله اعلام داشت که کشورش همواره مبلغ مذاکره برای صلح بوده و از هر اقدامی در این زمینه حمایت خواهد کرد.

۱۶ تیر (۷ ژوئیه ۸۶): آقای هرب ایپ، معاون وزیر دارایی کانادا، با ارسال نامه‌یی به آقای هادی مهابادی، عضو شورای ملی مقاومت و نماینده این شورا در کانادا، حمایت و پشتیبانی خود و همکارانش را از شورای ملی مقاومت اعلام داشت و از نقض حقوق بشر در ایران اظهار نگرانی نمود. آقای ایپ از تلاش‌های شورای ملی مقاومت جهت برقراری عدالت و برابری در ایران قدردانی کرد.

۲۳ تیر (۱۴ ژوئیه ۸۶): خانم «ماریون دوآر»، رئیس حزب نیودموکرات کانادا، با ارسال نامه‌یی به

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت

SHOWRA

REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE

N° 22 Août 1986- MORDAD 1365

بهای اشتراك ماهنامه:

۶ ماهه : ۱۳۰ فرانک فرانسه

۱۲ ماهه : ۲۵۵ فرانک فرانسه

حساب بانکی ماهنامه:

SOCIETE GENERAL

NO:50262007

MM^eTARIGHI

SG.ST.GERMAN EN LAYE

FRANCE

آدرس ماهنامه:

SHOWRA

B.P. 18

95430 AUVERS-SUR-OISE

FRANCE

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

SHOWRA
REVUE MENSUELLE DU CONSEIL NATIONAL DE LA RESISTANCE
N° 22 Août 1986- MORDAD 1365

Prix : 20 F